
cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30
INCH 1 2 3 4 5 6 7 8

این ملفوظ مرغوب مسمی براحة القلوب
از حضرت شیخ العارفین سلطان المشایخ
شیخ الشیوخ حضرت خلیفه فرید الدین
گنجشکر قدس الله سره



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

این جواهر گنج الهام ربانی و این زواهر فضل علوم معانی از زبان دربار گوهر
نثار سلطان المشایخ شیخ شیوخ العالم قطب الوری والاقطاب الهدی علامة
الحق بدر الطریقه برهان الحقیقه سید العابدین و سند العارفین عمدة الابرار قدوة
الاخیار تاج الاصفیاء سراج الاولیاء ملک السالکین برهان العاشقین غریب
الحق والشرع والدین متع الله تعالی المسلمین بطول بقائه آمین جمع کرده شده
انچه از زبان تاج الصالحین از عین لفظ مبارک ایشان بسمع مرید رسید مجموع که
راحة القلوب نام نهاده شده بتوفیق الله تعالی مجلس اول روز چهارشنبه تاریخ
پانزدهم شهر رجب المرجب سنه خمس وخمسین وستمایه دعاگوی مسلمانان که یکی از بندگان
درگاه سلطان الطریقه محی الارضین نظام الدین احمد بدوانی قدس الله سره تا
جامع مجموع معانی است سعادت زمین بوس حاصل کرده همان زمان کلاهی که
بر فرق مبارک داشتند بدست خود فرو آورده بر سر دعاگو نهادند و خرقه

خاص



خاص و نعلین چوبین عطا فرمودند الحمد لله علی ذلک و بزبان معجز بیان
امر فرمودند که ما میخواستیم که ولایت هندوستان به یکی دهیم آنگاه شما در راه بودید
و در سر ما ندا کردند که برادر نظام الدین بدوانی می رسد این ولایت او ست بدو
دهید آنگاه دعاگوی خواست تا بگوید که اشتیاق پای بوس شما از حد عالم بود
تا که بجد متّه عرضه دارد همدران چون ضمیر روشن بندگی شیخ الاسلام آگاه و روشن
تر بوده است فی الفور بزبان مبارک راندند که آری اشتیاق شما ازین بیشتر است
که در خاطر دارید و این سخن هم بگفت که بکل داخل دهشته بعده چون دعا
گوی این سخن شنید بر خاطر گذرانید که بعد ازین هرچه از زبان مبارک شیخ الاسلام
شنوم که در قلم آرم هنوز که در خاطر است با دل گرفته این منزل دریافت نموده
فرمودند که ای سعادت آثر مرید که هرچه از زبان پیر خود شنود و بهوش
و گوش هر آن متعلق دارد و آنرا بنویسد زیرا چه در آثار اولیا آمده است چون
مرید از پیر شنود و بعد هر حرفی که او در قلم آرد ثواب طاعت هزار سال در نامه
اعمال او ثبت فرماید و بعد مردن جای او در علیین باشد و این مثنوی

حاجت و علی کوهی بر زبان مبارک راند مثنوی ای آتش فراقت دلها کباب کرده
سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده بیان درویشی هم درین حال فرمود که مردم را
هر وقت هم چنان می باید بود زیرا چه هیچ لحظه و لمحه نیست که در دل او ندا نمی کند
که زنده آن دل است که در محبت و اشتیاق بیشتر است انگاه سخن درویشی افتاد
بر زبان مبارک راند که درویشی پرده پوشی است و خرقه پوشیدن حق اوست
که عیب مردمان غیر ذالک بپوشند و پیش کسی مکاشفه نکنند و هرچه از مال و دنیا
و جز آن برسد در راه خدا تعالی صرف کنند و آنرا بمصرف رسانند و ذره از آن نگاه
ندارد و بعد از آن بر لفظ مبارک راند که اصحاب طریقه و مشایخ کبار در فواید خویش می نویسند
که زکوة بر سه نوع است یکی زکوة شریعة دوم زکوة طریقة سیوم زکوة حقیقة اما زکوة شریعة
آن است که دویست درم موجود شود از آن پنج درم در راه خدا تعالی بکنند و زکوة طریقة
آن است که از دویست درم پنج درم نگاه دارد باقی تمام در راه الله تعالی صرف کنند و زکوة
حقیقة آن است که از دویست درم هیچ نگاه ندارد تمام براه الله تعالی بدهند زیرا چه درویشی
خود فرو نشستن است انگاه ملایم آن معنی حکایت فرمود شیخ الشیوخ قطب العالم شهاب الدین

سهروردی



سهروردی قدس الله سره العزیز را دعا گویی به بسیاری مشقت و اشتیاق سعادت
پایبوس حاصل کرده و چند روز در خدمت ایشان هم بودم الغرض هیچ روزی
نبودی که قیاس دو هزار دینار و کم و بیش و الله اعلم فتوح در خانقاه ایشان
نرسیدی و بعد از آن فرمودی که تمام در راه الله تعالی بدهند و فلوس نگاه
ندارند و این سخن گفتی که اگر ازین چیزی نگاه دارند مرا درویش نگویند و گویند
که مالدار است هم درین معنی فرمود که درویش قناعة است تا هرچه بدو رسد نگوید
که چرا چنین رسید و چنان نرسید زیرا چه در سلوک اولیا دیده ام که وقتی مالک
دینار رحمة الله علیه برای دیدن بر درویشی رفت یکدیگر در حکایت سلوک می بودند
هم درین حال دو نان جو بر آن درویش موجود بود پیش آورد و نمک آماده نبود
مالک دینار فرمود که اگر قدری نمک بودی به بودی و دختر بزرگوار اندرون از آن
سخن بشنید فی الفور کوزه به دکان بقال گرو کرد و نمک آورد پیش مالک دینار نهاد
مالک دینار و آن درویش آنرا تناول کردند مالک دینار گفت که اینک قناعة
فی الفور ایستاد دختر درویش روی بر زمین آورد و گفت که ای خواجه اگر شما را

قناعت بودی کوزه ما بدکان تقال گرو شدی امروز هفده سال است که ما نقش
نمک ندانیم که چه رنگ است تو خود حکایت آن میگوئی پس ای مالک دینار درویشی
دیگر است تو خبر نداری که بر درویشان چه تیغ بلائی رود مالک دینار تعجب کرد و بعد از آن
حکایت در خرقه افتاد بر لفظ مبارک راند که رسول صلی الله علیه وسلم در معراج خرقه یافته
بود و آنچنان بود که رسول علیه السلام از معراج باز گشت صحابه را طلبید و گفت که من
این خرقه یافته ام مرا فرمان است که این خرقه بکسی دهم و من سخن از شما خواهم پرسید
تا چه جواب دهید و مرا گفته اند هر که جواب سؤال تو بدهد خرقه بدو دهی و این جواب را
نمیدانم تا که بمن خواهند گفت بعده روی سوی ابو بکر کرده گفت که این خرقه بتو دهم
چگونی گفت یا رسول الله اگر این خرقه بمن دهی صدق ورزم و طاعت خدای
عز و جل کنم و آنچه بر من مال باشد و پیدا شود عطا کنم بعد از آن از عمر رضی الله عنه
برسید که این خرقه بتو دهم چگونی گفت یا رسول الله اگر این خرقه بمن دهی عدل کنم
و در میان خلق الله انصاف ورزم و داد مظلومان دهم بعد از آن از عثمان
برسید که اگر خرقه بتو دهم چگونی گفت یا رسول الله اگر این خرقه بمن دهی من اتفاق

بلکه یکر

بلکه دیگر کار کنم و بجز حق خرقه باشد بجا آرم و سخاوت ورزم بعده از علی کرم الله وجهه
برسیدند که اگر خرقه بتو دهیم چگونی گفت یا رسول الله اگر این خرقه بمن دهی من
پرده پوشی بکنم و عیب بندگان خدای تعالی بپوشم پس رسول گفت که بستان
که مرا فرمان همچنین بود که هر که جواب سؤال بدهد این خرقه با وی بدهد انگاه شیخ الاسلام
چشم پر آب کرده ها های بگریست و بیهوش شد و بهوش که باز آمد بر لفظ مبارک
راند که معلوم شد که درویشی همین عیب پوشی است پس درویش را باید که این
چهار خصلت در وی بود تا او را درویش توان گفت اول آنکه چشم را کور سازد
تا عیب مردمان نه بیند دوم آنکه گوش را کر سازد تا ناشنیدنی نشنود
سوم آنکه زبان را گنگ سازد تا ناگفتنی نگوید چهارم آنکه پای را لنگ
سازد زیرا چون نفس تقاضا کند که فلان جا باید رفت او نرود چون
این چهار خصلت در درویش بینند آن درویش را باید گفت و اگر نه باشد کلا
کلا او مدعی کذاب است و هیچ چیز از درویشی نداند انگاه هم درین محل فرمود
که شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه کمال چشم پر آب است از و سؤال کردند

کرامت است که خدمت شیخ الاسلام خشم بر بنده است فرمود از سبب آنکه تا ضعیف بر دمان
نه بینیم و اگر ناگاه گناه آدمی دیده شود آنرا نه بینیم و با کسی نگوییم بعد از آن شیخ الاسلام رضی
برین سخن ذوقی رسید و سر در مراقبه کردند تا دیری بودند چون سر بالا آوردند روی
سوی دعاگوی کردند و گفتند چون درویشی خطایی شود بعد از آن هرچه بگوید
و بخواهد چنان شود که هرچه او بگوید هم درین محل شیخ الاسلام را وقت بنده شده
بود محمد شاه نام جلالی بود در آمد روی بر زمین نهاد فرمودند که شیخ واو
از صد خاطر خراب داشت زیرا که مادر او در حالت نزع بود و از آن متغیر بود در خدمت روشن
شیخ الاسلام بگذشت که اگر چنان شود خاطر خراب خواهد شد پرسیدند که برادر را
متغیری او از حال مادر خود عرضه داشت کرد فی الفور شیخ بر زبان خود راندند که مادر تو
نیکو شد چون محمد شاه روی بر زمین آورد و بخانه رفت و دید که مادر او را
صحت شده است و طعام میخورد گویا هرگز زحمتی نداشت آنگاه هم درین محل فرمود
که درویش چنان بود که رسول علیه السلام داشت زیرا چه امیر المومنین علی کرم الله وجهه
بارها در خطبه گفتی که هرگز ندیدم که رسول علیه السلام تا فردا چیزی داشته هرچه بود از





بامداد تا قیلوله بخشش میکردی و بعد از قیلوله هرچه بودی تا شب بدادی
درین محل مولانا بدر الدین اسحاق پرسید که اسراف چیست و تا چه اسراف
کدام است فرمودند که هرچه نیست و هند و برای الله تعالی بدهند آن اسراف
است و اگر همه عالم برای خدای تعالی بدهند آن اسراف نیست شیخ الاسلام برین
ذوق رسید که بانگ نماز پیشین بر آمد چون نماز پیشین اداکرد مشغول شد الحمد لله
علی ذالک **مجلس** روز پنجشنبه تاریخ شانزدهم ماه رجب المرجب قدره او این سنه
خمس و خمسین و ستمائه دولت پایبوس میسر گشت در خدمت شیخ الاسلام شیخ بدر الدین
غزنوی علیه الرحمة والغفران و شیخ جمال الدین هانسوی و مولانا شمس الدین
[illegible] حافظ حمید الدین ناگوری حاضر بودند و اصحاب دیگر نیز بودند بر لفظ مبارک
راندند که هرکه از آیندگان نزدیکی برسد خواه مسکین خواه توانگر باید که او را
محروم نگذارند هرچه باشد او را بدهند تا اینکه درویش خسته باشد آنگاه هم درین
محل فرمود هرکه بدست می آید چیزی می آید و اگر مسکین باشد و او چیزی نیارد
هر آینه ما را واجب است که او را چیزی بدهیم آنگاه چشم پرآب کرد و اینحکایت فرمود

هرکه بحضرت رسول می‌آمدند بطلب علم و احکام شریعت چون باز گشتندی هادی بودند
یعنی دیگران را راه نمونی میکردند برآن خلق فواید بسیار رفتی چون تفرقه
می‌شدند نان میخوردند باز میگشتند و ازآن میفرمودند که شیخ الاسلام عمدة
الابرار تاج الاصفیا قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره را رسمی بود که آن روز
در جماعتخانه ایشان چیزی نبودی شیخ بدر الدین غزنوی را که خادم خانقاه بود
فرمودی که آب موجود داری بگردان که امروز عطا من خالی نرود بعد ازآن
هم درین محل حکایت فرمود وقتی جانب بغداد مسافر بودم شیخ اجل شیرازی را دریافتم
پیری بزرگ با عظمت بود چون در جماعتخانه او رفتم سلام گفتم و دست من داد
و نظر بر من نکرد و این گفت که بیا ای درویش عالم را بنک آمدی من پیش ایشان چند روز نشستم
بسیار لطف از ایشان دریافتم اینکه چند روز در جماعتخانه ایشان بودم هرگز ندیدم
که کسی از خانقاه ایشان محروم رفت چنانچه اگر هیچ نبودی خستهٔ خرما موجود داشتی
بردست آنکس بدادی و استدعا کردی که الله تعالی در رزق تو برکت دهد و بس
خلق آن دیار شنیدم که هرکرا شیخ این نقد دادی تا او در حیات بودی هرگز محتاج

دیگر



دیگر نشدی بعد ازآن هم درین محل فرمود که چون ازآنجا بیرون آمدم درویشی
دیگر را بیرون بغداد در غاری یافتم سلام کردم جواب سلام داد و گفت بنشین
نشستم دیدم زار و نزار گشته و استخوانی و پوستی در وجود مبارک او مانده و خاطرم گذشت
که این بزرگ در بادیه میباشد حاضر بودن او چیست روی سوی من کرد و گفت
که ای فرید که امروز چهل سال است که درین غار ساکن دارم وظیفه من از گیاه جنگل
دیگر نیست چون او سر خود مکاشفه کرد من روی بر زمین آوردم گفتم همچنین است
چند روز دیگر در صحبت او بودم بعده ازآنجا بیرون آمدم طرف بخارا شدم شیخ
سیف الدین باخرزی را دریافتم پیری بزرگ با هیبت بود چون سر درون
جماعتخانه او در آمدم سر بر زمین آوردم فرمان شد که بنشین نشستم هربار
نظر بجانب من میکردندی فرمودندی که این کودک یکی از مشایخ روزگار گردد
و همه عالم مریدان و فرزندان او گردند آنگاه کلاه سیاه که بر دوش داشتند
سوی من انداختند و فرمودند که بپوش پوشیدم و چند روز ملازم خدمت بودم
هیچ روزه نبود که هزار مردم کم و بیش والله اعلم در بارهٔ ایشان طعام نخوردند

و آن زمان که طعام نخورده بودی بر آن شیده که بامدی محروم نرفتی البته چیزی بیافتی بعده
از آنجا بیرون آمدم مسجد بود شب آنجا گذرانیدم چون روز شد از آنجا بیرون آمدم
در صومعه شنیدم که بزرگی در آنجا ساکن است چون اندرون کردیم پیری را دیدیم با هیبت
بود که هیچ وقتی آنچنان کسی ندیده بودم و او در عالم تفکر استاده بود و چشم در هوا
مانده من نیز استاده شدم چنانچه چهار شبان روز استاده ماندم بعد از آن بزرگ
از عالم تحیر بعالم صحو در آمد من سلام کردم جواب سلام داد و گفت که شما از بهر چه رسیدیم گفتیم
که بهر سعادت است گفت بنشین روی بر زمین آوردم و نشستم آن بزرگوار آغاز
کرد که یار ازین بسکان شمس العارفین هستم امروز شش سال است درین صومعه معتکفم
اما ای فرید حیرت و هیبت نصیب من نشده است و این میدانی که کجاست
دعا گوی روی بر زمین آورده که فرمان شود که گفت راه راست این است پس
هر که درین راه راست براستی قدم زد او بیراست و اگر ذره قدم بیرضای دوست
بر باز نه سوخته شود بعد از آن آن بزرگ از احوال خود حکایت کرده که آن روز که
مرا بر در خود بار دادند هفتاد هزار حجاب در میان بود فرمان شد که چون در آتش روی

در اول



در اول حجاب در رفتم مقربان درگاه را دیدیم که استاده اند و چشم در هوا
داشته اند هر یکی بصفات دیگر و نماز ایشان تسبیح بدانند مگر الله تعالی عزشانه
همه بر زبان جاری میگفتند که ما مشتاقیم بدیدار تو مثل این که نه بر حجاب که میگذشتیم
صفی دیگر و مهمان دیگر را میدیدیم که یکی بیکی نمیمانند چون رسیدیم در حجاب آخر آنجا
ندا آمد که ای فلان کسی درین حجاب در آید که از جمله موجودات دین و دنیا و هر دو دنیا است
بلکه از خویش هم بیگانه شود گفتم از همه بیگانه شدم آواز بر آمد که چون از همه
بیگانه شدی بیا چشمش واکردم خود را درین صومعه دیدم و ای شیخ فرید الدین درین
راه از همه بیگانه باید بود تا یگانه شوی بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که چون شب نو آمد
برابر آن بزرگوار نماز شام ادا کردم چون از نماز فارغ شدیم دیدیم در کاف آستین
و چهار کان نان شکر بر بالا از عالم غیب نزد آن بزرگوار نهادند اشاره کرد که
در آشی در آمدم آن طعام خوردم اما لذتی که در آن طعام دیدیم در هیچ طعامی ندیدم
و نخوردم شب همان جا گذرانیدم روز بخواستم آن بزرگ را ببینم ناپدید شده
بود آنگاه باز گشتم در ملتان رسیدیم برادر من مولانا بهاء الدین ذکریا را دیدیم

ویکدیگر مصافحه شدند پرسید که حال خود تا کجا رسانیده گفتم اگر بگویم بر کسی که شما نشنیده آید
در هوا شود هنوز این سخن از زبان من نیکو نرفته بود که پسر برادرم در هوا شد
فی الحال دولت بر کرسی برده ام پسر بر زمین نشست فرمود که مولانا فرید الدین کار خود نیکو بلاغت
رسانیده انگاه از آنجا بازگشتم در دهلی آمدم سکونت کردم خدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیار
اوشی قدس الله سره دریافتم نعمتی که ندیدم آن نعمت دیدم و روز ابتدا خود را در پای ایشان بستم
بشرف بیعت مشرف گشتم سه روز برین نعمت ارزانی کرد این سخن هم گفت که مولانا فرید الدین احمد خود
تو کار خود تمام کرده انگاه بجا آمده چون شیخ الاسلام این فواید تمام کرد نعره بزد و بیفتاد چنانچه
یک شبانروز بیفتاد چون بهوش باز آمد روی سوی دعاگوی کرد و گفت که مردان خدای چنین کرده اند
انگاه بمقام رسیده اند ولیکن این سعادت در همه کس نیست این فضل ایزدیست اما مردم باید که
جهد خود بکنند انگاه بمقام قرب رسند بعد از آن فرمود که ای برادر درین راه لغزیدن مروی
وقدم بصدق نهی تا بمقام قرب رسی انگاه این بیت بلفظ مبارک بر زبان راند بیت تو راه نرفته
زانی که نمودند ۞ ورنی که زد این در که برو نگشودند ۞ جان در ره دوست درباز که هیچ ۞
تو نیز چنان شوی که ایشان بودند ۞ انگاه شیخ الاسلام این بیت هزار بار بر زبان مبارک راند سجده

نهاد



نهاد و باز استاده می شد چنانچه وقت نماز در آمد نماز ادا کرد و در عالم خود مشغول شد
دعاگوی و خلق باز گشتند الحمد لله علی ذالک **مجلس سوم** بتاریخ بیستم ماه رجب المرجب سنه
خمس و خمسین و ستمائه دولت پایبوس مشرف شد شیخ بدر الدین اسحاق غزنوی علیه الرحمة و
شیخ جمال الدین هانسوی و مولانا ناصح الدین برادر قاضی حمید الدین ناگوری و او از ناگور آمده بود
و مولانا شمس الدین برهان بخدمت حاضر بودند و اصحاب دیگر هم بودند سخن در دنیا رفت
بر زبان مبارک راند که در حدیث آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حُبُّ الدُّنیا
رأسُ کُلِّ خَطیئةٍ یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست انگاه قال النبی صلی الله
علیه وسلم مَنْ تَرَکَ الدُّنیا مَلَکَ وَمَنْ اَخَذَها هَلَکَ شیخ سهیل عبد الله تستری گفت
بیخ نجاتی برکنده مساز بنده و مولی از دنیا نیست زیرا چه هر چند مردم بدنیا مشغول شود
هم بدان اندازه از حق باز ماند انگاه هم درین محل فرمود اگر مردی خواهد که پیش حق خود بنگرد
هم بران اندازه که روی سوی دنیا کند بجانب حق محجوب شود پس مردم باید که بهمه حال در دنیا
مشغول نشود هرگاه که انکس بدنیا مشغول شد از حق تعالی باز ماند انگاه هم درین محل فرمود
که شنیدم از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس سره و او از استاد خود روایت

کرد که آن زمان که بنده بصیقل محبت زنگار دنیا از آئینه دل پاک کند و باز گرم موافقت گردد
هستی غیر از میان برخیزد آنگاه الله تعالی یگانه گردد اگر چنین نکند ما شا و کلا که به الله تعالی
تواند رسید بعد از آن فرمود در تحفة العارفین نوشته است اصلا که در آدمی است دو صلاحیه است
چون صالح شود آنگاه هم در آن محل فرموده که دل را هم حیات است و هم ممات چون در گور نهند
زیرا چه دل خود حیات و ممات جداگانه دارد چنانکه در کلام مجید فرموده است اَوَ مَن کَانَ مَیتًا
یعنی بکثرت شغل دنیا فَاَحیَینَاهُ یعنی بذکر الهی پس معنی که هرگاه که دل از لذت شهوات
و ماکولات و مشروبات مشغول شود غفلت در وی اثر کند و هوا بر وی مستولی گردد
و هوا هر جنس اندیشه بسبب خاطر آمدن گیرد و این اندیشه حق تعالی دل را سیاه کند چون دل سیاه
شود حکم موت پذیرد چنانچه بزمینی که در آن گیاه و ما ... نیز ... قبول نکند
گویند که آن زمین ضایع و مرده است هم چنان هر دلی را که ذکر حق تعالی از وی دور شود مرده
دیو و پری بر آن دل مستولی شوند در هر دلی که دیو و پری جای گیرند آن دل بمیرد زیرا چه
مراد حقیقه که ذکر حق است و آنچه مراد کلام الله شنود مراد حقیقه است و ذکر حقیقه سماع
زندگانی است اما هرگاه که علایق دنیا از دل زایل شود و از هوای نفسانی دل وی

مستقی گردد



مستقی گردد و بنده هر وقت بنوشته یاد کرد باشد آن دل زنده باشد بعد از آن فرمودند
که در عمده خواجه جنید بغدادی قدس سره نوشته که اصل دو صلاحیه دل آدمی است و
صلاحیه دل کسی حاصل شود زمانی که درون خود از کل مذمومات دنیا یعنی غل و غش
و حسد و هوا و حرص پاک کرداند و دل را بطهارت از اینها چنانکه گفته شده است
بدهد اعمالی که در درویشی همین است سبب هر درویش از اینجا پدید آید بعد از آن
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و فرمود که هر درویشی را ببینید و بکار دنیا شروع کرد
رفعت و جاه طلبید و خود را اسیر لطف مردمان کرداند بدانید که او درویش نیست
بلکه مرتد طریقت است زیرا که فقر اعراض از دنیاست بعد از آن هم در آن محل فرموده که
وقتی در بغداد بودم پیش خواجه اجل شیرازی رحمة الله علیه حکایة درویشان میرفت
خواجه فرمودند که در عمده خواجه جنید نوشته است که درویش را در جمیع مذهب حرام است که
با اهل دنیا بیامیزد و با ملوک و سلاطین آمد و رفت دارد بعد از آن هم در آن محل
فرمود حکایة که در خلایق ابرار است که وقتی که پادشاه عراق تکسر بود بسیار رحمة
داشت خواجه سهیل عبدالله تستری را طلب کرد بجهت استعانت که برکت دعای آن صالح شفا یابد

الغرض چون سهیل بیامد دست بر وی فرود آورد خدای تعالی او را شفا بخشید خواجه باز گفت
کفارت آن یک ساعت که بر وی رفته بود هفت سال از خلق عزلت گرفت و این سخن هم بگفت
که مشایخ طریقت درین باب فرموده اند که صحبة الاغنیاء للفقراء سم قاتل حاصل این سخن
آن است که تا بتوانند خود را از مردمان دور دارند زیرا که چون محبت در دل ایشان استوار شده است
هر آینه صحبت و دیگری را زیان دارد زیرا که در مذهب فقر و تصوف طریقه آن است که
ذره دوستی دنیا در دل درویش نماند و قبول خلق در دل درویش برابر شود بعد از آن
سخن در ذکر شروع شد بر زبان مبارک راند که درویش را باید که در ذکر چنان محو شود که
موی تن او تمام ذاکر شود چنانکه در کتاب اسرار العارفین نوشته است که وقتی خواجه ابو سعید
ابوالخیر قدس سره در ذکر بودی بحضور باطن چنانکه از جمله مویها و اعضاء او آب حب می رفت
چون روز شدی یکی از اهل بیت او نشان کاغذ و چوب در زیر باز شیخ می نهادی
بر کندی و آنرا بیاشامیدی و بعضی از بیرون مقامی قطرات چون میچکیدی بعد از آن
روی سوی دعاگو کردند و فرمودند که اصل درین راه حضوری دل است و حضوری دل که حاصل
شود که از لقمه حرام بپرهیزد و صحبت از اهل دنیا بگیرد زیرا که مشایخ طبقات گفته اند که از لقمه





حرام احتراز نکنند و از مجالس ملوک و اهل دنیا دور نباشند او را کلیم و صوف پوشیدن رخصت نیست
زیرا که این لباس انبیاست و ابدال و اوتاد و زهاد است قدر کلیم و صوف کسی بداند که مر آدم صفی الله
و موسی کلیم الله یا ابراهیم خلیل الله و محمد حبیب الله صلوات الله علیهم اجمعین بعد از آن هم
در مجلس فرمودند که شنیده ام از زبان مبارک شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس سره که گفت که روزی
بخدمت خواجه مودود چشتی قدس سره من حاضر بودم ده سال ملازم خدمت ایشان کردم وقتی ندیدم
که پای مبارک ایشان بر در هیچ آفریده از پادشاه یا ملوک رفتی یا شد جز بنماز جمعه و از ایشان شنیدم
که چون درویش بر در پادشاه یا ملوک رود از وی کلیم و صوف باید ستد و هر چه از اسباب درویشی
شود او باشد باید گرفت و او را اجازت ندهند و اگر نشنود کلاه و جامه او را در آتش اندازند
تا بسوزد زیرا که درویشی میان اهل دنیا آمیزی کند او مدعی و کذاب است چون بعضی مشایخ طبقات
را دیدیم که وقتی با ایشان کاری یا مهمی پیش آمدی کلیم و صوف پوشیدی و زنبیل در گردن کردی
و در مناجات میشدی و حضرت صمدیه را تضرع می آوردی حق تعالی بکرم خویش حاجت ایشان
روا کردی بعد از آن شیخ الاسلام روی سوی دعاگوی کرده گفت هر که جامه پشمین بپوشد
وی را نشاید که لقمه حرام و حرص و شیرین بخورد چون لباس اهل سلوک بپوشد با اهل دنیا نیامیزد

واگر اینچنین نکند در لباس انبیا و اولیا و اهل سلوک خیانت کرده باشد و حق آن نگذارده باشد
بعد از آن هم در آن مجلس فرمودند که در اسرار العارفین نوشته است و دیدم که یکی از مریدان خود را
خواجه ذوالنون مصری قدس الله سره شنید که بدر اهل دنیا آمد و شد بسیار میکند و مقدار شد
جوع و ستر عورت وجه دارد فرمودند که آن مرید را بیاورند آوردند و لباس فقری
و کلیم از وی گرفتند و سوختند و بخشم تمام قفای وی را دیدند و فرمودند که لباس انبیا و اولیا
و عارفان را هر روز میان مردمان جنب و ضیعت میکردانی و دعا کنی و میخواهی که بدین بهانه چیزی بستانی
صنیجاند و گدائی بیائی هم در آن مجلس فرمود که امام مالک رحمة الله علیه براهن می‌پوشید چون شروع
نماز کردی براهن ظاهر پوشیدی و براهن باطن هم میپوشیدی یا براهن میانگی نماز ادا میکردی
از آن حال ازو سوال کردند که سر چیست گفت که براهن ظاهر بنظر خلق بود ریا و رسم افتاده است
و در براهن باطن بود حرص و بخل و غش افتاده است و براهن میانگی ازین هر دو فارغ است
بدین اولیتر است که نماز میگذارم آنگاه شیخ چشم پر آب کرد و فرمود که متقدمان چنین سلوک کرده اند
آنگاه بمقام رسیده اند چون وقت نماز [illegible] در آمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شدند و دعاگوی باز
گشتند والحمد لله علی ذالک مجلس چهارم در قصه شب معراج بتاریخ بیست و هفتم ماه [illegible] سنه خمس و خمسین و ستمایه

بسعادت



بسعادت پای بوس میسر شد شیخ جمال الدین هانسوی و شیخ شمس الدین دبیر و شیخ نجیب الدین
متوکل و عزیزان دیگر بخدمت شیخ الاسلام حاضر بودند حکایت شب معراج و فضیلت آن شب افتاده بود
بر لفظ مبارک خود راندند که بزرگ شبی است شب بیست و هفتم ماه رجب المرجب معراج شد هر که این شب را
زنده دارد دلیل آن بود که البته سعادت معراج و ثواب آن در نامه اعمال وی بنویسند
آنگاه هم در آن مجلس فرمود که وقتی بطرف بغداد مسافر بودم جوانی سر سبز و مفید ملاقات کردم
از هر کسی حکایت بزرگان و مقام ایشان پرسیدم تا سعادت زیاده ایشان در یافتم شوق
حکایت درویشی بود نشان او یافتیم که در کنار دجله غاری است آنجا میباشد و او از جمله بزرگان است
چون بخدمت آن درویش رسیدیم او را در یافتم در نماز بود من چندان صبر کردم که آن بزرگوار
از نماز فارغ شد من سر بر زمین آوردم اشارت کرد که بنشین نشستم اما بدان عظمت
و هیبت که از وی دیدم چون ماه شب چهاردهم روی او نمایان است آن بزرگ روی سوی من کرد
و فرمود که از کجا می آیی گفتم که از اجودهن می آیم فرمود که تو بر چه درویشان آمده مرد
بزرگ خواهی شد من سر بر زمین آوردم بعده حکایت خود آغاز کرد و فرمود که مولانا
فرید الدین امروز پنجاه سال کم و بیش است که درین غار میباشم من از همگان خواجه

جنید بغدادی ایم قدس سره خود نشستن کلاه و رداشاکست آن روز بیست و هفتم ماه رجب بود

فرمود ای فرزندان که گذشت ما پیدا بودیم نعمت آن که گذشته حکایت بگویم اگر بشنوید سر بر

زمین آوردم که فرمان شنود گفت که امروز قریب سه سال ست که شب بیدار ام که پهلوی من بر زمین

آمده است اما درین شب که گذشت بر مصلی قدری در خواب شدم دیدم که هفتاد هزار فرشته

ملک مقرب از آسمان بر زمین آمده روح مرا بالا بردند چون در آسمان اول بردند

فرشتگان را دیدم که ایستاده اند و هر دو چشم در هوا داشته تسبیح میگویند که سبحان

ذی الملک و الملکوت پرسیدم که ایشان از کی ایستاده اند آواز برآمد که از آن روز

که ایشان آفریده آند عبادة ایشان همین است و ایشان ایستاده خدای عز و جل

را تسبیح میکنند بعد از آن از آنجا با آسمان دوم بردند و همچنان در هر آسمانی

که بردند عجایبها و قدرت حق تعالی را تماشا کردم که در وصف نیاید و هر چه از قدرت

آفرینش کرده است عجایبات که زبان و قلم را مجال نیست هر که دیدم تا عرش رسیدم

آنجا آواز برآمد که بایست ایستادم جمله انبیا و اولیا حاضر بودند و جد خود خواجه جنید بغدادی

را دیدم ایستاده است اما سر فرو افکنده هیچ نمیگوید چنانکه آواز برآمد که ای فلان

گفتم لبیک



گفتم لبیک ای بار خدای عز و جل گفت نیکو آمدی و آنچه حق عبادة بود گذاردی اکنون این

نخستین مقامات عبادة تو که بود همین است پس سجده نهادم فرمان شد که سر بردار برداشتم

گفتم ازین مقام بالاتر بروم آواز برآمد ای فلان گفتم که لبیک ای بار خدایا عز و جل گفت ازین

مقام بالا نتوانی رفت معراج تو تا اینجا است چون کار خود را ازین بیشتر برسانی مقام تو ازین

بیشتر شود کسانی که از تو کار خود بیش برده اند معراج او تا آنجا عظمة است چون این شنیدم

نزدیک جد خود خواجه جنید بغدادی رفته سر بر قدم ایشان نهادم و پرسیدم که شما را سر فرو کرده دید

فرمودند که آن زمان که ترا اینجا حاضر آوردند من درین حیرت بودم شاید که خلاف یاد علی تو

بوده باشد و یا در بندگی تو تقصیری آمده باشد که من شرمنده کردم گویند که نبیسه جنید خلاف

بزرگان عالی کرده است هم چنان دیده بیدار شدم خواجه هم درین مقام دیدم ای فرزند هر که

در کار خدا تعالی شانه هست خدای عز و جل نیز در کار او است مرد باید که درین کار مرتبه خود بیش برد

آنگاه فرمود که هر که این شب را زنده دارد امید است که از جمله و از اجله ایشان میسر بود و سعادة

آن شب بغوری کرد و بعد از آن دعا گوی در ملازم صحبة ایشان بودم ایشان را دیدم که

بعد از ادای نماز پیشین تا نماز خفتن معکوس بعوض بر پا نشته بر پای خود می ایستادندی

وخود را می او بخشیدی همچنان تمام شب نماز ادا میکردند بعد از آن شیخ الاسلام بر زبان
مبارک خود فرمودند که درین شب صد رکعت نماز است و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص پنج بار
بخواند چون از نماز فارغ شود صد بار استغفار و صد بار صلوت و صد بار سبحان الله
تا عظیم بگوید بعد از آن فرمودند که شیخ الاسلام شیخ معین الدین حسن سجزی قدس الله سره گفت
که امروز شب رحمت است هر که این شب را زنده دارد امید است که از رحمت بی نصیب نباشد انگاه
فرمود که در حضرت رسول علیه السلام فرماید که امشب از آسمان هشتاد هزار فرشته مقرب با
طبقهای پر نور نازل میشوند در آنجاها میروند که ساکنان امشب را زنده داشته اند
و از معاصی دور مانده اند فرمان شود که بر سرهای ایشان بریزند شیخ الاسلام چشم پر آب
کرد و فرمود چرا باشد که مردم ازین رحمت خود را محروم دارند و در کار خدای تعالی عزشانه
غفلت نمایند شیخ الاسلام درین فواید بودند تا شیخ بدرالدین غزنوی با شغلی در ذوق
آمده روی بر زمین آوردند و نزدیک شیخ الاسلام نشستند سخن در سماع افتاده بود
هر کس چیزی میگفت چنانچه شیخ جمال الدین هانسوی فرمود که سماع راحت دلهاست و جنبش
اهل محبت است و در بحر آشنائی شنا میکنند همدرین محل شیخ الاسلام فرمودند که آری





بوده از ایشان

رسم آشنائی است چون نام آشنا شنوند آشنا قیام نمایند بعد از آن شیخ الاسلام غزنوی
عرضه داشت کرد که بیهوشی در اهل سماع از کجاست شیخ الاسلام بلفظ مبارک راندند که از آن
روز که ایشان ندای الست بربکم شنیده اند بیهوش شده اند از آن روز این بیهوشی
در ایشان مرکب است چون این زمان که ایشان سماع میشنوند آن بیهوشی در ایشان
اثر میکند بواسطه آن بیهوش میکردند انگاه شمس الدین دبیر روی بر زمین آورده عرضه
داشت کرد آن روز که الست بربکم ندا بر آمد ارواح جمله خلایق یکجا حاضر بودند فرمودند
که آری اگر هر کدامی همه بگفتند که جز جهود و ترسا بگو نمی شدند شیخ الاسلام بر زبان
مبارک خود فرمودند که امام محمد غزالی میفرماید که چون حق سبحانه و تعالی ندای الست بربکم در داد
جمله ارواح خلق چهار صف شدند صف اول بدل و زبان گفتند که بلی هستی پروردگار ما
و در زمان سجده کردند و آن صف انبیا و اولیا و صدیقان و صالحان بودند و صف دوم
بدل گفتند اما بزبان نگفتند و در سجده شدند و آن طایفه هندوان بودند که اول هندو باشند
و آخر خدای تعالی به ایشان دولت ایمان میبخشد و رو بنور میکنند و صف سیوم بزبان گفتند اما
بدل نگفتند و سجده کردند و آن طایفه مسلمانان که اول مسلمانان باشند و آخر رب العزت

ایشان را کافر کردانند واز دنیا کافر میروند وصف چهارم نه بلی گفتند ونه سجده کردند
انقطاع فیه اول و آخر بیگانه ماندند آنگاه شیخ الاسلام برین حرف رسید فرمود که اهل سماع
در سماع بیهوش میکردند همه ایشان ندای الست بربکم شنیده بودند این بیهوشی از آن
غایت در ایشان است همین که نام دوست میشنوند حرکت و جهت و ذوق و بیهوشی و رقت ۲
این چهار چیز در ایشان پیدا میشود و اینهمه از معرفة است یعنی تا از آن زمان در ایشان
شناخت هست اگر یکهزار سال عبادة کنند ذوق نباشد زیرا چون بدانند که این
طاعة برای که میکنند و مقصود از طاعة همین است این سخن از اهل عشق است مشایخ
طبقات چنین گفته اند زیرا که در کلام مجید فرموده است وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون و درین آیه امام زاهد میفرماید معنی آن است که نیافریدم پری و
آدمی را مگر از بهر بندگی و امام اهل سلوک میفرمایند که الا لیعرفون مقصود ازین آن است
که عبارة از شناختن دوست است اول تا آخر او را شناسی ذوق طاعة نیابی زیرا که
در عشق مجازی پیداست که چون یکی را محبت میشود تا آن زمان که او را شناسی محبتی نمیشود
تا آشنایان او آشنائی نمیکنند آشنا نمیگردد پس در حقیقة و طریقة نیز همین حکم دارد

تا زمانی



تا زمانی که خدا را شعار شناسی و یا و اولیای او نسازی یعنی با یاروی رسول او مشاهده
نبرد و مرشد نمیکنی بگلاو جانشا که ذوق عبادة یابی بعده ذکر یا الله بالخیر شیخ الاسلام
فرمودند که اهل معرفت برین موصوفند که الست بربکم محض همین که شناختن است یعنی تا که خدا را
نشناسی ذوق پرستش او نیابی بعده جمله حاضران روی بر زمین آوردند و گفتند که
هم چنین است بعده محمد سیرم نام گوینده قوال بود او پیش شیخ اوحد کرمانی سرود میگفته است
آن روز بابایان الا خود آمده روی بر زمین آورد فرمان شد که بنشین او بنشست شیخ
جمال الدین هانسوی و شیخ بدرالدین غزنوی حاضر بودند فرمان شیخ الاسلام شد که سماع در گویند
چون گویندگان سماع را در دادند و شیخ جمال الدین و شیخ بدرالدین از جای برخاستند در رقص
شدند هفت شبانه روز در رقص بودند چون وقت نماز در آمدی نماز میکذاردند باز
در سماع مشغول میشدند بعد از آن خارج شدند و این غزل میگفتند این است ملامة کردن اندر
عاشقی نیست ٭ ملامة کی کنند آنکس که مبتلا نیست ٭ نه هر تر دامنی را عشق زیبد ٭ نشان
عاشقی از دو دیده است ٭ نظامی تا توانی پارسا باش ٭ که نور پارسائی شمع دلهاست ٭
بعد از آن سخن در سلوک میرفت که اهل معرفة طایفه سماع اند چون ایشان در عالم

سماع بتحیر مستغرق کردند اگر صد هزار تیغ بران بر سر ایشان میزنند و از تن ایشان بگذرد
خبر نباشند انگاه فرمودند که آنزمانکه مردم در عالم تحیر سوی دوست متحیر باشند آن وقت
بایشان از هیچ آفریده خبر نباشد اگر صد هزار ملک مقرب در آن ساعت در پیش گوش
در آمده از آن گوش بیرون روند بایشان خبر نباشد انگاه درویشان بخدمت شیخ
الاسلام در آمدند روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینید بنشستند بشیخ الاسلام
عرضه داشت کردند که ما مسافریم و میخواهیم که جایی برویم خرج زاد راه نداریم چند جیتل
خرما بنزد شیخ الاسلام افتاده بود بایشان دادن و فرمودند که بروید و خرج راه
سازید چون درویشان بیرون آمدند با یکدیگر میگفتند که این خسته خرما را حکم
که این درویش یاد داد خواستند که بیرون اندازند چون در نگریستند تمام خسته خرما از زر گشته
بود اقرار کردند و باز گشتند الحمد لله علی ذالک مجلس پنجم در ذکر مقراض بتاریخ نهم ماه شعبان روز پنجشنبه
سنه خمس و خمسین و ستمایه دولت پایبوس میسر شد شیخ جمال الدین هانسوی بخدمت شیخ الاسلام
حاضر بودند سخن در راندن مقراض افتاده بود بر لفظ مبارک راندند که در اسرار العارفین
نوشته دیدم چون مسلمان خواهد که در ارادت کسی در آید پیر را باید که اول غسل کند

اگر غسل



اگر غسل کردن نتواند شب را زنده دارد و خرقه تیمم خود و مرید خود را از حضرت الوهیت
بخواهد اگر قوت زنده داشتن شب نباشد در روز پنجشنبه وقت چاشت یا در روز
دوشنبه غسل کند و عزیزان و صلحا را جمع کند سجاده باندازد و مستقبل قبله باندازد
دو رکعت نماز استخاره بگذارد و مرید را نیز فرماید که غسل کند بعد از انگاه مرید را بنزد خود بنشاند
و آیات قوارع و از قرآن بخواند بر مرید بدمد و او نیز مستقبل باشد انگاه مقراض در دست
گیرد و باواز بلند تکبیر گوید سه بار در گفتن تکبیر موقت راندن مقراض میان اهل سلوک
اختلافست بعضی گفته اند که این کلمه بگوید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْم
حکم آنست که در تکبیر گفتن روی در نفس اماره و مطمئنه کند و بگوید که بحسرت بیرون
و عذرخواهیم کرد و گفته عازی آنست که در مجاز تکبیر بلند گوید تا وسوسگان بعد او
در آیند و آنانکه بگویند کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم نفی شیطان رجیم را
میرانند که من بعد وسوسه ندهد چون از سه بار گفتن تکبیر فارغ شود پیر یکبار کلمه توحید
و یکبار استغفار و صلوات پیش و یکبار بگوید بعده مقراض بر سر مرید راندن گیرد
یک موی ناصیه او بستاند بعده بگوید که ملکا پادشاها بنده گریخته از حضرت تو آمد

میطلبد تا وجود و بندگی تو در آید چون بندگان بندگی میکنند میخواهند هر چه از زبان عزیز باشد
از غیرت او به گردد بعد از آن یکبار و دیگر از جانب راست از ناصیه بستاند و دیگر موی ناصیه از جانب
چپ بگیرد از سه موی زیاده نستاند هر سه موی یکجا کند که هی دهد و دفن کند و بعض مشایخ
میگویند که زیاده از یکبار موی ناصیه او نستاند اما قول صحیح آن است که حسن بصری رضی الله عنه
سرایت کرده است از امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مقراض بچنین کردن از دیگران بهتر است
زیرا که خلیفه اهل صوفیه اوست و این حدیث در شان امیر المومنین علی وارد است که انا مدینة
العلم و علی بابها بعد از آن دعاگوی عرض داشت کرد که مقراض راندن از که آمده است فرمود
که از ابراهیم خلیل الله مرویست اما تلقین او از جبرئیل است در راندن مقراض بعد از آن
هم درین محل فرمود که روزی یاران عجم و چند بعض نشسته بودند مردی بیامد و گفت که مرید
فلانم گفتند که نشان بازگوی که پیر ترا چه فرموده است گفت پیر من مقراض راندن مرا هیچ نگفت
هر دو بزرگوار فریاد بر آوردند که وهو مُضِلٌّ و ضالٌّ و ازین اشارت چنین معلوم میشود
که شیخ را باید که از احوال مرید دانا باشد بعد از آن شیخ الاسلام روی سوی دعاگو و حاضران
مجلس کرد و فرمود که شیخ را باید که اینقدر قوت باشد که چون آینده به نیت ارادت بخدمت او در آید

باید که



باید که بنور نظر معرفت و قوت ذات خود زنگار سینه او را صیقل دهد تا هیچ کدورتی در سینه
او نماند چنانچه آئینه روشن گردد و اگر خود چنین نباشد نشاید که او مرید بگیرد زیرا که
در خود قوت این نیست چرا این بیچاره را گمراه کند آنگاه بر لفظ مبارک راند که مرد بخواهد که
خود را در ارادت شیخی یا عالمی و یا صاحب ولایتی در آرد پیر را باید که در حرکات و سکنات قلوب
او نظر کند اول بر نفس اماره مرید نظر کند که بتحفه نفس اماره این است قوله تعالی وما ابرئ
نفسی ان النفس لامارة بالسوء بعد از آن بر نفس لوامه او نظر کند که این بتحفه مبتلای
نفس لوامه است قوله تعالی فلا اقسم بالنفس اللوامة بعد از آن نظر بر نفس مطمئنه او کند که
این بتحفه مبتلای نفس مطمئنه است قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة بعد از آن نظر بر نفس ملهمه او کند که این بتحفه مبتلا هم اوست بعد از آن نظر بر اوصاف
قلوب ثلث او کند که قلب سلیم دارد یا نه چون این جمله را که گفتیم بصیقل نظر خود ضمیر او را روشن
گرداند بعد از آن دلت دهد و بشرف بیعت مشرف گرداند اگر نه بطریق سنت اهل مشایخ
و سلوک مقراض راندن و رفتن نداند هم خود گمراه هم کسی که در ارادة او در آید گمراه بعد از آن
هم در آن محل شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این حکایت فرمود آن روز که خواجه بشر حافی تایب شد

و از کردهای خویش پشیمان گشت روی بدرگاه خواجه جنید بغدادی آورد و مرید دولت ایشان
تایب شد چنانچه رسم معتراض و خرقه خواجه جنید او را بیاموخت و بخر جامی باز گشت و تا زنده بود
هرگز نعلین در پای نپوشید سوال کردند که ای خواجه چرا نعلین در پای نمی پوشی فرمود که
بر بساط پادشاه مرا مجال است که نعلین بپوشم یکی سبب این نمی پوشم دوم آنکه از آن روز
که با حق تعالی آشتی کرده ام پای برهنه بودم اکنون شرم می آید که چگونه نعلین بپوشم
بعده فرمودند که هر مرید و شیخ که بر قانون مذهب اهل سنت و جماعت نباشد و حکایت او
موافق کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد او در معنی یکی از راه زنان
است بعضی مردود از آتش ضمیر میدهد و مرید از سر خود خبر میدهد و مریدان که در ضلالت می باشند
از نجات اما کار جستن ارادت معتراض راندن است زیرا که معتراض سری است از اسرار الهی
که هیچ کس بر این سر اطلاع نیافت اگر چه بعضی گفته اند که معتراض قطع علایق میان بنده
و مولی است یعنی چراغ معتراض بنجبی کاری دارد اندازه هر کس نباشد تا دولت گیرد معلوم شد
که درین راه بغیر مجاهده و مشقت قبولیت نیست بعد از آن فرمود که دل مومن در حضرت
رب العزت عظمتی و کرامتی دارد اما خلق از غیر اصلاح دل عاقبة الامر در ضلالت می افتد

که



کما قیل اصل السلوک فی الطریق فی قلوب القلوب لقوله علیه السلام قلب
المومن عرش الله تعالی بعده فرمود که درویش که هنوز در هفتاد هزار حجاب باشد بود
که ذره ذرات راه دوستی نیافته باشد و او خواهد که مرید گیرد و خبر از راندن معتراض و
پوشانیدن خرقه و کلاه نداشته باشد بعضی دهم گمراه و راه زن است هم چنان آن
بیچاره را نیز گمراه میکند پس درویش در اصل عالم باید و صاحب قدرت باشد تا راندن
معتراض و پوشانیدن خرقه و هیچ خلاف در میان اهل سنت جماعت نرود آنگاه بداند
که پیر و مرید هر دو گمراه نیستند بعد از آن بر لفظ مبارک راندند که خواجه شقیق بلخی رحمة الله علیه
در دلیل الشامی میگوید و می نویسد که هر کرا عزلة از خلق دولت نداده باشد تو بدان که عزلة
خلق او را دور کرده اند زیرا که اختلاط با اهل دنیا هر رونده راه و جوینده مولی را
مقید نیست چنانکه در سلوک الاولیا نوشته دیدم از خواجه بایزید بسطامی روایتی است که
رونده راه را باید که بی حاجت از خانه بیرون نرود و بر مردمان کو نبیند فاش نشیند
مگر در مجلس علم و صحبت نیز بی حاجت نگوید آنگاه تا تیر بندگی خود به سینه بر زند و ... دیگر او
بیاکرد بعد از آن بر لفظ مبارک راندند چون معتراض بر سر مرید براند سه موی بگیرد

یک موی چاپلوسی ببرد و در آنجا تخم علم بنشاند دوم موی تکبر ببرد و تخم تسلیم بنشاند
سیوم موی بخل ببرد آنجا تخم سخاوت بنشاند و بگوید تا در حال او غسل کند و جزوی
شیرینی بدست خود در دهن مرید کند و سه بار بر خود بگوید که الهی بنیه خود را و در دین
پیغمبر خود ثابت گردان و راه خویش بروی شیرین نمای و او را بر متابعت انبیا ثابت قدم
گردان و بعد از آن اگر شایان عزلت است بعزلت سکوت دارد و سکوت او را تلقین
کند بعد از آن فرمود که در اسرار العارفین نوشته است که صد خلوت چهل روز است بعضی
گفته اند که هفتاد روز است و بعضی گفته اند که پانزده روز است امّا قول معتبر آن است که
که صد خلوت را شیخ عبدالله تستری آورده است همین است امّا در طبقهٔ جنیدیه دوازده
سال است و نزدیک طبقهٔ بصریه هشت سال است امّا بر قول مذهب اهل سلوک تعیین نیست
مقصود آنکه ریاضت نفس اماره است و در وقت رفتن خلوت و عزلت نیت کند که سگ
نفس را حبس یعنی زجر میکنم تا مسلمانی را نگزد امّا سکوت در مذهب طبقات اقرب است
در خلوت بجز مراقبه دیگر اختیار نکند چون خواهد که در عزلت و خلوت بنشیند پیر جامهٔ خود
او را بپوشاند تا برکت آن جامه مرید را روشنائی حاصل شود و خرقه دادن همین است

بعضی



بعضی مشایخ گفته اند که خلیفه خود را فضیل بن عیاض و خواجه حسن بصری و خواجه ذوالنون
مصری و خواجه سهل عبدالله تستری رحمهم الله اجمعین که طاقت در خود بر مرید بینند بعد از آن
تلقین ذکر کنند و مشایخ طبقات گفته اند که ذکر سه ذکر است یکی لا اله الا الله محمد رسول الله
دوم سبحان الله والحمد لله تا عظیم ذکر سیوم یا حی یا قیوم لیس کمثله شیء فی
الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم اگر ذکر لا اله الا الله اختیار کنند نه بار بگوید
لا اله الا الله دهم بار بگوید محمد رسول الله و اگر کلمه سبحان الله بگوید بیست و یکبار
بگوید و اگر ذکر یا حی یا قیوم بگوید سه بار بگوید امّا باید که باواز بلند بگوید چنانکه
دل او را از آن خلل نباشد بعضی همچنین فرمود که چندان کثرت ذکر کند که هر تار
موئی که بر تن او است زبان بر آید هم درین محل فرمود که چون یحیی پیغمبر علیه السلام
ذکر در وقت سحر گفتی هر بار ذکر گفتی بیهوش شدی و بیفتادی روی سوی صحرا نهادی
و از غلبات شوق باواز بلند میگفتی که ای منزه از مکان چون جویست که دمم بر بند
از اندرونه ذکر تو اگر مونسم نباشی در زبان بمیرم بعد از آن فرمود که شیخ الاسلام خواجه
یوسف چشتی قدس سره فرموده است و شرح آن اگر خواجه ذو النون مصری فرموده است که

مر او شیخ و مرید چون دایه ایست که هر ساعت بچه بدخوئی میکند دایه بدخوئی او برنجی دیگر
مبدل میکند تا دائم که خوش کردد و الفت گیرد بس طالب مرید را ذکر فرماید و گاهی
نماز و گاهی قرآن تا او بر یک چیز قرار گیرد بعد از آن فرمودند که با یا اینقدر هم بفرماید
که با اهل دنیا صحبت نگیرد که صحبت ایشان زیان کار است هم درین محل فرمود که هیچ صحبتی
بدتر دلیش زیان نیست الا صحبت اهل دنیا بعد از آن شیخ الاسلام بلفظ مبارک راندند که
همه حال پیری و مریدی همچنین می باید که چنانچه شرح آن بالا رفته است حالا آمدیم برسر این
که اگر کسی را شیخ نباشد کتابهای مشایخ و ارباب سلوک را بسینه خود کند و بر آن مطالعه
نماید تا بجز بهم ارادت و معتقد شدن مشایخ باشد آنگاه فرمود که شیخ واجب است
که مرید را وصیت کند تا از صحبت ملوک و اهل دنیا اجتناب گیرد و طالب شیخ بوده و خرده
فشود و بی نیته سخن نگوید و قدم خود بیحاجت نبرد که درین راه اصل از دنیا باز
بودن است که حب الدنیا راس کل خطیئة و بلیة بعد از آن هم درین محل فرمود
که از سجاده دور نشود مگر بعذر حاجت زیرا اصحاب طریقه گفته اند که چون دانشمند
هر روز طلب دنیا کرد و از علم حلال و حرام که بیان کند و اگر صوفی در بازار رود کو بجا

بگردد



بگردد و اقامت که در سلوک و سجاده کند فرخ خلالت بعد از آن بلفظ مبارک راندند
که خواجه ابو بکر شبلی قدس الله سره میگوید که قبول روندگان راه این است که بهر طریق که باشند ترا
اقامت کند یا در ذکر یا در تلاوت یا در نماز زنده دارد و لیکن بعلت نماز است که صفت معراج
دارد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الصلوة معراج المؤمن بعد از آن فرمود که اهل سلوک
گفته اند که اصل اقامت سلوک آن است که ریاضت آن ثمرهٔ ارادت است که طالب حق خود را از دنیا
و صحبت فاسقان و اغنیاء ملوک و هوا نفسان دور دارد و صحبت اهل علم اختیار کند قال النبی صلی الله
علیه و سلم صحبة الصالحین نور و رحمة للعالمین والحمد لله علی ذالک مجلس ششم روز شنبه تاریخ
یازدهم ماه شعبان المعظم سنه خمس و خمسین و ستمایه دولت پایبوس میسر شد سخن در مجاهدت افتاده بود
که بجا نشوند البته طاقة معبود خود نمیگذارند بلفظ مبارک راندند که وقتی در غزنو مسافر بودم
در مسجدی رفتم در وی شیخ چند را یافتم از ذکر مشغول اند برابر ایشان نشستم با بودم چون روز
نزدیک آن شهر حوضی بود آنجا رفتم که تجدید وضو کنم چون بر سر آن حوض شدم درویشی را یافتم
از عاقبة مشغول نزدیک او شدم سلام کردم جواب سلامم بازداد گفت بنشین نشستم بیتی گفت
بیت افسوس که از حال منت نیست خبر ۞ آنکه حسرت شود افسوس خوری ۞ بعد از چند روزی

برآمد و در همان سال کافران در آن دیار رسیدند تمام شهر تاراج نموده بردند هم در مجلس
فرمودند که روزی بطرف بوستان مسافر بودم خدمت شیخ اوحد کرمانی را دریافتم مرا
در کنار گرفتند و فرمودند که یکی از مشایخ روزگار گردی سعادت تست که بر بار رسیدی الغرض
در جماعتخانهٔ او نشسته بودم هم چنان ده نفر درویش صاحب نعمت بیامدند یک یک سخنی
در اظهار کرامت می گفتند بعد از آن سخن در میان کشید که هر یکی اگر صاحب ولایت است کرامتی
میان خویش اظهار کنند درویشان گفتند که اول شما بنمائید که پیش قدم درویشانید
شیخ اوحد کرمانی رحمة الله روی سوی درویشان کرد و گفت که والی این شهر عقیده برمن
ندارد و مال او وقت زوقتی کو فتنک میکند عجب بود اگر امروز از میان خلق سلامت
برآید همین که این لفظ از زبان مبارک ایشان رانده بود بیامد و خبر آورد که این زمان
پادشاه این شهر در میدان گوی و چوگان می باخت خطا صدر زد گردنی و مهره یکی شکست و بمرد
آنگاه سوی دعاگو نظر کردند که شما نیز کرامت خود بنمائید دعاگو سر در مراقبه کردم زمانی شد
که سر بر آوردم بدرویشان که چشم برهم زنید درویشان چشم برهم زدند گفتم که باز کنند
چون چشمان خود را باز کردند خود را و دعاگو را در کعبه ایستاده دیدند زمانی در کعبه ماندیم

وباز



وباز آمدیم درویشان اقرار کردند که اینک درویشی بعد از آن دعاگو و شیخ اوحد کرمانی
روی بدرویشان آوردیم و گفتیم که ما کار خود کردیم شما نیز بنمائید که تماشا کنیم همین که ما
این سخن گفتیم درویشان سر در خرقه کردند و ناپیدا شدند خرقه افتاده بود و درویشان
در میان نبودند آنگاه شیخ الاسلام روی سوی دعاگو کرد و فرمود مولانا نظام الدین هر که
در کار خدای است خدا تعالی در کار اوست یعنی در بندگی تقصیر نکند و آنچه رضاء دوست باشد
آن بکند و نفس خود را کار زار کند چون غازیان حقیقه با نفس خود غزا میکنند و رضاء حق جل
و علا را موجود دارند بعد از آن فرمودند که در جانب بدخشان مسافر بودم در آن شهر
بزرگان و اولیا بسیار بودند چنانچه شیخ عبد الواحد نبیرهٔ ذو النون مصری بیرون شهر غاری
بود و آنجا مسکن داشت چون دعاگو شنیده نزدیک آن غار رفتم دیدم که بزرگوار زرگشته
یکپای بیرون و یکپای درون غار نهاده بود از ابر دیده بیرون انداخته بود خود
بر یکپای ایستاده در عالم تحیر مبتلا شده و دو چشم در هوا داشته نزدیک او رفتم سلام
کردم روی بر آورد و گفت که با یک پا ایستادم سه شبانروز ایستاده بودم برمن التفات
نکرد بعد از سیوم روز در عالم صحو آمد و گفت که ای فرزند نیز در صحای که سوخته گردی و

دو در مرو که مهجور کردی ای آنها بشنو حال ماجرا که امروز هفتاد سال است که من درین
جای مسکن دارم خورش من از عالم غیب است اما وقتی درین غار استاده بودم عوضی
را دیدم که میگذشت خاطر من میل کرد خواستم که بیرون آیم و او را بگیرم این پایی که بریده
می بینی بیرون غار کردم هاتف غیب آواز داد که این مدعی عهد این بود که بغیر ما آمیزش
کنی کار دنیا موجود بود پا بریده بیرون انداختم بواسطه آنکه بهوای نفس بیرون
آمده بود بنابرین بریدم سی سال شد در عالم تحیر هستم که فردای قیامت این روی درویشان
نیکو عمل چگونه نمایم درین شرمندگی حیران مانده ام آنگاه ملک المشایخ فرمودند که شب
همانجا باش در همانجا بودم بوقت افطار شیر و قدری خرما در طبقی کرده شخص آن بزرگوار
آوردند شمار کردم ده خرما بود فرمود که ای فرید هر روز پنج خرما وظیفه من بوده امروز که
ده خرما آمده است پنج از آن من است و پنج از آن تو سیر بستان افطار کن چون آن
بزرگ شیر و خرما پیش نهاد دعا گو روی بر زمین آورد آنرا تناول کردم چون نیم شب شد
آن بزرگ در عالم خود مشغول شد هم چنان پادشاه بدخشان با کوکبه پادشاهی خود
بیامد روی بر زمین آورده ایستاد آن بزرگ فرمود که چه حاجت داری که آمدی خلیفه گفت





که والی در سیوستان مفسد است و مال نمیدهد اجازت مطلبم که تا زنم آن بزرگ تبسم کرده چوبی
پیش نفس نشست فی الفور جانب سیوستان انداخت گفت که والی سیوستان را زدم آن خلیفه چون
این چنین بدید باز گشت چند روز گذشت که کسان او مال فراوان آوردند و حکایت گفتند
که والی سیوستان بار عام داده بوده و بر تخت نشسته حکم میکرد درین میان دستی با چوب از دیوار
بیرون آمده بر گردن او زد و سرش از تن جدا شده بر زمین افتاد و این آواز برآمد که شیخ
عبدالواحد با دیدجان است این دولت او بوده است بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که چند
روز ملازم در خدمت ایشان بودم نعمتی بدعا گو ارزانی داشتند و مرخص کردند هم درین حال آواز
بانگ نماز برآمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شدند دعا گو و خلق باز گشتند الحمد لله علی ذلک
مجلس هفتم بتاریخ سیزدهم ماه شعبان المعظم سنه خمس و ثلثین و ستمائه دولت پایبوس میسر شد سخن در بزرگی
شیخ ابوالغیث مدنی افتاد و شیخ معزالدین محمود بر لفظ مبارک راندند که شیخ ابوالغیث مدنی قدس الله سره
از صد بزرگ بود و شیخ یوسف چشتی را و شهاب الدین سهروردی و شیخ فریدالدین عطار را
و شیخ عثمان هارونی رحمهم الله اجمعین دریافته بود و بزرگان دیگر را هم بعد از آن فرمود
که وقتی در ملتان بلای مغل نازل شد این را گرد کرده خواجه ابوالغیث در صومعه بود خلیفه

روز به درگاه شیخ آورد و عرض کرد بر آمدن مغل شیخ چوبکی چون در دست داشت بدست خلیفه داد
و گفت که ببر و چون شب شد این چوب بر لشکر ایشان بیه بر تاب چنانکه شب در آمد خلیفه بموجب
فرموده شیخ همچنان کرد اینها با یکدیگر گشتند چون روز شد یکی از مغل در میان باز نگذشتند
همه هلاک شدند بعد از آن هم در این مجلس فرمود که شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس سره فرمود که
من و شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بهاء الدین ذکریا در ملتان بودیم در آن ایام قباچه والی بود
پادشاه عزم داشت گرد که لشکر مغل نزدیک شهر رسیده است به سفر آمد حضرت شیخ قطب الدین
بختیار اوشی تیری در دست داشت بدست او داد و فرمود که برو جانب لشکر ایشان بفرست
خلیفه بموجب اشارة ایشان همچنان کرد هزار مغل در این نماندند همه رفتند هم در این مجلس فرمود
که در یمن امساک باران شد خلق از قحط هلاک شدند کشتها همه خشک میشدند خلیفه یمن جمله
خلایق رجوع به شیخ ابو الغیث یمن کردند گفتند که دعاء باران بخوانید شیخ فرمودند که فردا بنمازگاه
حاضر شوید تا ما هم بیاییم و دعاء باران بکنیم چون روز شد خلق بنمازگاه حاضر شدند شیخ
ابو الغیث بیامد و بالاء منبر سوار شد حمد و ثناء حق تعالی و درود بر خواجه عالم علیه السلام گفت
بعد از آن روی سوی آسمان کرد و گفت که یا الهی اگر طاعت من بدرگاه تو قبول است باران





حضرت نفرست هنوز تمام این سخن از زبان ایشان بیرون نیامده بود که باران از آسمان
نازل شد و پنج شبانروز متواتر بارید و خلق آن شهر سوگند خوردند که عمر خود گذشت اینطور
باران نباریده بود بعد از آن حکایت نقل ایشان فرمود که آن روز که حضرت ابو الغیث نقل
خواهد کرد چون نماز بامداد گذارده بود بطریق معهود بر مصلا قرار گرفته مشغول بود خواجه نماز
اشراق ادا کرد و شخصی یاری در خدمت بود خواجه با او گفت که غسال را طلب کن بحکم
اشارة طلب کرد و فرمود که جامه و سبوی آب و خوشبوی موجود کن و پیش من بیار او بر حکم
رضاء ایشان موجود کرده پیش شیخ آورد شیخ فرمود که این مقام خالی کنید که برای شهسواران
خدا تعالی عز شانه قرار داده است و زبانی بر آمد شیخ سوره یس شروع کرد و تا الیه
یرجعون رسید روی بالا کرد و جان خود را بدولت تسلیم کرد و از گوشه خانه آواز آمد
که دولت بدولت پیوست ملک الموت در میان چکار دارد آنگاه شیخ الاسلام های های
مثنوی بگریست و نعره بزد و بیهوش شد و باز بهوش در آمد این مثنوی بر زبان مبارک راند
در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز آنگاه هم در این مجلس علما بات
شوق را حکایت کرد که چون وعده مهر موسی علیه السلام بر آمده روز بر رسیده میگذشت

چنانچه مستانی میخوا امید با ملک الموت ملاقات شد سلام کرد جواب سلام موسی ع داد پرسید تو
کیستی گفت که منم ملک الموت موسی در عالم اشتیاق بود دست بر آورد و طپانچه بر روی
ملک الموت چنان زد که یک چشم او بیرون آمد ملک الموت همچنین گفت که بار دیگر پیش تو نیایم
و بمقام خود آمده سر سجده نهاد و گفت الهی مرا بر کسی فرستادی که اگر از پیش او نمیآمدم مرا هلاک
کردی آنگاه خطاب آمد که ای ملک الموت تا بدانی که میان ما و محبان ما غیر کاری ندارد
ما دانیم که این دوست من است و روز دوم بحکم الهی ملک الموت بر موسی علیه السلام آمد
و سلام کرد و صلوات فرستاد سیبی از بهشت آورده بود بدست او داد چون که موسی بوی
کرد بوی دوست بمشام رسید نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد چون شیخ الاسلام این
حکایت تمام کرد چندان بگریست چنانچه تمام حاضران مجلس را نیز گریه رسید و نعرها در مجلس برخاست
و شیخ الاسلام بیهوش گشت و این مثنوی بلفظ مبارک راند مثنوی در کوی تو عاشقان
چنان جان بدهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز آنگاه هم در این محل فرمود که بزرگی از
اهل مشایخ کبار وقتی با جمیع اصحاب خود بر سر روضه موسی علیه السلام رسید از خاک موسی
آواز بر آمد که رب ارنی انظر الیک آن بزرگ گفت که اینک عشق اگر زندگی موسی بودی

همچنین



همچنین دعوا کردی است نیز هم چنان است و حالت و خواهش او نیز همین آنگاه فرمود
که روز قیامت موسی علیه السلام در آید دست بکنگره عرش زند و فریاد کند رب ارنی
انظر الیک و از او مشتاقان همه بگریند جمله حاضر عرصات را از بسیاری اشتیاق هم
زنند بعد از آن شیخ الاسلام روی سوی دعاگو کرد و فرمود که مولانا نظام الدین اگر
آدمی در کاری که در آید در آن همچنان ثابت قدم باشد و همه اوقات در محبت و عشق
دوست مستغرق بوده باشد و هر دم عشق ترقی و تازه شایع کرده تا او از آن
لطیفه کرد و آنگاه بارها از غلبات شوق این بیت بر زبان مبارک میگفت مثنوی
در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز بعد از آن هم در این
محل حکایت فرمود که وقتی جوانی بلخی از واصلان حق در حالت نزع بود چون عمر وی
تمام شد ملک الموت در وی آن از مشرق تا مغرب طواف میکرد جوان را نیافت بمقام
خود آمده سجده و تحیت کرد و مناجات کرد که یا الهی آن جوان را نمی یابم که نام وی
از تخته هستی پاک شده است فرمان رسید که چند فلان خرابه است ملک الموت در آن خرابه
رسید تفحص جوان کرد و نیافت و باز گشت بمقام خود آمد فرمان رسید که یا ملک الموت

چگونه توانی که جان دوستان ما قبض کنی یا آنهارا به بینی یا بیابی جائی که دوستان اند
در باد و ما و هوای ما جان را تسلیم میکنند که ترا خبر نباشد بعد از آن شیخ الاسلام چشم پر آب
کرد و های های بگریست و این بیت گفت بیت در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند که آنجا
ملک الموت نگنجد هرگز بعد از آن هم درین محل فرمود که راجع برادرم شیخ بهاء الدین
ذکریا قدس سره نقل خواهد کرد روزی پسر بزرگ ایشان شیخ صدر الدین عنوان نامه
بخواند های های بگریست و گفت کردم طلب دولت آمد مگر تو ملک الموت باشی که بدین صورت
آمده گفت آری شیخ صدر الدین گفت که شما چرا نمیدید بعد آن مکتوب گفت که برادر فرمان
هم این است که بدست شما بهیچ نادر خدمت شیخ برسانند همین که شیخ صدر الدین
این نامه را بیاورد شیخ بهاء الحق والدین مشغول بود چون فارغ شد پسر پیش
آورد و مکتوب پیش شیخ داد چون شیخ بشرف مطالعه آن مشغول گشت فرمود که در شوید
سر بسجده نهاد و جان بحق تسلیم کرد از درون خانه نعره برآمد که شیخ بهاء الدین بدوست
پیوست آنگاه شیخ الاسلام نعره بزد و بیهوش شد در بیهوشی آن این لفظ بر زبان مبارک
راند که روز بر بانند که چنان شود که ما هم بدوست برسیم و این بیت گفت بیت در کوی تو

عاشقان



عاشقان چنان جان بدهند که آنجا ملک الموت نگنجد هرگز هم درین محل حکایت شیخ
سعد الدین حمویه گفت که نیکو یاری بود چنانچه روزی از حج باز گشت سر درون بغداد
کرد شوری در بغداد افتاد که شیخ سعد الدین حمویه رسید از علما بزرگ مسجد بود آنجا چند
روزی قرار گرفت و در آن شهر مسلمانان سخت بوجعه مبتلا بودند و این ماجرا شیخ سعد الدین
بشنید حکم کرد که هر که بیمار است پیش من بیارید بحکم او بیمار از پیش شیخ آوردند
حق تعالی شفا میداد از برکت او چند بیمار صحت یافتند آنگاه از آنجا باز گشت بتغریان آمد
چند نفر معیوب و بیستی بودند دست بر ایشان فرود آورد بفضل پروردگار و برکت
دعاء این شیخ بصحت رسیدند بعد از آن شیخ سعد الدین حمویه بابحبة رسید چون نقل
ایشان نزدیک رسید هم درین روز که ایشان نقل خواهند کرد با جمله یاران خود
بدر شهر آمد و بیرون صحرا بود و در آنجا نشست مستقبل قبله سوره بقره آغاز کرد تا آخر
تمام ختم کرد باز سوره بقره آغاز کرده بود که در سجده افتاد و جان بداد آواز برآمد
جمله حاضران بشنیدند که بنده نیکبخت بود بحق رسید بعد از آن شیخ الاسلام چشم
پر آب کرد و های های بگریست و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت در کوی تو عاشقان

جبان جان بدهند ۵ کاینجا ملک الموت نگنجد هرگز ۵ بعد از آن هم در مجلس فرمود که شیخ
سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه را چنان رسم بود که نماز شام بگذاردی همانجا در خواب شدی
تا ثلث شب بگذشتی برخاستی امام و موذن حاضر بودی و نماز خفتن بگذاردی و تا صبح بیدار
بودی عمر او هم چنین بگذشتی هم در مجلس حکایتی نقل فرمودند که مردی در بخارا شب در
خواب دید که مشعله سوزان از دروازه بخارا بیرون میرفت بیدار شد و بخدمت بزرگ
رفت خواب بر وی بگفت آن بزرگ تعبیر کرد که صاحب نعمتی ازینجا نقل خواهد کرد هم
در مجلس حکایتی فرمود که شیخ سیف الدین باخرزی پیر خود را در خواب دید که میگفت که اشتیاق
تو بسیار است بیا چون سیف الدین بیدار شد و یک هفته ذکر وداع میگفت خلق همه
حیران ماندند که هرچه میگوید سخن در وداع و فراق میگوید ناگاه روزی سوی جمع
آورد و گفت که ای مسلمانان بدانید که پیر من مرا در خواب طلبید من میروم خبر باد این
بگفت و در خانه رفت همان شب نقل کرد که جمله اصحاب نشسته مشغلها میجستند شیخ خواهد
سیف الدین در قرآن خواندن مشغول بود ثلثی از شب گذشت چهار ختم کرد و ختم
پنجم آغاز کرده بود که بزرگی صوفی پوشیده پیش در درآمد گرفته بیامد و روی بر زمین

آورد



آورد و سیدی بدست شیخ داد چون نیکو گردانید تحقق و تسلیم نمود شیخ الاسلام قدس الله سره چشم
بر آب کرد و بارها بگذاشت و این بیت گفت مثنوی در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ۵ بعد از آن شیخ الاسلام شیخ بدرالدین غزنوی و
مولانا اسحق را فرمان داد که شما این مثنوی را گفته باشید تا ما رقص خواهیم کرد شیخ
الاسلام را وقتی پیدا شد سه شبانروز در رقص بودند بهمین مثنوی مشغول بودند
شیخ الاسلام بعد از سه شبانروز در عالم محو در آمد رحمة الله علیه رحمة واسعة الحمد لله علی ذلک

مجلس هشتم تاریخ پانزدهم ماه شعبان المعظم سنه خمس و خمسین و ستمایه دولت پابوس میسر شد
چند نفر درویش از خدمت شیخ بهاءالدین ذکریا قدس سره آمده بودند حکایت در سلوک
افتاد شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راندند که راه طریقه همه تجلی است یعنی اگر کسی تجلی کند بدین مرتبه
که تیغ بر گردن بنهد تو می باید که راضی باشی و دم نزنی شیخ الاسلام درین سخن بود که
زالی خراشیده حالی چشم گریان و دل بریان بیامد و روی بر زمین آورد فرمان شد که
نزدیک تر بیا چون آن زال نزدیک شیخ آمد پرسیدند که کیف حالک آن زال گفت که ای
بزرگوار سی سال است که پسر از من جدا شده است نمیدانم که در حیاة است یا ممات

شیخ الاسلام در مراقبه شدند تا دیری شد سر بر آورد و روی سوی زال کرد و گفت که برو
بر تو بیاید چون زال روی بر زمین آورد و باز گشت و درون خانه رفت هماندم پسر آن زال
بجست در بیامد دستک زد زال پرسید که بر در ضعیفه کیست گفت منم فلان پسر تو زال دویده
بیامد و جگرگوشه خود را کنار گرفت و درون خانه برد و پرسید که تو کجا بودی گفت که ازینجا هزار
و پانصد کروه زیاده راه دارد گفت چگونه آمدی گفت که امروز در کنار دریا استاده بودم و
دل سوی تو کشید بگریستم ناگاه مردی سپید موی و خرقه پوش نزدیک آب پیدا شد پرسید که چرا
گریه میکنی کیفیت حال با او گفتم گفت اگر ببرم چه کنی این سخن او مرا بغایت دشوار نمود و تعجب آمد
آن درویش گفت دست مرا بده چشم به بند من هم چنان کردم یکبارگی خود را دیدم که بر در
خانه خود استاده ام زال دریافت که شیخ الاسلام بوده است فی الحال آن زال پیش شیخ الاسلام
آمده سر بر قدم نهاد و باز گشت بعد از آن بر لفظ مبارک راندند که سخن در آن بود که اگر وردی
با طاعتی از متعبد فوت شود برابر مرگ است بعده هم درین محل فرمود که در خدمت شیخ یوسف چشتی
قدس سره حاضر بودم صوفی بیامد روی بر زمین نهاد گفت که امشب در خواب دیدم مرا میگویند
که قضا تو نزدیک است شیخ یوسف روی سوی او کرد گفت که دیروز از تو نماز بامداد قضا شده است

چون او اندیش



چون او اندیشه کرد همچنان بود که حضرت شیخ فرمود و گفت که آری همچنین است که
شیخ فرمود که ضرورت باشد که آن خواب تعبیر نمانده زیرا که هر چه از صاحب ورد فوت شود
محل مرگ باشد چنانچه آرند وقتی قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه و را سوره یس در وظیفه
بود روزی فوت شد و از اسب خطا خورد پای مبارک او شکست آخر الامر چون نزدیک صومعه
آمد و یاد کرد که سوره یس نخوانده بود بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راندند که صاحب ورد
باید که هر وظیفه ناغه کرده باشد اگر در روز نتواند شب بخواند و اگر در شب نتواند در روز بخواند
بهر حال وظیفه ترک نه نهد که شومی ترک او تمام ساکنان شهر اثر کند و آن شهر خرابی پذیرد
بعد از آن هم درین محل حکایت گفت که وقتی سیاحی بر دعاگو آمد از جانب دمشق و حکایت
گفت که دمشق شهریست از دور آبادان می نماید چون آنجا رسیدم خراب می نماید بر بقعه آنکه
نیست خانه آبادان نباشد احوال خرابی آن شهر تفحص کردم از بزرگی شنیدم که درین شهر
همه مسلمانان و مشایخان بودند اما صاحب اوراد و وظیفه بودند چند نفر از آن ترک وظیفه کردند
سال بر نیامد که مغل آمده شهر را خراب کرده اند و مسلمانان را اسیر ساختند از شومیه
ترک ورد این شهر خراب شده است بعد از آن شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس سره

نشسته بودند حکایت فرمودند که شیخ الاسلام شیخ معین الدین چشتی قدس سره را عادت بود
که اگر کسی از همسایگان او نقل میکردی برابر جنازهٔ او میرفتی بعد از باز گشتن خلق خود
بر سر گور او بنشستی و وردی که داشتی تمام کردی آنگاه باز گشتی چنانچه یکی از همسایه ایشان
در اجمیر فوت شده بر حکم قانون در دنبال جنازهٔ او برفت چون او را دفن کرده خلق
باز گشتند خواجه بر سر گور او بماند یک زمانی شد که بر حالت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین
بختیار اوشی قدس سره میگوید که من برابر ایشان بودم بدیدم که لون ایشان متغیر
شده همان زمان بر حالت و این سخن بگفت که الحمد لله بیعت نیکو چیزیست خواجه
قطب الدین از آن حال سوال کرد فرمود که آن زمانکه این مرد را گور کرده مردم باز گشتند
دعا گو ماندم دیدم که فرشتگان عذاب آمدند و میخواستند که او را عذاب کنند در آن وقت
بندگی خواجه عثمان هارونی رحمة الله بیامد و عصا در دست داشت و بخشم بر فرشتگان
زده گفت که زنهار او را عذاب ندهید که او از مریدان من است او اگرچه بر خلاف ما بوده است
اما خود را به بابهٔ ما بسته است نخواهم که او را عذاب شود فرمان آمد که ای فرشتگان بر آنچه
او را عذاب مکنید و دست از عذاب شیخ عثمان بدارید که ما او را بخشیدیم بعد از آن شیخ

الاسلام



الاسلام چشم پر آب کرد فرمود که نیکو چیزیست که خود را به بابهٔ یکی بر بستن آنگاه این مثنوی
از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بر آمد بیت گر نیک بایم ما از ایشان گیرند ه ور بد باشیم
مرا بدیشان بخشند ه بعد از آن شیخ الاسلام را وقت بیداشت فرمود که روی سوی حاضران مجلس
کردند و فرمود که اگر گویندگان سماع باشند بگویند گویندگان بودند شیخ بدر الدین
اسحق را فرمودند که قاضی حمید الدین ناگوری مکتوب فرستاده است بیار شیخ بدر الدین
اسحق تمام مکتوبات و رقعات که در خریطه داشت از آن مکتوب را بر آورد شیخ فرمود
که بایست و بخوان موجب رضا مکتوب را خواند در آن نوشته بود که فقیر حقیر ضعیف نحیف
محمد عطا که بندهٔ درویشان و سر و چشم بر خاک قدم ایشان است چون اینقدر بخواند
شیخ الاسلام شنیده ذوقی و حالی پیدا کرد که در وهم و فهم کس نیاید و این رباعی در
مکتوب بود رباعی آن عقل کجا که در کمال تو رسد ه آن روح کجا که در جلال تو رسد ه
و شیخ الاسلام یک شبانروز در سماع و ذوق بیهوش بود بعده حکایت شیخ قطب الدین
بختیار اوشی و شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سرهما هر دو ملاقات کردند و حکایت از خود
خویش کردند دعا گوی بخدمت ایشان حاضر بود شیخ جلال الدین فرمود که وقتی جانب

قریب سی سال بوده‌ام خدمت بسیار بزرگان کردم الغرض بزرگی نبود او را دریافتم و سعادة
قدمبوس حاصل کردم آن بزرگ در غار مسکن داشت چون بدو رسیدم او را در نماز
یافتم صبر کردم که از نماز فارغ شد سلام کردم جواب سلام باز داد و گفت که علیکم السلام
ای جلال الدین من حیران ماندم که نام من از کجا دانسته گفت که خدای تعالی علیم الخبیر است کسی
که ترا آورده بمن هم خبر کرد که جلال الدین درویشی می‌آید من روی بر بالین آوردم فرمان
داد که بنشین بنشستم آن بزرگ حکایتی آغاز کرد که وقتی در اصفهان بودم درویشی را
دریافتم که پیر با عظمت و صد و پنجاه ساله بود و عالم و از منتسبان خواجه حسن بصری رضی الله عنه
بود گفت هر که از مسلمانان بخواهد که سوی حق سلوک کند و خدمات بزرگان نماید هنوز
عمل او ناتمام است بعده فرمود که خود خدمت هزار و هفتصد پیر کرده‌ام و از هر یکی ادبی بندی
و نصیحتی یافته‌ام آخر الامر از جمله کی از خواجه شمس العارفین همین نصیحت یافتم او فرمود
که ای درویش اگر خواهی که بحق تعالی برسی از دنیا پرهیز کن و از صحبت دنیا دور باش تا بحق تعالی
برسی بعد از آن گفت که ای شیخ جلال الدین مردان خدا از جمیع علایقات از خود بریده
اند تا بحق تعالی رسیده اند بعده گفت که من در غار همین جا بودم بوقت افطار دو قرص

از عالم غیب



از عالم غیب پیدا شدی آن بزرگ یکی نزد من نهاد که افطار کن و رخصت داد که در گوشه مشغول
شو چون برفتم در گوشه مشغول شدم نماز شب گذشته بود می‌بینم که مردی صوف پوشیده
با هفت شیر آمده بر وی سلام کرد و مقابل آن بنشست و آن شیران گرد او نشستند در وجود
من لرزه افتاد که یا رب این چه بنده است شیران با وی الفت کرده اند الغرض تلاوت قرآن
آغاز کردند تا آخر شب یک قرآن ختم کردند بعد از آن بر حالت تجدید وضو کردند باز بتلاوت
مشغول گشتند چون صبح دمید من نیز با ایشان نماز ادا کردم آن بزرگ مرا با آن بزرگ
ملاقات داد نید مصافحه کرده سعادة پایبوس حاصل نمودم آن بزرگ فرمود که این پیر ازین
حضرت از دور برای دیدار من آمده است چون این سخن گفت من بار دیگر مصافحه
کردم آن بزرگ بر من بسیار شفقت ارزانی فرمود آنگاه بزرگ و شیران روی براه
نهاده باز گشت آنگاه من وداع خواستم آن بزرگوار گفت که ای جلال الدین مردی
برو تا بیاد دار که خدمت بندگان خاص خدای تعالی بکن و خود را در پایه ایشان به بندی
و در کار حق تعالی اهمال نکنی تا بمقامی برسی و لیکن درین راه که خواهی رفت بیابانی
و در راه هست نزدیک آن بیابان و شیر اند راه زن تا بان برسی بتو ضرر خواهند کرد آنجا

نام من بگیر سلامت خواهی گذشت بعد از آن شیخ جلال الدین فرمود که من روی بر
زمین آوردم و باز گشتم چون در آن مقام رسیدم هر دو شیر را دیدم که نعره زنان بر من
رسیدند که پاره پاره کنند من بانگ بر ایشان زدم بزیارت فلان بزرگ کرده
میروم بخانه خود چون شیران نام آن بزرگ شنیدند سر و دیده خود را بر پای من مالیدند
و باز گشتند و من بسلامة بمقام خود باز آمدم انتها شیخ الاسلام حکایة شیخ جلال الدین
تمام کرد بعده خواجه قطب الدین حکایة مسافری خود آغاز کرد که در ابتداء حال وقتی
بشهری رسیدم در آن شهر درویشی بود بر کنار شهر مسجدی خراب بوده و در آن مسجد
مناره بود که آنرا هفت مناره گفتندی اما یک مناره بود و بایشان دعائی هم رسیده است
آنرا هفت دعا گفتندی ولیکن دعا یکی بود دو گانه نماز هم آمده است که هر که آن دعا را
در آن مسجد بخواند و دو گانه ادا کند ملاقات خواجه خضر میسر شود شبی از شبهاء ماه رمضان
بود و من در آمدم و ساعتی توقف کردم هیچ کس را ندیدم نا امید باز گشته از مسجد بیرون
قدم در داشتم که مردی دیدیم استاده بر من بانگ زد و گفت که درین بیگاه اینجا چه میکنی
گفتم که من آمده بودم که ملاقات خواجه خضر حاصل کنم دو گانه ادا کنم و دعائی که آمده است

خواندم



خواندم اما آن دولت نصیب نشد بخانه میروم آن مرد گفت که خضر را چه خواهی کرد که او هم
چو تو سرگردان است و از دیدن او چه میشود مرد دنیا می خواهد آن مرد گفت که درین شهر
مردی است که خضر دوازده بار بدر او رفته است و نیافته من و آن مرد در مباحثه
بودم تا مرد نورانی جامه پاک پوشیده پیدا شد مرد بتعظیم تمام پیش او رفت بر پای او
افتاد بعد آن مرد نزدیک من شد تعظیم تمام کرد و گفت که این درویش وام دادنی
دارد یا دنیای طلبد تا از سر ملاقات من و تو دارد هم درین میان بانگ نماز شد
از هر دو طرف صوفیان آمده تکبیر گفتند یکی امام شد نماز تراویح گذاردند و در تراویح
دوازده سیپاره قرآن خواندند در دلم گذشت که اگر بیشتر بخواندندی بهتر بودی الغرض چون
از نماز فارغ شد هر کدام طرفی رفتند شیخ قطب الدین میگوید که من بخانه خود آمدم چون شب
دیگر گاه وضو ساختم و در مسجد رفتم تا صبح آنجا بودم هیچ آفریده را ندیدم شیخ بزرگوار
در نماز مشغول شد خلق و دعاگوی باز گشتند الحمد لله علی ذلک

مجلس پنجم در تعریف رمضان

تاریخ پنجم ماه رمضان المبارک سنه خمس و خمسین و ستمائة دولت پابوس میسر شد عزیزان اهل
صوفیه حاضر بودند سخن در فضل ماه رمضان المبارک در میان بود بر لفظ مبارک راندند که بسیار

بزرگ ماهی است که درین ماه ابلیس لعین را در زنجیر میکنند تا از شر او خلق ایمن گردد و درهای رحمت
می گشایند و درین ماه هر شبی پیش هر آدمی یک فرشته از آسمان نازل میشود طبقهای
رحمت در دست فرمان میشود که چون بندگان من روزه افطار کنند این طبقهای
رحمت بر ایشان انثار کنید بعد از آن بلفظ مبارک راندند که روزه سری است میان بنده و خدا
چون هر بندهٔ مومن هر عبادتی که میکند مکافات معین است مگر روزه که سر او خود است
اما ثواب روزه که خدای عز و جل گفته نه زیرا اجر او معین نیست که روزه مراست من دانم که اجر
آن با آن بنده چه دهم آنگاه فرمود که این ماه را خدای عز و جل در قرآن آفریده است ده اول
رحمت است ده دوم مغفرت است و ده سیوم آزادی از غم و هم در دنیا و آزادی از عذاب
دوزخ آخرة و آخر پیدا است در هر لحظه و لمحه یک دو لک عاصی آمرزیده میشوند حق تعالی
قلم رانده است که در دهی آزادی جمله مسلمانان روزه دار از ماه مبارک رمضان را
از آتش دوزخ خلاص دهم و آزاد از معصیة میکنم هر که با آمدن ماه رمضان شاد شود
خدای تعالی او را هیچ وقت غمناک نگرداند و خیر و برکت در روز او کند و هر که غمناک شود
و شاد شود همین غمناک و اندوهگین شود و هر که در رفتن ماه رمضان غمناک شود

وفي الخبر قدسي يقول الصوم لي وانا اجزي به

شادیها



شادیهای دو جهان بدو دهند بعد از آن بلفظ مبارک راندند که هر که روزه رمضان
بشرایط و آداب شریعت و سلوک خلفا و مشایخ طریقت بدارد نیکی هزار ساله در
نامه اعمال او ثبت کنند و همان مقدار بدی از نامه او محو کنند آنگاه فرمود که مردم
شب قدر نمی یابند بلکه در دهه آخر هر شب دهی یک شب قدر است مردم باید که در ان شبهای
ده آخر غافل نباشند تا از سعادة شب قدر محروم نمانند هم درین محل فرمود که مردان
اند که ما و رای شب قدر هر شبی تمام سال شب قدر است و نعمت آن شب با ایشان هر کرامت
و مقام را حاصل است و در شب قدر را اینکه بس و لته میرسد بعده فرمود که بزرگان ما و
خواجگان ما در شبهای ماه رمضان هر شبی در تراویح ختم قرآن کردند دیگر فرمود که
شیخ عثمان هارونی هر شبی در تراویح دو ختم کردی که بماه شصت ختم تمام شدی آنگاه
فرمود که طرف غزنین مسافر بودم ماه رمضان بود در مسجد امام حداد فرود آمدم
بزرگی بود از حد با عظمت او را شیخ محمد عبد الله با خرزی گفتندی در آن مسجد امامت
کردی هر شبی در تراویح یک ختم قرآن کردی و چهار سیپاره دیگر خواندی خانه که دعا
گوی همانجا بود در خدمت او این سعادت یافتم آنگاه شیخ ختم بر آب کرد و فرمود

تا اینچنین کار با تمام نرسانی و مجاهده نه بینی هرگز بمقام نرسی بعد از آن فرمود
که خواجه بایزید بسطامی هفتاد سال عبادت حق تعالی کرد و یکان دو کان سال نفس را
آب نداد و هیچ آرزو نفس نرسانید آنگاه بار یافت و هاتف آواز داد هنوز آلایش
دنیا همراه داری آنرا بیرون نکنی پیشتر نتوانی آمد گفت الهی هیچ ندارم آواز برآمد
که در خود نظر کن بر خود نظر کردم پوستی و کوزه بود بیرون انداختم آنگاه بمقام
رسیدم چون شیخ الاسلام بدینجا رسید چشم پر آب کرد و های های بگریست و گفت که بایزید
پوستی و کوزه داشت مقام نیافتی و مردم با چندین علایق دنیا چون خواهند رسید
حاشا و کلا بعده روی سوی حاضران کرد و فرمود که این بار ماه رمضان المبارک اگر کسی نیز باشد
که بنماز موافقت با ما کند تا هر شب در نماز تراویح ختم کنم جمله اصحاب روی بر زمین آوردند
و درین سخن متکفل شدند که زهی سعادت آنگاه شیخ الاسلام هر شبی در تراویح دو ختم
قرآن کردی و دو سیپاره زیاده میخواندی تا یکپاس شب باقی میماند در آن ماه
رمضان یکجا بودم و این سعادت نصیب شد بعد از آن سخن در کشف و کرامات آحاد
برزبان در بار رانده که در اُچه شیخ جلال الدین و فقیر یکجا بودیم درویش صاحب نعمت با جماعة

قلندران



قلندران زنجیرهای آهنین در کمر بسته آمدند و سلام کردند با هیبت طرف راست
شیخ جلال الدین نشستند کلانتر آن قلندر سخن بر قلع دانست میگفت خلیفه در آن
ایام در جماعتخانه شیخ جلال الدین اُچه جغرات نبود ایشان بر عکس جغرات طلبیدند
چون جلال الدین اُچه روی من دید و من روی پادشان کردم گفتم که پیش جماعتخانه
شما سیاپائی میرود آنجا حواله میکنم بروند از آن سیاپا جغرات بخورید شیخ جلال الدین
نظر بر درویشان کرد و گفت که درون آب بروید اکنون خود جغرات است درویشان
را این سخن از حد دشوار نمود الغرض به بانگ دشوار بر خاستند و نزدیک آب
رسیدند چون نظر کردند تمام سیاپای جغرات گشته بود آنقدر که خواستند بخوردند
که بعد از آن هم در مجلس فرمود که از بزرگی او حکایتی کرد که وقتی مردی دیگر از حج بیامد
روی بر زمین آورد و گفت که من در حج بودم شمارا درطواف دیدم شیخ جلال الدین اُچه بانگ
بر وی زد که ای نامرد حکایت مردان فاش مکنید که تو مسکینی دم در کش مردان
خدای در زیر گلیم اند و کعبه پیش ایشان حاضر است اگر مردان از خدای تعالی بخواهند که چشم بر هم
زدن از شرق تا بغرب سیر کنند و باز در مقام خود می آیند در ساعة هم درین

یعنی نهر آب

حال درست آمد دیگر رفت و گفت که چشم برهم زن خود را و شیخ را زیر کوه قاف دید
نزدیک آن درخت که بر کوه قاف موکل است باز دید که خود و شیخ در همان مقام اند و باز
گفت این سخن گفت که آری راست گفته اند که مردان خدای اگر بنگرند بکرم خدای عز و جل
آنگاه شیخ الاسلام فرمود شیخ جمال الدین اجه با اکثر وقتی در نماز بندید اما چون وقت نماز
در آمدی او ناپدید شدی آخر معلوم شد که او در کعبه نماز ادا کردی هر پنج وقت برابر یکسان
نماز در کعبه میگذاردی چون شیخ الاسلام در حکایت بود همان لحظه جوکی آمد سر سجده نهاد
و از هیبت شیخ الاسلام نتوانست که سر بردارد هم چنان سر بر زمین نهاده مانده بود
چون نظر شیخ الاسلام بر وی افتاد بالهیبت سخن گفت که سر بردار جوکی سر برداشت
و ایستاد شیخ الاسلام نظر بر وی کرده گفت ای جوکی از کجائی و چگونه از هیبت شیخ نگفت
چون دو کرت شیخ روی بدو کرده پرسیدند ناگاه آهسته آغاز کرد که در هیبت شما
بر من چنان اثر کرد که جواب بیرون نمی آید بعد از آن شیخ روی جانب دعاگو کرده گفت
که این جوکی بنعوه برآمده بود چون روی بر زمین آورد در خاطرم گذشت
که روی او بر زمین سخت گیرد در زمان روی او بر زمین سخت گرفت هر چند میخواست که برآ

دارد



دارد نتوانست اگر آن جوکی مستغفر نشدی تا قیامت هم چنان افتاده بودی
بعد از آن شیخ فرمود که ای جوکی بکار خود تا کجا رسانیدی گفت بکمالیته و کمالیته جوکی
همین است که بکمالیته بر پرد در هوا شیخ و گفت بشتاب تا تماشا کنم جوکی در هوا شد
شیخ الاسلام چون بدید نعلین مبارک خود بجانب او به برتافت بفرمان رب العزت
آن نعلین بر سر جوکی رسید هر طرف آن جوکی در هوا میشد آن نعلین بر سر جوکی میزد
فی الفور فرود آمده اقرار کرد که نعلین کسی را این مرتبه باشد جز او صاحب کرامت و عظمة
نخواهد بود فی الفور آن جوکی مسلمان شد و یکی از واصلان حق گشت هم در این محل
حکایت روز و ماه آغاز کرد که فرزندان بد که در عالم پیدا می شوند بواسطه آنکه ایشان
مباشرت کردن نمیدانند زیرا که در مباشرت روز معین است که اگر در آن روز
مباشرة با حلال خود بکنند فرزند نیک بر آید الغرض تمام کیفیة گفت دعاگو یاد کرده
نمانی تمام در بندگی شیخ الاسلام بیان کردم تبسم کردند و فرمودند که مولانا نظام الدین
تو خود آموختی اما ترا کار نخواهد آمد بگذار بعد از آن هم در این محل درویشی با چند
نفر صوفی پوشش از بیت المقدس رسیدند سجده تحیة شیخ الاسلام روی بر زمین آوردند

فرمان شد که بنشین بنشستند هر بار که آن بزرگ نظر تیز بر روی مبارک شیخ الاسلام
میکرد شیخ الاسلام سر فرود میکردند آن درویش را طاقت نمانده برخاست سر بر قدم
آورد و گفت که ای مخدوم شما را من در بیت المقدس دیدم که جاروب میدادند پرسیدم
که شما کیانید فرمودند که شیخ فریدالدین اجودهنی ام شیخ الاسلام گفت آری همچنان است
اما ترا عهد چه بوده است که گفته بودی که بکس نگویم مگر آنکه آن عهد فراموش کردی
که این حرف میگوئی آن مرد شرمنده شد القصه آن مرد این بگفت آنگاه شیخ فرمودند که
عزیزان من مردان خدا هر جا که نشسته اند همانجا بیت المقدس و همانجا عرش و کرسی است
و هر چه در آفرینش موجود است باتک پس آن درویش فرمودند که چشم بر هم زن چون
فرمان شد که باز کن چون چشم باز کرد هر چه از زبان شیخ الاسلام وارد شده بود
جمله آن بچشم درویش نمودند آن درویش نعره بزد بیهوش شد و باز بهوش در آمد
اقرار کرد و هم شیخ الاسلام بیعت کرده کلاه مرحمت شد او را خلافه سیوستان دادند
و آنجا رفت بعد از آن از مسافران بر دیگر روشن شد که شیخ الاسلام هر روز یکبار
در بیت المقدس جاروب میدادی همان زمان باز آمدی بعد از آن هم درینجا حکایت

خود کرد



خود کرد که دعاگو سی سال در فکر بود وقتی سی سال نه نشسته در استادگی رفت
بمرتبه آنکه خون از پایم من جاری گشت و درین سی سال یاد ندارم که آب سیر بنفس
داده باشم و یا لقمه طعام شیخ الاسلام درین حکایت بودند که درویش شهاب الدین
گفتندی یکی از مریدان شیخ الاسلام بود بیامد و روی بر زمین آورد فرمان شد که بنشین
نشست و والی لاهور برای خدمت شیخ صد دینار داده بود آن درویش نیمه خود
نگاه داشته و نیمه در خدمت شیخ آورده شیخ الاسلام تبسم کرد و گفت که شهاب الدین
نیکو قسمت کردی درویشان را این نوع نیکو باشد از خدا و شرمنده شد فی الفور
صد دینار دراندث بخدمت شیخ آورد شیخ الاسلام فرمود اگر ترا اینقدر تربیت میکردم
تو درین کار چیره می شدی بیشتر هر که بمقصد مردان نمی رسیدی آن صد دینار همان ساعت
دادند و گفتند که باز از سر بیعت کن که در آن بیعت خلل بودی اکنون سرو هر کرا
کلاه دادنی است بده کار تو سره شد الحمد لله علی ذالک مجلس دهم تاریخ پنجم ماه
شوال سنه خمس و خمسین و ستمایه روز شنبه سعادت قدمبوس حاصل شد شیخ جمال الدین
هانسوی و بدر الدین غزنوی و مولانا بدر الدین اسحق و عزیزان دیگر حاضر بودند

ان روز که جوکی بخدمت شیخ الاسلام آمده بود آن روز دعاگوی ازو پرسید که شما کدام راه

میروید واصل کار در میان شما چیست او گفت در علم ما هم چنین آمده است که در نفس

آدمی دو عالم است یکی عالم علوی و یکی سفلی از سر تا ناف عالم علویست و از ناف تا

زانو عالم سفلیست بعده شیخ الاسلام فرمود ما هم چنین است که میگوید جوکی گفت که در عالم

علوی همه صدق و صفالت و اخلاص و حسن معاملات است و در عالم سفلی همه نگاه داشت

پاکی و پارسائی و زهدست انگاه هم درین محل فرمود شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و فرمود

که مرا این سخن او بغایت خوش آمد پس فرمود که هر که درین راه دعوی دوستی حق تعالی

کند و محبت دنیا در دل او باشد او کذاب است در دعوی او دروغ باشد بعد از آن فرمود

که در سوایح قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره می‌نویسد که نزول رحمت در سه وقت است

اول در حالت سماع دوم در وقت طعام خوردن که به نیت قوت طاعت بخورند

سیوم وقت ماجرا و صفا کردن درویشان و بعد از تقریر این حکایت شیخ گفت

نود درویش نشسته بودند همه جوان و خرد سن کم موی بودند داشتند بخانواده خواجگان

چشت ایشان بخدمت شیخ الاسلام عرضداشت کردند که ما را با هر یکی ماجرائی هست

خداوندی



خداوندگار باید که ما را فرمان دهند که تا ماجرا ظاهر شنود شیخ الاسلام سر افرمان داد

که تو برو ماجرا ایشان بشنو بدر الدین اسحق را نیز فرستادند که بشنود با نفضه

یکدیگر را هر یکی ماجرا گفتن آغاز کردند تا غایتی که آن روز شما چنین سخن گفتید وی

این چنین و مانند آن یکدیگر تقریر کردند من و بدر الدین هر دو از لطافت تقریر ایشان

در گریه شدیم و با خود گفتیم مگر اینها فرستادگان حق اند از برای تعلیم ما فرستاده اند که ما را

این چنین باید گفت بعد از آن چون حکایت به سمع شیخ الاسلام رسید چشم پر آب کرد و فرمود

که سخن در حالت ماجرا چنین باید گفت یعنی که از غرض پاک باشد و هم درین محل فرمود

که مردم چون طعام خورند باید که در طعام خوردن نیت طاعت کنند که آن نیز از

عبادت است و بهوای نفس نخورد انگاه هم درین محل فرمود که در راحة الارواح قاضی حمید الدین

ناگوری می‌نویسد که وقتی درویشی بود کنار دجله موضع داشت چنین گفت که چندین

سال و آنجا ساکن داشته الغرض درویشی دیگر بیامد در کناره دوم ساکن گردان

درویش طعام بدست عورت خود داد و فرمود که در آن کنار درویشی هست

او را برسان عورت آغاز کرد که گذشتن نیست چون کنم درویش گفت که چون

نزدیک آب برسی بگوئی که ای آب بحرمت آن درویش که درین سی سال که با من هیچ
گاه صحبت نکرده باشد مرا راهی ده ترا راه خواهد داد آن عورت تعجب کرد که چندین
فرزندان با من زاده است دروغ چرا میگوید القصه چون عورت نزدیک آب رسید
بموجب فرموده شوهر با آب دجله گفت فی الحال آب دو شق شد راه داد عورت بآن کنار
دجله عبور نموده بآن کنار دجله رفت بران درویش سلام کرد طعام پیش نهاد
درویش تناول کرد بعورت رضا داد عورت گفت که چگونه بروم که دجله در میان است
آن درویش گفت که چگونه آمده بودی عورت جواب داد که شوهرم سخن گفته بود گفتم
آب مرا راهی داد درویش گفت که چون برلب آب برسی بگوئی که ای آب بحرمت آن درویش
که درین مدت سی سال او طعام نخورده است مرا راهی ده عورت را دیگر تعجب آمد که چگونه من
این زمان طعام خورده است و میگوید که سی سال طعام نخورده ام بار دیگر چون در نزدیک
آب رسانید این سخن بگفت فی الفور آب دو شق شد عورت گذشت تا در شوهر بیامد
و عرض کرد که کیفیت هر دو دروغ بر من بگو شوهر درویش گفت که من و آن درویش
راست گفته ایم زیرا که درین سی سال با تو بهوای نفس صحبت نکرده ام مگر گذاردن حق تو

پس اینچنین



پس اینچنین صحبت نباشد و آن درویش هم درین سی سال طعام بهوای نفس نخورده است
مگر برای قوت طاعت خورده است پس بدین صورت او طعام نخورده است عورت
اقرار کرد که اینچنین است بعد از آن سخن درین افتاد که خواجه عبد الله مسعود رضی الله عنه
کوتاه و بالا بود رسول علیه السلام در حق او فرموده است که کُنَیفةُ العلم
نفیر خریطه علم از این جهت معلوم شد که او کوتاه و بالا بود آنگاه هم درین مجلس
فرمود که وقتی بخدمت خواجه قطب الدین بختیار اوشی حاضر بودم یاری هم خرقه بود
آمد روی بر زمین نهاد بنشست و حکایت کرد که من امشب در خواب دیدم
که قبه هست و خلقی انبوه در حوالی آن قبه و مردی کوتاه بالا از درون قبه می آمد
و میرود من پرسیدم که درون قبه کیست گفتند که درون قبه رسول علیه السلام
هست و این مرد که می آید و میرود عبد الله مسعود است و پیغام خلق میرساند
من نزدیک خواجه عبد الله مسعود رفتم و گفتم که من ارادهٔ سعادت پایبوس
رسالت پناه علیه السلام دارم که به بینم عبد الله مسعود درون رفت و باز
برون آمد و گفت که رسول علیه السلام میفرماید که ترا اهلیت آن نیست که

مرا به پیش آنجا برو و سلام ما بخدمت بختیار کاکی برسانی و بگو که هر شب تحفه میفرستادی
امشب چرا آن تحفه تو نرسیده است موانع بحر باد آنگاه شیخ الاسلام گفتی
که شیخ قطب الدین هزار بار درود خوانده آنگاه میخفتی بعد از آن حکایت مجاهده خواجه
قطب الدین فرمود که بیست سال این بود که خدمت شیخ الاسلام بود و در شب خواب نکرده بودند
و پهلوی مبارک شان بر زمین نرسیده بود اگر به پادشاهی احتیاجی بردی درویش را
چیزی صدقه بدادی و گفتی که من حاجتی دارم دعا کن که حاجت برآید زیرا که شرط است هر که
بر پادشاه بروی دربان را چیزی بدهی که درویش دربان خدای عز و جل است چون
برفتی حاجت او تمام شدی آنگاه هم در این محل فرمود که درویش را خواب حرام است
زیرا که چون درویش آمد آرام خواب بر او حرام گشت در حکایت بود در آن اثنا
شمس دبیر رسید روی بر زمین نهاد و شعر مطول در مدح شیخ آورده بود اجازت
خواست که بخواند شیخ الاسلام فرمان داد که بخوان شمس دبیر استاده شعر را خواند شیخ الاسلام
باز فرمان داد که نشسته بخواند بعده نشسته شعر خواند آنگاه هر بیتی که در آن بود بیان
میکرد و در بعضی جای اصلاح میکرد چنانچه دل شمس دبیر خوش شد در این میان شیخ الاسلام

فرمود که



فرمود که مطلوب چه داری شمس گفت که مادر زال دارم و در پرورش او مساهم و در معاش
تنگی دارم شیخ فرمودند که برو چیزی بیار بعرض پنجاه جیتل کم و بیش بود پیش شیخ نهاد
شیخ الاسلام فرمود که قسمت کنند که هر یکی را چیزی برسد علی الخصوص از آن چهار جیتل
شیخ الاسلام بدست خود شمس دبیر داد و فاتحه خواند و بسعادت آن بعد از چند روز او
سلطان غیاث الدین دبیر شد و کار او بر طرف ساخته گردید والحمد لله علی ذالک
مجلس بیست و دوم بتاریخ پانزدهم ماه شوال سنه خمس عشر و سبعمایه روز چهارشنبه سعادت
قدم بوس حاصل شد والی اجودهن بدست کارکنان خود مثال دو دیه و وجه
تنگه نقد خدمت فرستاده شیخ الاسلام نشسته بود ایشان نقد آوردند فرمان شد
که بنشین نشستند آن مثال و نقد در خدمت شیخ گذاشتند شیخ تبسم کرده فرمودند
که ما تا الی غایت از هیچ کس چیزی قبول نکرده ام و این گفته خواجگان ما نیست شما
ببرند که طالبان این چیزها بسیار اند بعد از آن شیخ الاسلام حسب حال بعضی حکایت
فرمودند که وقتی که سلطان ناصر الدین علیه الرحمه نزدیک سلطان غیاث الدین
که طرف ملتان آمده بود بزیارت دعاگوی بیامدند که مثال آن چهار دیه و نقد بخدمت

من گفتیم

بیاورند و گفتش که طالبان این چیزها بسیار اند بیشتر به بر بند زیرا که خواجگان و
مشایخان ما هیچ ازین بابت قبول نکرده اند بعد از آن شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و
گفت که اگر ما دیها قبول کنیم و مال از شما طلب نمائیم ما را فردا پیش حمید دار و مثال دار گویند
فردای قیامت در صف درویشان چگونه روی خواهیم نمود و در میان ایشان چگونه ایستاده
شوم بعد از آن هم درین محل فرمودند که وقتی بخدمت شیخ بختیار اوشی حاضر بودم و
قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ تاج الدین غزنوی نیز بودند در آن حال وزیر سلطان
شمس الدین بالوکه بود و لایه رسید مثال شش دیه و طبق زر بر نگین اندر آورد و گفت که سلطان
شمس الدین فرستاده است خواجه قطب الدین قبول نکرد و تبسم کرده فرمودند که اگر خواجگان
ما قبول میکردند ما هم قبول میکردیم اگر امروز ما متابعت ایشان نکنیم فردای قیامت چگونه
روی خواهیم نمود این رشته بخواجگان برند که طالبان این بسیار اند که کلاه می اندازند
بعد از آن سخن احادیث از مشارق الانوار افتاده بود بلفظ مبارک راندند هر چه صاحب
مشارق از احادیث نوشته است صحیح است و بیشتر از حدیث از زبان مبارک رسالت
پناه علیه السلام اسناد کرده شده است و این سخن تمام مولانا رضی الدین صغانی در مشارق

الانوار



الانوار نوشته است و این سخن فردای قیامت بحضور خدای تعالی امنا و صدقنا خواهند گفت
افتاده از بزرگی مولانا رضی الدین صغانی رحمة الله علیه حکایت فرمودند که مولانا را در احادیث
مشکل شدی رویا با خلق شرح می شدی در آن شب رسالت پناه علیه السلام را در خواب
دیدی و آن حدیث پیش رسول علیه السلام گذرانیدی بعده رسول علیه السلام تعلیم
مبارک آن حدیث را صحیح فرمودی بعد از آن فرمودی که یک روزی رسول علیه السلام
میخواستند که نماز ادا کنند هیچ کس حاضر نبود مگر عبد الله عباس رضی الله عنه دولت او
یار گرفت و برابر خود ایستاده کردند و بتحریمه مشغول شد عبد الله عباس از نماز پس تر آمد
رسول علیه السلام نماز شکسته دولت او گرفت برابر خود ایستاده کرد در شروع نماز شد
باز عبد الله عباس پس تر آمد تا دو کرت هم چنین کرد رسول علیه السلام فرمود که ای
پس تر میروی گفت که یا رسول الله مرا زهره باشد که برابر رسول الله باشیم رسول را
حسن ادب او خوش آمد و در حق او دعا کرد بعد از آن در کشف و کرامات بحث
افتاده بود بلفظ مبارک راندند که کرامات مکاشفه کردن نشفر باشند و میگویند که این
کار شعبده خواجگان ما نیست و مشایخ طبقات نه پسندیده اند که کرامات انکار کنند

ویا خود را خبر بداند هم درین محل فرمود که وقتی که خواجه حسن نوری نور الله مرقده
بر سر دجله رسید ماهی گیر دام انداخته بود خواجه حسن فرمود که اگر حسن را رتبه خواهد بود
دو من و نیم ماهی در دام خواهد افتاد چون ماهی گیر دام بیرون آورد همچنان افتاده
کم بود نه بیش این خبر به خواجه جنید بغدادی رسید فرمود کاشکی در آن دام ماری سیاه
افتادی تا او بگزیدی ماری نشنیدی و بمردی اکنون داند که عاقبت کار او چگونه
خواهد بود هم درین محل حکایت شیخ سعد الدین حموی رحمة الله علیه فرمود که من در آنجا
بودم گفتند که هر که خود را در کرامات ترک فرض کرده باشد انگاه سعد الدین حکایت کرد
که والی آن شهر بر من عقیده نداشت تا روزی آن پادشاه بر من گذر کرد حاجبی
فرستاد و این لفظ گفت که این صوفی را بیرون طلب تا او را ببینم حاجب درون صومعه
آمد صورت حال باز گفت پادشاه فرمود که اسب بگیرید اسب گرفتند فرود آمد و بعد ها
کو رسید چون بدیدم که آدم آید برخاستم و بشاشتی کردم هر دو یکجا نشستیم انگاه من اشارت
کردم تا طبقی سیب بیاوردند من سیب پاره پاره کردم من و آن پادشاه تناول میکردیم
یک سیب در آن طبق بزرگ بود در دل پادشاه گذشت که اگر این شیخ را صفائی باشد این سیب

در صفای باطن پادشاه [illegible] التفات [illegible] ۱۲

مرا خواهد داد



مرا خواهد داد این درویش یافت که در دل پادشاه چنین گذشت من دست
دراز کرده آن سیب برداشته روی سوی پادشاه کردم و گفتم که من وقتی در سفر بودم در
شهری رسیدم مرد در آن شهر جمعیتی دیدم لعابی درازگوش داشت چشم آن درازگوش
بجامه بربسته بود درین میان انگشترین در دست داشت بدست یکی داد از لعابیان
انگاه روی سوی جمع کرد آن درازگوش در دایره جمع هم چنان چشم بسته بگشت
هر کسی را بوی میکرد بدان مرد که انگشترین داشت نزد او استاده شد و همانجا
قرار گرفت لعاب آمد و آن انگشترین از وی بستد بعد از آن روی سوی پادشاه
کردم اگر از کشف و کرامات چیزی بگویم خود را با آن حمار برابر کرده باشم و اگر نگویم
و کرامات پنهان بمانیم در خاطر شما بگذرد که درین درویش صفائی نیست آن بگفتم
و آن سیب بزرگ جانب او انداختم انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بارها بگریست
و فرمود که مردان خدای عز و جل پوشیده داشته اند و بشکل خود را کشف
نکرده اند چون بانگ نماز برآمد شیخ الاسلام مشغول شد خلق و دعاگوی باز گشتند

**مجلس دوازدهم**

بتاریخ بیستم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ستمائه دولت پابوس حاصل شد

شیخ بدر الدین غزنوی و عزیزان دیگر بجد مته شیخ الاسلام حاضر بودند سخن در عدل
امیر المومنین عمر رضی الله عنه بر لفظ مبارک راندند که پیش از آنکه عمر خطاب در اسلام نیامده
بودند بانگ نماز در خانها می گفتند چون عمر خطاب ایمان آورد هم در آن لحظه تیغ
برهنه کرده استاده شد بلال را فرمود که بالای منبر مسجد برو و بانگ نماز بگو چون بالای
مسجد بانگ نماز گفت شهرت در میان کافران افتاد که امروز چه شت که کسان محمد
بانگ نماز آشکارا گفتند یکی از میان انیطانیف گفت که امروز عمر خطاب ایمان آورده است
و مسلمان شده بعده دندان کافران و گمراهان بشکست و بگفتند که اکنون
ما را خلل پیدا شد دین محمد بگیرید چون عمر خطاب مسلمان شد آنگاه هم در مجلس فرمود
که وقتی امیر المومنین عمر در راهی میگذشت درّه پیش میرفت جوزات فرو نشستی
در راه ایشان بود میگفت روا داری که در عهد تو جوزات من بریزد و در زمین
فرو برد عمر خطاب بایستاد و درّه در دست گرفت بانگ بر زمین زد که ای زمین
جوزات این زمین میدهی یا ترا بدین درّه عدل کنم هنوز این سخن از زبان — زمان
مبارک ایشان نیکو نرفته بود که زمین بشکافت تمام جوزات بیرون آمد جوزات

فرو نشی



فرو نشست جوزات خود گرفت و هم در مجلس از بزرگی ایشان فرمود که روزی در حظیره
نشسته خرقه خود را بخیه میزد و پشت مبارک او جانب آفتاب بود گرم شد نظر عقب
سوی آفتاب دید فرشتگان را فرمان شد که نور او بستانند که چرا تابید که بر پشت
عمر تابید که موافق حال او نبود پس فرشتگان بفرمان نور او بستدند عالم جهان
تاریک گشت رسول علیه السلام در حجره بودند غمناک بسیار شدند و فرمودند
که مگر قیامت قائم شده است فرمان رسید که قیامت قائم نشده است لیکن آفتاب پشت
عمر تافته است عمر جانب او تیز دید ما نور از او بستدیم اگر عمر خشنود شود ما نور
باز می بخشیم رسول عمر را طلبید شفاعت کرد عمر گفت که من بغضب دیدم اما بخشیدم
در حال نور با آفتاب دادند جهان روشن شد آنگاه از بزرگی او حکایت کردند
که جانب قیصر روم اعلام کرده بود که مال چرا نمیفرستی او عذر گفته فرستاد زیرا که
بقیصر روم خبر شده بود که عمر خطاب را حرمت قیصر روم ده نفر رسول فرستاد که — خلافت است
عمر خطاب را ببینند اگر لیاقت داشته باشند مال میفرستم چون رسولان قیصر روم
در مدینه رسیدند خانه عمر خطاب تفحص کردند اهل خانه گفتند که در حظیره است

رسولان را پیش طلب کرد و پرسید که مال آوردند رسولان گفتند که او نمیدهد هم دُرّه
پیش بود بدست گرفت جانب روم دست برآورد فرمود که سر قیصر روم بینداختم
بعده رسولان بازگشتند در اثناء راه بودند خبر رسید که قیصر روم بر تخت
سلطنة نشسته بار عام داده بود که دیوار شکافت و دُرّه بدست با دُرّه بیرون و بدست
بیامد بر گردن قیصر روم زد سرش افتاد بعده رسولان حقیقة احوال خلیفه
دیده بودند بازگفتند بیحد مال از قیصر روم بیامد و چندین هزار کافران باسلام
آمدند الحمد لله علی ذالک **مجلس دوم** بتاریخ بیست و هفتم ماه شوال سنه خمس
خمسین و ستمایه دولت دست بوس حاصل شد سخن در ترک دنیا میرفت بر لفظ مبارک
راند که وقتی بزرگی از بزرگان دین مصلی بر آب انداخته نماز میکرد و میگفت خداوندا
اگر کبیره از گناهان میکند اول از آن توبه ده همدرین حکایه بود که خضر حاضر شد
و گفت ای بزرگ من یکدام عمل بد ارتکاب دارم بگو تا از آن توبه کنم آن
بزرگ گفت که تو در بیابان درخت نشانده و در سایه آن می نشستی و آتش
میکردی و میگوئی که برای خدا نهال کاشته ام خضر در حال مستغرق شد بعد از آن

گفت



گفت و گوی در معنی حقیقة ترک دنیا افتاد خضر گفت که چگونه میباشی و چه میکنی
بعده آن بزرگ گفت که من چنانم که اگر همه دنیا را بدهند و بگویند که این دنیا تو قبول
نخواهی کرد ترا در دوزخ خواهیم فرستاد من دوزخ قبول خواهم کرد اما دنیا قبول نخواهم
کرد خضر گفت که چرا ای بزرگ چنین گفت زیراکه دنیا مبغوضه خدای عز و جل است و
از او خشم دارد بعد از آن سخن در آن افتاد که اینچنین طالب باید که همیشه در یاد حق مستغرق
باشد آنگاه شیخ الاسلام فرمود که یکی از درویش صاحب دل درخواست که وقتی که آن زمانی
تو با خدای عز و جل باشی مرا از من یاد آری و دعا بکنی آن درویش گفت که ای برادر آن ساعت
که مرا از تو یاد آید آنگاه سخن در عقل افتاده بود و کتاب مفصل که پیش بود علم بیان
میکرد و در آن میان میفرمود که از حق تعالی بر بندگان دو حجت است یکی ظاهر
و یکی باطن آنچه حجت ظاهر است پیغام میکند و آنچه باطن است آن عقل است زیراچه اگر او
عالم باشد او را عقل نباشد علم او را منفعت نرساند آنگاه فرمود که در اخبار تابعین
نوشته دیدیم که چون آدم علیه السلام در عالم موجودات آمد جبرئیل علیه السلام فرود آمده
فرمان رسانید و علم و عقل فرود آورد وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُم

علی الملائکة فقال انبئونی باسمائها و علم و عقل هر دو را بر وی عرض کردند
آدم علیه السلام در تفکر شد که ازین چه قبول کنم زمانی شد که بمهتر جبرئیل رسیدند که
علم قبول کنم که عقل بدست آید پس آدم عقل را قبول کرد و گفت که توانم از عقل علم را
حاصل کنم اما از علم نمیتوانم که عقل بدست آید پس او عقل را قبول کرد آنگاه فرمودند که
بمهتر سلیمان علیه السلام فرمان شد که بر جمله عاقلان و صالحان واجب است که از چهار
ساعت غافل نباشند اول ساعت باید که مناجات با خدای خویش کند در نماز تا آخر نماز
بغیر بدعا که ساعةٌ یناجی ربّه اما ساعت دوم آن است که در گناهان خود نگرد که
چه میکنم و چه میکردم و در کدام کار مشغول می باشم که ساعةٌ یحاسب فیها نفسه
و ساعت سیوم آن است که ساعتی با آنکه نزدیک خود و دوستان خود بنشیند و عیبهای
از دیگری به بیند بگوید و عیب خود را بگوید که ساعةٌ یجلس مع الاخوان یخبرونه
عن عیوبه و ساعت چهارم آن است که زمانی بخسبد و بخورد و خود را به
آرزو برساند و نزدیک مردمان زشت خوی ننشیند و بلکه نزد مردمان صاحب خلق
بنشیند آنگاه فرمود که در حدیث آمده است از رسول علیه السلام بدو سخن که

علم و عقل



علم و عقل هر دو یکدیگراند پس فاضلتر چیست که عقل است زیرا که خود را
می شناسد آنگاه فرمودند قاضی حمید الدین ناگوری در لوایح میفرماید که هر چیزی را
نهایتی هست و نهایت عبادت عقل است زیرا که عبادت بی علم بیهوده و علم
بی عقل درد سر و حجت در روز قیامت هم این عقل است آنگاه فرمود که یکی
از امام اعظم پرسیدند که شما از هر آیتی و حدیثی هزار مسئله استنباط میکنید از کدام
چیز است گفتند که از عقل اگر عقل نبودی یک مسئله نمیتوانم آورد که استخراج کنم
بعد شیخ الاسلام فرمودند که ما را معلوم شد که عقل نیز بهتر است از جمله چیزها
اگر عقل نبودی چیزی از معرفت حق تعالی نبودی بعد از آن شیخ الاسلام مشغول جانب حق شد
خلق و دعاگو بازگشتند والحمد لله علی ذالک مجلس چهاردهم بتاریخ دوم ماه ذو القعده
سنه خمس و خمسین و ستمائه دولت پایبوس حاصل شد سخن در علم و فضل افتاده
بود بر لفظ مبارک راندند که علم فاضلتر از جمله عبادتهاست از نماز و روزه و حج و
زکوة و جز آن آنگاه شیخ الاسلام فرمود که علم علم آن است که علما دانند و زهد
زهد آن است که زاهدان دانند و کار ازین هر دو بیرون است مرد باید که دل را ازین

هر دو کون بریده کرده اند آنگاه فرمود که مردم اگر درجهٔ علم بدانند دست از جملهٔ کارها
گذاشته در علم مشغول باشند زیرا جهٔ علما ابر رحمت جز باران رحمت نبارد چونکه دست در آن
ابر زنند از جملهٔ عصیان پاک گردد آنگاه بعلامهٔ اینمعنی حکایتی گفتند که وقتی که با شیخ جلال الدین
تبریزی یکجا بودیم که علم چراغ است در قندیل آبگینه و جملهٔ عالم از عالم علوی و سفلی و ملکوتی
و جز آن از نور روشن است هر کس که در علم مشغول است مر او را از تاریک جهان پاک آنگاه فرمود
که علما از علم غافلند بواسطهٔ آنکه دنیا را قبله گاه دل خویش گردانیده اند و نیز نقد را
بازیچهٔ خود ساخته اند و درگاه سلطان و سلاطین را طواف گاه داشته اند مغرور و دانا گر
خود مغرور نفس گشته اند اکنون شیخ الاسلام ها را نگر نیست اکنون قوت در علم و برگشته
در علما کجا مانده زیرا که اخلاق علما چنین باشد بند علم نمانده آنگاه فرمود که در شرح علما
مینویسد که فردای قیامت اهل علمی که در دنیا با اهل دنیا مشغول بوده اند و کار به علم نکرده اند
فرمان شود که ایشان را حاضر گردانند در عرصات قیامت فرشتگان عذاب را فرمان شود
که اغلال آتشین در گردنهای ایشان کنند و در دوزخ برند آنها آن علما که ایشان ظاهرا
در میان خلق خود را بعلم و پارسائی نمود را ساخته اند و باطن بعلم کار نمیکنند و به

تلبیس



تلبیس فضیل دنیا را از میان ربوده اند بعد از آن فرمود که در راحة الارواح قاضی
حمید الدین ناگوری مینویسد که مردم در علم آراسته گردند و بر آن عمل نمایند و از حرام و حلال
را امتیاز کنند و حلال و حرام شناسد حق سبحانه و تعالی ایشان را در درجهٔ عالی مرحمت کند
آنگاه فرمود که علم چندین نوع است و نام عالم مطلق است و گر علم نبوی بدانند و علم
نبوی از آسمانی است و وحی از پروردگار عالم که به پیغامبر ما رسیده است از وی بخلایق
رسیده آنگاه سخن در معرفت افتاد بر لفظ مبارک راند که آنکس که خود را شناسائی داده اند او را
مبتلای خویش گردانیده اند زیرا که بغیر پروردگار یک نفس التفت و اُنس نگیرد و گر فانی فی الله
گشت هژده هزار عالم در نظر او فنا باید بعد از آن دو سه روز دعاگو کرده فرمودند که اهل معرفت
قومی اند که اگر از عرش تا تحت الثری صد هزار ملک مقرب هم چون جبرئیل و میکائیل و
اسرافیل و عزرائیل در نظر دل اهل معرفت در آیند از آمدن و رفتن بی او خبر نباشند
زیرا که در وجود ایشان معرفت باری تعالی موجود است و اگر خلاف این بوده باشد
او اهل معرفت نیست بلکه معهود و دروغگو باشد آنگاه فرمود وقتی که در خدمت شیخ
شهاب الدین حاضر بودم فرمودند که اگر حق تعالی خواهد که دولت گیرد بدین بغداد برو

بکشاید او را در اسرار فردانیت خود جای دهد محل عظمت و جلال مقام او باشد و در حفظ
حق تعالی افتد بعد از آن فرمود که وقتی در خدمت خواجه قطب الدین حاضر بودم که از زبان
مبارک خواجه معین الدین حسن سنجری قدس الله سره شنیدم که اهل معرفت را توکل او و ثقات
است و در شناسائی او چنان استغراق دارد که فانی فی الله گردد و شوق و محبت
حق بر ایشان مستولی گردد که اگر در آن وقت او را بسوزند خبر نباشد آنگاه دعوی معرفت
با او سزاوار گردد بعد از آن از نقل شیخ جلال الدین فرمود که بوقت مردن مریدی
حاضر بود شیخ تبسم کرد چنانچه در حیوة تبسم میکرد مرید نیز نزدیک شد و پرسید که معرفت حق تعالی
چیست شیخ فرمود که در عشق و محبت درست کسی باشد که جز یاد حق جز از هیچ چیز نبود آنگاه
شیخ الاسلام فرمود که از زبان خواجه قطب الدین شنیدم که درخت معرفت را آب فکر دهند تا
بار آورد و درخت جهل را آب غفلت دهند تا خشک گردد و درخت توبه را آب موافقت دهند
تا مزید گردد بعد از آن هم درین محل فرمود که شب وفات شیخ معین الدین سنجری رسول علیه السلام
در خواب دید چنان فرمودند که دولت خدای عز و جل معین الدین سنجری می آید ما استقبال
او آمده ایم چون معین الدین نقل کرد بر پیشانی ایشان نوشته بر آمد که هذا

حبیب الله



حبیب الله مات فی حب الله آنگاه شیخ الاسلام درین محل بود که بانگ نماز بر آمد
شیخ در نماز مشغول شدند خلق و دعاگو باز گشتند و الحمد لله علی ذالک مجلس پانزدهم
تاریخ بیست و یکم ماه مذکور که ذو القعده باشد سنه خمس و خمسین و ستمائه دولت پایبوس
حاصل شد که شیخ بدر الدین و شیخ جمال الدین و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در
بزرگی و ترک دنیا میرفت بر لفظ مبارک راند که امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده اند
که از مردم بد و چیز میترسم یکی درازی امل دوم متابعت دنیا و آرزوی نفس زیرا که
هوای نفس بنده را از حق تعالی باز میدارد و طول امل آخرت را فراموش گرداند آنگاه
فرمود که در غزنین بزرگی بود از وی شنیدم که دنیا پشت بسوی ما دارد و آخرت روی
بسوی ما دارد پس سعی کن که از ایشان بر آید آخرت را بسیار یاد کنند هم درین محل فرمود
که خواجه عبد الله سهیل تستری آنچه از اموال دنیا داشت همه بخلق بخشش کرده و مردم
اهل خانه او زبان بملامت گشودند که ذره برای خرج ابدا بنهادی شیخ فرمود که چه حاجت است
آنگاه نهادم بعد از آن فرمودند که در اسرار العارفین نوشته دیدم از خواجه یحیی معاذ
رازی روایت است چون حکمت از آسمان فرود آمد روی بسوی دل نکند زیرا که آرام گرد

که در و چهار خصلت بود اول حرص دنیا دوم اندوه و غم که فردا چه بخورم و چه
خواهم کرد سیوم حسد یکدیگر چهارم طلب شرف و جاه دنیا انگاه فرمود که من و برادرم
بهاء الدین ذکریا یکجا بودیم آنجا حکایت زهد میرفت فرمود که زهد سه چیز است اول
شناختن دنیا و دولت باز داشتن ازو دوم خدمت مولی و نگاه داشتن ادب اندران
سیوم آرزو کردن آخرت بی طلب آن انگاه فرمود که از خواجگان ما خواجه فضیل عیاض
رسیده که روز قیامت دنیا را بیارایند او در میان عرصات بیارند بدان زینت و
نیکویی خود دنیا بگوید یارب مرا سزاوار بندگان خود گردان از حضرت عزت ندا
آید که ای دنیا امروز نپسندم ترا و کسانیکه متابعت تو کرده اند بعده دنیا را
هبآء منثورا گردانند انگاه روی سوی دعا گو کردند گفتند که خردمند کسی باشد که ترک
دنیا گیرد که در آخرت برابر او بود و نخ (?) نرود انگاه هم درین محل فرمود که چندین فتوح
و نقد افتد که بدعا گوی میرسید اگر نگاه دارم خزانها پر شوند اما آنچه می آید در راه خدای تعالی
مصرف میسازم بعد ازان خواجه مودود چشتی در شرح اولیا میگوید که خزانها یکجا
جمع کنند و کلید آن خزانه از دنیا کنند و هر کس که دانا است بر آن کلید ننگرد که بهر بلا

از دنیا



از دنیا است بعد ازان تقریر امام زاهد شمس (?) بعود در آیه نجا المخففون و هلک
المثقلون معنی چنان باشد که برهند سبکباران و هلاک شوند گرانباران بعد
ازان سخن در ذکر باری تعالی افتاد بر لفظ مبارک راند که خدای تعالی از همه بزرگ است
پس چون چنین باشد و چرا بود که مردم ازین چنین نعمت خود را محروم کرده اند و هم بدین
ذکر خود مرفق (?) نکنند بعد ازان فرمود که خدای تعالی را بندگانند در شنیدن نام حق
جان و مال خود را فدا کنند چنانچه در آثار تابعین آورده است که وقتی درویشی در
بادیه میگذشت بیست سال در عالم تفکر استاده بوده ناگاه از عالم غیب آوازی آمد
یا الله و آن درویش جان بحق تسلیم کرد بعد ازان فرمود که اهل سلوک اگر زمانی
از ذکر خدای تعالی باز مانند میگویند که امروز ما مرده ام اگر زنده میبودم ذکر مولائی باز
من فوت نمیشد بعد ازان علیه (?) الیعنی (?) فرمودند که وقتی بزرگی بود در بغداد
هزار بار ذکر الله وظیفه خود داشت تا روزی ازو فوت شد [illegible] ندا آمد
که فلان بن فلان نماند جمله خلق بر حکم ندا خروج کردند برادر آن بزرگ زیارت (?) شد
او را حی و قایم یافتند تعجب کردند معذرت پیش آمدند آن بزرگ تبسم کرد و فرمود

که شما بواسطه آمده اید رسالت بود و نه اهم رسالت رسیده زیرا که هر روز وظیفهٔ من
سه هزار بار ذکر الله بوده و دیروز از من فوت شده لهذا از عالم غیب ندا در داده اند
که فلانی نماندی فرمود که ذکر مولی بر زبان داشتن نشان ایمان است و بیزاری
از نفاق است و او را از ترس من حرزیست و باتش دوزخ حجاب است بعد از آن فرمود
که در شرح مثنوی که چون مومنان دهشت و اکثر ذکر الله ندا آید از آسمان
که ای بندگان شاد باشید که خدای تعالی گناهان شما بیامرزید انگاه بر لفظ مبارک راندند
که در کوهستان بودم درویشی یافتم که در عالم تفکر استاده جز ذکر باری تعالی بر زبان
او چیزی نبود دیدم چنان چون سعادت ابدی در ذکر نهاده اند باید که اینکس شب و روز
نشسته و استاده و خفته و بیدار و جنب و پاک از یاد خدای عز و جل غافل نباشند مگر بوقت
قضاء حاجت انگاه فرمود که بزرگی بود که اکثر در حدیث مشکل افتادی آن بزرگ حل کردی
انگاه سخن در شانه کردن افتاده بود بر لفظ مبارک راندند که شانه کردن ریش سنت
پیغمبر ما و سنت پیغمبران پیشین بوده است هر که در شب یکبار شانه بر ریش در کشد هرگز
آفته درویشی با و نرسد خدای رب العزت بعدد هر موی ثواب هزار برده آزاد کردن دهد





در نامهٔ اعمال وی ثبت فرماید و همان قدر بدیها از وی محو سازد و ثوابی که در فضیلت
شانه کردن هست اگر مردم بشنوند دولت از جملهٔ عبادات باز خواهند داشت و بدین
مشغول خواهند شد و فرمود که یک شانه دو کس نکنند که جدایی افتد انگاه در علایم
این معنی فرمود که در عهد رسالت علیه السلام زنی دو فرزند بهم متصل بزاد خبر بسمع مبارک
حضرت رسانیدند که چه باید کرد که هر دو از یکدیگر جدا شوند چون آن سرور کاینات
درین فکر بودند ناگاه جبرئیل علیه السلام نازل شد و وحی رسانید که یا رسول الله
یک شانه راست کرده بهر دو بکن که جدا شوند رسول علیه السلام چنان کردن
بهم جدا شدند بعد از آن سخن در نماز جماعت افتاده بود درین باب نیکو [illegible] کرد
بر لفظ مبارک راندند که اگر دو کس باشند جماعت باید که اگر چه دو کس جماعت نباشند و
لیکن ثواب جماعت هست ولیکن دو تن باید که برابر بایستند بعد از آن فرمودند که
جانب لاهور بودم عزیزی را دریافتم از جملهٔ بزرگی با نعمت بود و چند سعادت
ملاقات میسر شد روی سوی من کرده فرمود که در ذکر خدای تعالی شش حضرت است که حاصل میشود
اول آنکه در آغاز ذاکر حضور دل میشود و بجای میرسد که حضرت مقدس را بدل دیدن گرد

دوم از معصیت پاک کرد و هر که در رقت ذکر از معصیت پاک نگردد علامت آن بود که حق
خداوند تعالی او را دور افکند سیوم آنکه در بسیار ذکر دوستی و انس حق تعالی در دل
او مستحکم کرد چهارم آنکه چون مردم یاد حق تعالی کند حق او را هم یاد کند و دولت دارد
کقوله فاذکرونی اذکرکم پنجم هر که در ذکر حق تعالی فکره کند از شر دیو و بر ایمن بود ششم
در قبر او ذکر حق مونس بود آنگاه فرمود که هیچ ذکر برابر کلام الله نیست که ثمره آن
برتر است از همه طاعتهاست هم در این محل در ملایم آن حکایت فرمودند که شنیدم از خواجه
قطب الدین قدس سره که رسول علیه السلام که سوره ملک است در توریت مانعه نام است و در
فارسی معنی مانعه یعنی باز دارنده باشد یعنی سوره ملک باز دارد از عذاب گور بعد از آن
فرمود که در خبر مسطور است هر که در شب سوره یس بخواند هم چنانکه شب قدر یافته باشد
بعد از آن ملایم این معنی فرمود که بزرگی بود در بغداد اسم الله بسیار بکفتی روزی در بلایی
میگذشت موضع بچوب پا بر سنگ افتاد سرش بشکست خون روان شد هر قطره که بر
زمین افتادی نقش اسم الله پیدا آمدی پس حقیقت از این باید دانست که بنده اگر در کار
دنیا مشغول است یا در کار آخرت بهمان شغل بمیرد و چنانچه بمیرد بهمان شغل برخیزد

کرده فرمود



که در خبر است کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون و کما تبعثون
تحشرون بعد از آن در دعا زبان در بار فرمود که در رقائق کبیر نوشته دیدیم
در باب دعا روایتی صحیح از ابو هریره رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لیس شیء اکرم عند الله من الدعاء یعنی هیچ چیز نزدیک خدای تعالی از دعا بزرگتر نیست
بعد از آن فرمود که شیخ معین الدین سنجری از خواجه عثمان هارونی روایت کرد که
در قوت القلوب نوشته است که ان الله یحب الملحین فی الدعاء یعنی دوست میدارد
الله تعالی کسی را که دعا بسیار میکند بدرگاه او بعد از آن فرمود که من و برادرم شیخ بهاء الدین
ذکریا در ملتان یکجا بودیم بزرگی صاحب نعمت آنجا حاضر بود سخن در دعا میرفت آن بزرگ
گفت که هر که ترک چهار چیز کند حق نفع از و چهار چیز برگیرد اول آنکه زکوة مال
ندهد خدای تعالی مال را نفع بر گیرد دوم آنکه هر که صدقه ندهد حق سبحانه عافیت از و
برگیرد سیوم آنکه هر که نماز ترک کند الله نفع از و در ایمان برگیرد چهارم آنکه هر که دعا
ترک گیرد رب العزت سعود از اجابت او ندهد دیگر فرمود که در بغداد مردی
هفت هشت باز نو بقصد هلاک شش پسر انداخته فرمان خدای تعالی نبود که او را

بکند سلامت ماند باعث سلامتی او از بند عا بود این است بسم الله الرحمن الرحیم یا دایماً
بلا فناء و یا قایماً بلا زوال و یا مبشراً بلا وزیر انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب
کرد و فرمود هرکه خواهد دشمن را دفع سازد این دعا بنویسد و در آب اندازد و هم
بسیار بخواند بکرم الله تعالی دفع شود بعد از آن فرمود که دشمن تو نفس اماره و ابلیس
لعین است بعد از آن بانگ نماز شد خلق و دعاگو بازگشتیم

مجلس یازدهم

تاریخ دوازدهم ماه ذی الحجه سنه خمس و خمسین و ستمایه سعادت قدمبوس حاصل شد
سخن در فضیلت ماه ذی الحجه برآمد بر لفظ مبارک راند که در اوراد حضرت قطب الدین
قدس سره گفت بروایت ابو هریره رضی الله عنه نوشته دیدم هر که دو رکعت نماز در شب اول
ماه ذی الحجه بگذارد و بخواند بعد از فاتحه سه آیت از سوره انعام و در رکعت دوم بعد از
فاتحه قل یا ایها الکافرون بخواند الله تعالی ثواب حج کنندگان در نامه اعمال او ثبت
فرماید بعد از آن فرمود که وقتی جوانی فاسق بکردار نقل کرد خلق بر او تاسف
خوردند که حال او در گور تنگ و تاریک چگونه خواهد بود بزرگی او را در خواب
دید که ترا با حق چگونه افتاد جوان گفت که مرا در گور دفن کرده بازگشتند فرشتگان





عذاب بانزد آمدند با عمودهای آتشین و مرا بترسانیده خواستند که عمودها بر من زنند
فرمان آمد که دست ازین بنده بدارید که ما او را آمرزیده ایم و جای او در بهشت دادیم
که او یکی از حج کنندگان است بعده فرشتگان عذاب دست از عذاب باز داشتند و در
درگاه حضرت عرضه داشته کردند که ای بار خدایا این جوان فاسق و بدکردار بود
چه نیکی ازو بوقوع آمد که مستحق عذاب نشد امر رب الجلیل در رسید که ای ملائکه
چنانچه شما عرض میکنید همچنان است اما آن جوان هر سال در شب اول ماه ذی الحجه
دو رکعت نماز گذاردی پس او را ما آمرزیده ایم بعد از آن فرمود بروایت وهب بن
منبه رضی الله عنه آمده است حق تعالی بر موسی صلوات الله علیه هدیه برابر جبرئیل
علیه السلام فرستاد و گفت ای موسی هر که در ده روز اول ماه ذی الحجه این کلمات بخواند
ربکم مرقوم خود را تا در گفتن این کلمات باشند و آن شصت و پنج کلمه است
هر یکی هزار و صد بار بخواند چنانستی که دوازده هزار بار توریه خوانده باشد و
گوینده این کلمات را ده هزار نیکی در دیوان او ثبت کنند و هزار فرشته بروی صلوات
گویند و عمل او از اعمال اهل زمین فاضلتر باشد بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که

در عوارف شیخ شهاب الدین قدس سره منقولست که مروی است به فقیه ابو اللیث سمرقندی در کتاب
نوشته آورده است که اینکلمات در انجیل مسطورست از آسمان هر که نابینا بود و
بخواند از برکت اینکلمات بینا شود بدید آید و نور دیده چشم در خانه او فرو آید
آنگاه شیخ الاسلام فرمود که حرمت اینکلمات نگاهدارد و از آن سپس کلمات این است
روز اول این کلمه صد بار بخواند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ
الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ اَبَدًا اَبَدًا ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ بِیَدِهِ الْخَیْرُ
وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ کلمه روز دوم صد بار بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ اِلٰهًا وَاحِدًا کلمه روز سیوم اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ اِلٰهًا وَاحِدًا صَمَدًا لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ
کلمه روز چهارم صد بار کلمه توحید بگوید و کلمه روز پنجم حَسْبِیَ اللّٰهُ وَکَفٰی سَمِعَ اللّٰهُ
لِمَنْ دَعَا لَیْسَ وَرَاءَ اللّٰهِ الْمُنْتَهٰی سُبْحَانَهُ مَنْ لَمْ یَزَلْ دَیَّانًا وَلَا یَزَالُ کَرِیْمًا
بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که از روز ششم باز از سر گیرد اول و آخر هر کلمه درود
بفرستد بعد از نماز بامداد پیش از اشراق جهد خواندن نماید والله الموفق

بعد از آن



بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که در شب عشر منیر که ذو الحجه دو رکعت نماز بگذارد و بعد از
فاتحه انا اعطینا و اخلاص یکان یکان بار بخواند و پیش از وتر این نماز کند حق تعالی او را چندان
ثواب دهد که حق تعالی داده اند و از دنیا نرود تا جای خود در بهشت نه بیند بعد از آن فرمود
که حق تعالی چون سعد الدین حمویه را متوفی گردانید بزرگی در خواب دید و پرسید که
کیف حالک شیخ گفت که حق تعالی مرا بیامرزید آنگاه هر طاعتی و عبادتی ثواب مختلف
بر اندازه آن طاعت داد اما این دو رکعت نماز که در هر شبی از ماه ذو الحجه گذاردم
بدان حالا بخشید و ثواب کرامت کرد هر روز جمعه شش رکعت نماز بگذارد و بعد از
فاتحه سوره اخلاص پانزده بار بخواند و بعد از سلام در وقت بگوید و این کلمات
نیز بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ حق تعالی او را چندان ثواب دهد که از
حد و حصر بیرون است و ثواب یک یک عبادت چهار هزار پیغمبران بیند و در آن
ماه و سال گناه بر وی نخواهند نوشت و این نماز بگذارد و نقل کرد او را در خواب
دیدند و پرسیدند که ترا با حق چون گذشت او گفت که در اوراد خواجه معین الدین
چشتی قدس الله سره دیدیم که در حدیث رسول علیه السلام فرموده اند هر که سوره

والفجر در عشر اول ذی الحجه بخواند او را از آتش دوزخ خلاص کرده بعد از آن حکایت نقل
شیخ معین الدین حسن سجزی بعد از وفات ایشان را در خواب دیدم پرسیدم که احوال موت
و گور و سوال منکر و نکیر چون گذشت گفتند که بفضل و کرم حق آسان شد اما چون
مرا زیر عرش بردند سر بر زمین نهادم ندا بر آمد که ای معین الدین سر بر کن سر برداشتم
فرمان شد که چنان و چنین ترسیدی عرض کردم خدایا از ترس جباری و قهاری تو
فرمان آمد که ای معین الدین آنکه ترا در کار رحمت ما در کار آوردیم و هر که در ده روز
اول ماه ذی الحجه سوره والفجر خوانده باشد او را چه خوف و که ترا آمرزیدیم و ترا
از واصلان حق گردانیدیم آنگاه فرمود که در حدیث آمده است هر که در روز ترویه شش
رکعت نماز بگذارد و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه والعصر یکبار بخواند و در رکعت
دوم بعد از فاتحه لایلاف یکبار و در رکعت سوم بعد از فاتحه سوره والکافرون
یکبار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله یکبار و بعد از آن دو رکعت نماز
بگذارد و بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص یکبار تا بار اگر جمله خلایق ثواب آن بنویسند
نمیتوانند نوشت بعد از آن فرمود که هر که شب عرفه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی





بعد از فاتحه آیة الکرسی چند بار بخواند ثواب هر حج در نامه اعمال وی بنویسند
بعد از آن فرمود در اجمیر بسیار بودم چندگاه در روضه شیخ معین الدین معتکف
شدم و آن سعادت دریافتم چنانچه شبی از شبهای عرفه این نماز بجا گذاردم
و نزدیک روضه شیخ معین الدین قرار گرفتم و در تلاوت قرآن مشغول شدم نیم از شب
گذشته بود که تا نجده سیپاره خوانده بودم در سوره کهف یا در سوره مریم والله اعلم یاد
نمانده است از من حرفی ترک شده بود از روضه مخدوم آواز بر آمد که ای فرزند حرف
گذاشتی باز بخوان آن را باز آغاز کردم بار دوم آواز بر آمد بعد از آن چون ختم
قرآن کردم سر بر پایین روضه نهادم و بگریستم مناجات کردم و گفتم الهی از کدام
طایفه ام نمیدانم چرا از آمرزیدگانم یا از راندگانم همچنین که این اندیشه در خاطرم
بگذشت از روضه آواز بر آمد که مولانا فرید الدین گستری این نماز بگذارد فی حقیقة
که او از آمرزیدگان است آنگاه سر به پایین مقبره خواجه معین الدین بگذاشتم معلوم شد
که من گستاخ شدم خاطرم جمع شد بعد از مدتی از آنجا بیرون آمدم و باز گشتم اما با نعمت
فراوان که پایان ندارد از پایین خواجه یافتم بعد از آن بر لفظ مبارک راند هر که

در روز عرفه چهار رکعت نماز بگذارد و بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص
پنجاه بار و بعد از فراغ نماز هزار بار اخلاص بخواند هر چه از حق تعالی بخواهد بیابد ایضاً
فرمود هر که در روز عرفه ده بار بگوید بسم الله ما شاء الله لا حول و لا قوة
الا بالله بسم الله ما شاء الله لا یسوق الخیر الا الله بسم الله ما شاء الله لا
یکشف السوء الا الله بسم الله ما شاء الله کل نعمة فمن الله بسم الله ما شاء الله
الخیر بید الله بسم الله ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله بسم الله ما شاء
الله کان من نعمة فمن الله رسول علیه السلام فرمود که هر که در روز عرفه پیش
از غروب آفتاب این کلمه را صد بار بگوید از حضرت حق ندا آید ای بنده خشنود کردی
ما را و فرماید که ای بنده سوال کن از من تا آنچه بخواهی ترا بدهم پس آن بنده مومن
وقتی که از خواب بیدار شود یا در وقت خفتن این کلمات بگوید حق تعالی آن بنده را
از جمیع بلیات نگاه دارد و حرز او از شر شیطان باشد بعد از آن فرمود که در شب
عید الفطر هم دوازده رکعت نماز بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی
یکبار و اخلاص همچنان بار ثواب بیحد و بیغایت است و چون از نماز عید فارغ شود

بعد از خطبه



بعد از خطبه چهار رکعت نماز بگذارد بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه و الشمس یکبار
و در رکعت دوم بعد از فاتحه و اللیل یکبار و در رکعت سیوم و الضحی یکبار و در چهارم
سبح اسم ربک الاعلی یکبار بخواند بعد از آن فرمود که در اوراد شیخ بهاء الدین نیز درج
نوشته است که رسول علیه السلام فرمود بعد از نماز عید الفطر چون در خانه در آید
دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی بعد از فاتحه سورة و المرسلات پنج بار و چون
نماز تمام شود ثواب چنین است که آن بنده نیز شریک گردد با حاجیان در حج و عمره
و در دعاهاء ایشان و حق تعالی در مال ایشان برکت دهد بعد از آن فرمود که
در اوراد شیخ عثمان هارونی نوشته است هر که در روز آخر شهر ذی الحجه این دعاء
آخر سال بخواند حق تعالی در امان خویش نگاه دارد تا سال آینده بذوق باشد
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ما عملت من عمل فی هذه السنة مما
نهیتنی عنه ولم ترضه ونسیته ولم تنسه وحلمت عنی بعد
قدرتک علی عقوبتی ودعوتنی الی التوبة بعد جراءتی علی معصیتک
اللهم انی استغفرک مما وقیت یا غفور فاغفر لی وما عملت من

عل خطیئتی و وحل قلبی علیه التواب فتقبله منی و لا تقطع رجائی منک
یا عظیم الرجاء انگاه شیخ الاسلام فرمود که برادرم شیخ بهاء الدین در اوراد خود نوشته
است که رسول علیه السلام میفرماید که هر که دو رکعت نماز در آخر روز ماه ذی الحجه بگذارد
بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه چند آیة قرآن آنچه داند بخواند و بعد از سلام هفت
بار این دعا بخواند حق تعالی بیامرزد هر گناه که در آن سال کرده باشد آن نیز بخشد
شیخ الاسلام درین فواید بود که بانگ نماز برآمد شیخ الاسلام در نماز مشغول شدند
خلق و دعاگو باز گشتند مجلس هفتدهم بتاریخ هجدهم ماه شوال سنه خمس و ستین
دستمایه دولت پایبوس حاصل شد سخن در مذهب افتاده بود بلفظ مبارک راندند
که اول مذهب امام ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه دوم مذهب امام شافعی رضی الله عنه
سیوم مذهب امام مالک انس انصاری رضی الله عنه چهارم مذهب امام احمد حنبل رضی الله عنه
بعد از آن فرمود که میباید که مردم را در چهار مذهب هیچ شکی نباشد تا مسلمان سنی
بود و بیقین درست داند که مذهب امام ابوحنیفه برحق است و از جمیع مذاهب
فاضلتر است و دیگر مذاهبها بیرون اند زیرا که اول مذاهب بعد از امام اعظم باشند

والفضل





والفضل للمتقدمین و حق عند الله و مذهبی که ما داریم از ابوحنیفه رضی الله عنه
صواب است احتمال خطا و مذهب مخالف خطا است احتمال و آن در وضع است اما
بعضی گفته اند که هر چهار مذهب برحق است مراد ایشان آن است که هر چهار مذهب
بر سنت اند و هیچ کس از مجتهدان مسئله بهوای نفس و بدعت نکرده اند از خبر
و کلام الله و سنت رسول الله علیه السلام بعد از آن فرمود که در فتاوی ظهیریه نوشته است
که ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه بوقت آخر عمر اراده حج نمود و در خاطر خود اندیشه
کرد که شاید حج قادر شوم یا نه و بکعبة الله رسانید و حجریان کعبه گفت که در
باز کنند و اجازت دهند تا یک شب در عبادت حق تعالی مشغول شوم حجریان گفتند
که پیش از تو بکسی این دولت میسر نشد اما تو در علم سابقی و مردمان با تو اقتدا میکنند
در باز خواهیم کرد بعده در باز کردند امام اندرون داخل شد و میان دو
ستون استاد و پای چپ بر پای راست داشته نصف قرآن خواند بعده
پای راست بر پای چپ نهاده دیگر نصفی قرآن خوانده بعد از ختم سلام کرده
مناجات کرده که الهی نکردم چنان عبادتی که مر ترا سزاوار است و نشناختم



ترا چنانچه شناسائی میسر است بکرم و سمع تو دهنده بخش فرمان هاتف از غیب آواز
داد که ابوحنیفه بد بستی و راستی تو مرا شناختی و بندگی ترا قبول کردم ترا
آمرزیدیم و هم هر کسی که متابعت تو کرده اند و در مذهب تو باشند بعد شیخ الاسلام
این حکایت کرد و فرمود که الحمد لله که در مذهب اوییم بعد از آن فرمود بروایت شیخ
اسمعیل رضی الله عنه که او فرمود امام محمد حسن شیبانی را در خواب دیدم و پرسیدم که
حق تعالی با تو چه کرد امام محمد گفت که مرا بیامرزید و فرمان شد که میخواستم که ترا
عذاب کنم اما بنا کرد امام اعظم ابوحنیفه آمرزیدیم باز پرسیدم که یوسف قاضی کجاست
امام محمد گفت که میان من و او آسمان تا زمین مقدار فرق است پرسیدم که امام اعظم
کجاست گفت که هیهات هیهات او در علیین است بعد از آن حکایت در فرق مذهب
افتاد شیخ الاسلام فرمود که هیهات من نام امام اعظم نمی توانم گرفت و شاگرد او
بود امام محمد شیبانی فضیلت او این بود که وقتی بر اسب سوار میشد امام شافعی رحمة الله
علیه رکاب او میگرفت با وجود امام محمد شاگرد شاگرد امام اعظم بوده پس ازین معلوم
میشود که میان مذهب و مذاهب دیگر چندان فرق است و فرمود که قاضی

حمید



حمید الدین ناگوری و شیخ قطب الدین و شیخ جلال تبریزی و شیخ بدرالدین
رحمهم الله اجمعین در مسجد جامع دهلی معتکف شدند هر کس در روز و شب
دو ختم وظیفه کردی شبی با یکدیگر گفتند که اگر بتوانیم بر یک پای استاده طاقت
قرآن بکنیم یعنی بدو رکعت نماز بگذاریم همه گفتند نیکو باشد چون شب در آمد قاضی
حمید الدین امامت کرد و هر دو بزرگ اقتدا کردند همه بر یک پای استاده در رکعت اول
تمام قرآن ختم کرده و چهار سیپاره زیاده و در رکعت دوم نیز بهمین طریق تمام
کرد و بعد از سلام ایستاده شدند و دست بدعا بر آوردند و گفتند که الهی چنانچه
حق عبادت است نکردیم ما مقصر خدمتیم بخشش از کرم تو بجا آواز بر آمد که ای
دوستان نیکو شناختید ما را و خدمت نیکو بجا آوردید و آنچه مطلوب شما است
دادیم انگاه این بزرگان متفرق شده اطراف و جوانب سوار شدند بعد از ان
ذکر افتاد که شجرهٔ مذاهب افتاد که شجرهٔ مذهب باید دانست که بحضرت الوهیت
مرید اگر هیچ بوند بعد از آن شیخ الاسلام فرمود چنانکه مریدان را شجرهٔ
پیران دانستن فرض است همچنانکه شجرهٔ مذاهب دانستن هم فریضه اگر تا رسند

که در مذهب کبیر یکبود در مذهب ابو حنیفه کوفی و امام اعظم مذهب آنکه داشت یکبو
از امام حماد و امام حماد مذهب آنکه داشت از امام علقمه و او در مذهب امام نخعی
و او در مذهب عبد الله ابن مسعود و او در مذهب ابو هریره رضی الله عنه و او
در مذهب رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت رسالت پناه در مذهب ابراهیم
خلیل الله صلوات الله وسلامه و ابراهیم خلیل الله در مذهب نوح نجی و مهتر
نوح در مذهب شیث و شیث در مذهب مهتر آدم صفی الله صلوات الله وسلامه
و مهتر آدم در مذهب مهتر جبرئیل علیه السلام و جبرئیل در مذهب اسرافیل و مهتر اسرافیل
در مذهب مهتر میکائیل و میکائیل در مذهب مهتر عزرائیل و مهتر عزرائیل
علیه السلام از حضرت عزت رب العالمین جل جلاله و عم نواله انجا که نقل اند تا حضرت
رب العزت بعد از آن حکایة در آیات قرآنی و ادعیه قناد و بیان آیات
بر لفظ مبارک راندند که اینک سالک باید که در دعا و چند آیات قرآنی که نوشته اند
و در آن پیوسته مشغول بوده باشد تا مقاصد دارین برسد آنگاه فرمود که
نماز تهجد بر رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرض بود و بر ما سنت است و آن

دوازده رکعت است



۱۲ دوازده رکعت است هر چه داند بخواند آنگاه فرمود که بزرگی بود از بزرگان
دین او را شیخ یحیی ابن معاذ رازی میگفتندی روزی نماز تهجد از وی فوت
شد او را دو روز لرزه واقع شد چند روز در آن درد مبتلا بود از غیب آوازی رسید
که ای بزرگ نماز تهجد فوت کردی همین بار آمد که بدین مبتلا شدی آخر معلوم
شد که نماز تهجد فوت شده بود بعد از آن بر لفظ مبارک راندند که در اوراد
شیخ معین الدین نوشته دیدم بروایة ابن مسعود رضی الله عنه هر که اول سوره
بقره ده آیه بخواند بدین ترتیب که چهار آیه از اول و آیة الکرسی تا آخر آیة الکرسی سه
و دو آیه از آخر سوره بقره شیطان در آن خانه دخل نکند بعد از آن فرمود
که هر که او درویش رسد اینکلمه بسیار گوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم بعد از آن هم در این محل فرمود وقتی بخدمت شیخ قطب الدین بختیار حاضر
بودم شخصی پیاده سر بر زمین آورد و عرضداشت کرد که بدل معاشی
تنگی دارم فرمودند که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگو نمی
گفت نمیگویم فرمود که از رسول علیه السلام روایة است هر که اینکلمه بسیار گوید

حق تعالی از آفت درویشی او را نگاه دارد و بعد از آن فرمود که در کتاب فقه ال
المجتهدین ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه نوشته است که عجب دارم از جهال
کرده که بغم گرفتار باشند و نگویند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین زیرا چه حق تعالی میگوید که فاستجبنا له و نجیناه من الغم
و کذلک ننجی المؤمنین بعد از آن هم در محل فرمود که ایوب پیغمبر ببلا گرفتار
گرفتار شده بود روزی که وقت نجات خواهد شد در حضرت باری مناجات کرد
فرمان رسید که اینکلمه بسیار بگو لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
مهتر ایوب چند روز ملازمت کرد از آن بلا نجات یافت بعد از آن فرمود که هارون
الرشید بر جوانی عتاب بسیار کرده محبوس ساخته بود و بزرگی بر سر او رسید و دید که
از حد غمناک است و این آیه با و آموخت چون این آیه مداومت نمود خلاص شد
و هارون الرشید بخلعت خاص سرفراز گردانید دوم این عجب دارم که آن گروه
از کسی بترسند و نگویند که حسبی الله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر زیرا که
حق تعالی در کلام مجید فرموده است که فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم

یمسسهم



یمسسهم سوء بعد از آن هم در محل فرمود که یکی پادشاه ظالم بغداد بود
مالیخولیا در سر او جا کرده خیال کرد که دعوی خدائی کند با وزیر مکار مشورت
کرد وزیر گفت که ترا دو چیز بگویم اگر بکنی گفت بکنم آن چیست گفت که یکی
آن است که در شهر تو دانشمندان بسیار اند همه را بکش پس دعوی تو
استوار گردد پادشاه همه علما را از تیغ بقتل رسانید تا هیچ کس نماند دیگر
فرمود که آن قدر اهل کتاب اند نیز بقتل رسان پادشاه ظالم ناپاک این قوم را
نیز کشته مردمان از شهر بضلالة مبتلا گشته شد و آن پادشاه از دین برگشت
و دعوی خدائی کرد خاک در دهن او باد الغرض بزرگی بود از نبیره خواجه
حسن بصری رحمة الله علیه میان اهل کتب گرفتار شده بود و او این کلمه را بسیار
گفت قضا را پیش آمد که فی الفور پادشاه ظالم از تخت فرود آمده معذرت
بسیار کرد و او را به خلعت مشرف گردانید روزی پادشاه گفت که زمانی
که آن بزرگ را بیاورند مار و اژدها یکی به پهلوی راست و یکی به پهلوی چپ
بزرگی آن از آسمان تا زمین بود بواسطه آن گفتم که دست از این بزرگ بدار

والا ترا هلاک خواهیم کرد پس آن بزرگ را پرسیدیم که خلاص تو از چه بوده او
جواب داد که من این آیه بسیار خواندم حَسْبِيَ اللّٰهُ نِعْمَ الْوَكِيلُ سیوم عبارت
که آن گروه بترسند از مکاران و نگویند وافوض او الی الله ان الله
بصیر بالعباد زیرا چه خدا تعالی فرموده است فَوَقَاهُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا
آنگاه شیخ الاسلام فرمود که خواجه حسن بصری رحمة الله پیش یوسف بن حجاج
رفتی این آیه بخواندی بعد از آن حجاج بن یوسف سوگند خورد که من از هیچ کس آن
ترس ندارم مگر از حسن بصری میترسم که ذره ذره من میلرزد که ایشان مرا ذره
ذره خواهند کرد بعد از آن فرمود که عجب دارم از آن گروه که رغبت بهشت دارند
و نگویند که مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ چون حق تعالی فرموده است که
فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ بعد از آن فرمود که در آثار تابعین
نوشته است که وقتی جوانی بود از حد فاسق پیوسته در معصیت بودی اما آن
جوان هر صباح و شام اینکلمه بسیار گفتی بعد از آن در دیگر کارها مشغول شدی
چنانچه آن جوان متوفی شد او را کسی در خواب دید که در بهشت میخرامد تعجب کرد

و پرسید



و پرسید که این درجه از کجا یافتی آن جوان گفت که من اگر چه بد بودم اما
در وقت صباح و مسا اینکلمه بسیار گفتم که مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ
از دولت آن این سعادتی یافتم بعد از آن سخن از ترس گور افتاده بود
و از هیبت منکر و نکیر آنگاه بلفظ مبارک راندند که مردی از عبدالله بن عباس
رضی الله عنه پرسید که من ترس از منکر و نکیر بسیار دارم عبدالله بن عباس گفت
که چیزی ترا بیاموزم اگر بکنی از ایشان هیچ ترس نباشد پس گفت هر که در شب جمعه
دو رکعت نماز بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص صد بار امان از ترس منکر و نکیر
یابد بعده آن مرد این عمل کرد و در شرح اولیا می نویسد که آن مرد چون نقل کرد کسی
او را در خواب دیدند و پرسیدند که ترا با خدا تعالی چون معامله شد و از سوال
منکر و نکیر با هیبت آمدند از من سوال کردند من بسوال آن بجواب عاجز گشتم آنها
میخواستند که عمودها بر سر بزنند فرمان از حضرت عزت در رسید که دست از این
بدارید که ما او را بیامرزیدیم آنگاه ایشان دست از من باز داشتند بعد از آن
هم در این محل فرمود که مردی از عبدالله پرسید هَلْ عِنْدَكَ ضَغْطَةُ الْقَبْرِ فَنَبِّئْنِي

قال نعم یعنی نزدیک تو چیزی که از ضغطه قبر نگاه دارد گفت آری هر که بگذارد
دو رکعت نماز در شب جمعه گذارد و بعد از فاتحه اذا زلزلت الارض پانزده بار
بخواند از ضغطه آمان یابد آنگاه مردی دیگر همین سوال کرد فرمود هر که
این نماز بگذارد هم چنان باشد که پانزده ختم قرآن کرده باشد و آمان یابد از ضغطه بعد از آن
همدرین محل فرمود وقتی که بخدمت شیخ الاسلام بختیار اوشی قدس سره نشسته بودم بندگان
از صدور و مشایخ حاضر بودند حکایت از ترس گور میرفت مولانا شهاب الدین [illegible]
مفتی شهر دهلی حاضر بود سخن ترس گور افتاد فرمود که در کتاب مسطور است که ۲
هر که چند سوره را بخواند یعنی سوره واقعه و سوره مزمل و اللیل و الم نشرح
بلی از ترس عذاب گور ایمن گردد و از درویشی پرهیزد بعد از آن فرمود که وقتی
درویشی نقل کرد و از خاندان جنت بود چون آن درویش را در زمین سپردند
فرشتگان آمدند سوال کردند و آن درویش جواب داد آنگاه در گور او روشنائی
بدید آمد و فراخی گور شد که از حد بصر زیاده بود و آن را در خواب دیدند بدین منوال
پرسیدند که حق تعالی با تو چه کرد گفت که بیامرزید و رحمتهای بی نهایه فرمود

و فرمان آمد



و فرمان آمد که ما ترا بخوانیم دعاها و سورتها بخشیدیم بعد از آن فرمود که در احادیث
برای درازی عمر و یافتن مال بسیار و برخورداری آخرت چنان مسطور است
هر که بعد از نماز صبح فریضه اخلاص سه بار و درود سه بار و آیه وَمَن یَتَّقِ الله
بخواند و بسوی آسمان بدمد خدای رب العزت این هر سه نعمت با وعطا کند
و بغیر حساب در بهشت رود ان شاء الله تعالی شیخ الاسلام درین بود که وقت
بانگ نماز بر آمد خلق و دعاگو باز گشتیم الحمد لله علی ذلک مجلس هجدهم تاریخ بیستم
ماه ذی الحجه سنه خمس و خمسین و ستمایه روز چهارشنبه سعادت قدمبوس میسر شد
وقت چاشت در جماعتخانه نشسته بودند طائفه هم بودند دعاگوی بخدمت رسیده
روی بر زمین آورد فرمود که نیکو یاد آمدی دوست خدای بنشین نشستم و
روی سوی حاضران کرده گفت که من از خدای میخواستم که هر چه مولانا نظام الدین
بخواهد بیابد بعد از آن سخن در درود افتاد فرمود که در کتاب آثار الاولیا
نوشته دیدم هر که درود بر رسالت پناه علیه السلام بفرستد از گناهان چنان
پاک گردد گویا از شکم مادر بر آمده باشد و صد هزار نیکی در اعمال وی می نویسند

بعد از آن فرمود که صحابه و تابعین و مشایخ طبقات سر خویش وظایف
بدرود کرده اند اگر وقتی آن وظیفه از ایشان فوت شدی ماتم داشتندی
و خود را در مردگان شمرده اند بعد از آن فرمود خواجه یحیی معاذ را هر روز سه
هزار بار درود وظیفه بود الغرض چون فوت شد ماتم داشت چنانچه برای مرده تعزیت
میکردند خلق ازین حال سوال کردند که این نوع از کجاست گفتی که نه وظیفه صلوات
از من فوت شد این ماتم از آن است که از چنین سعادت محروم گشتم خواجه یحیی
در حکایت بود که هاتف آواز داد که ای یحیی معاذ هر چند ترا از گفتن درود ثواب میدادیم
امروز ترا چندین ثواب دادیم و ترا در درود گویان نوشتیم شیخ الاسلام ختم بر آب
کرد که این حکایت در آن محل فرمود که وقتی خواجه سنائی رحمة الله رسالت پناه را علیه السلام
در خواب دید که روی مبارک از خود پنهان میکرد خواجه سنائی دوید خود را
بر پای مبارک انداخت و بوسه بر پای مبارک داد و گفت یا رسول الله جان من
فدای تو باد چرا از من روی مبارک پنهان میفرمائید و فرمودند که ای سنائی
تو چندان درود و مدح مرا کرده که من از روی تو شرمنده ام که از کدام جزا عذر سنائی

بخواهم



بخواهم بعد از آن فرمود که یک بنده از کثرت درود او خواجه کائنات شرمندگی
دارد رحمة بر ایشان باد خود را بدین درجه رسانیده اند و خود بدین درجه
بر خیزند هم درین محل فرمود که روزی طایفه جهودان نشسته بودند سلمانی بیامد
چیزی درخواست کرد هم در آن محل امیر المومنین علی کرم الله وجهه بیامد جهودان
برای تسخر گفتند که برو از امیر المومنین علی بخواه سلمانی گفت که کدام است گفتند
که اینک می آید الغرض آن درویش برفت و سلام کرد و احوال فقر و فاقه خود را
اظهار نمود حضرت امیر دید که نزد خود چیزی نیست که بدهد اما دانسته که جهودان
برای تسخر پیش من فرستاده اند فی الحال امیر المومنین علی کرم الله وجهه بر کف دست
آن درویش ده بار درود بخواند گفت که مشت را به بند درویش مشت را بست
نزد جهودان بیامد آنها گفتند که چیزی یافتی گفت یافتم و لیکن ده بار درود
بر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم خواند و بر کف دست من بدمید گفتند که
مشت را وا کن چون مشت را وا کرد ده دینار زر گشته در آن روز چند جهودان
مسلمان شدند بعده فرمود که خلیفه هارون الرشید را زحمتی پیدا شد چنانکه

علی کرم الله وجهه

یک نیم سال بزحمت مبتلا گشته نزدیک بود که بمیرد قضا را خواجه ابوبکر شبلی بر در
وی میگذشت آن خبر بخواجه هارون الرشید برسید کسان خود را فرستاده
بمعذرت تمام بردند همین که نظر بر هارون الرشید افتاد دست فرود آورد
صحت حاصل گشت بعد از آن بر لفظ مبارک راند که اینکس را می باید که درود
بسیار بخواند و این درود بهترین همه درودها است اگرچه ثواب درود همه یکی است
ولیکن هر درودی را فضیلتی دیگر و آن پنج درود است اینست بسم الله الرحمن الرحیم
اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ من صلّی علیه ۵ وصلّ علی محمّدٍ بعدد من
لم یصلّ علیه ۵ وصلّ علی محمّدٍ کما تحبّ وترضی لمن یصلّی علیه ۵
وصلّ علی محمّدٍ کما ینبغی الصّلوات فصلّی علیه ۵ وصلّ علی محمّدٍ کما
امرتنا بالصّلوة علیه ۵ آنگاه شیخ الاسلام فرمود که مولانا فقیه ابو الحسن
زید وقیس رحمة الله علیه در روضهٔ خود فضیلت بسیار نوشته است حضرت امام شافعی را
بعد از نقل در خواب دیدند و پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد جواب داد که حضرت
عزّت از برکت این پنج درود مرا بیامرزید والله فضیلة این درود مرا بیامرزید فضیلة

این درود



این درود این است که روزی رسالت پناه علیه السلام نشسته بودند با ابابکر صدیق
جانب راست و بعضی صحابه گرداگرد نشسته بودند جوانی بیامد سلام کرد حضرت
فرمود که بالا تر ابی بکر بنشین ابوبکر در تأمل شد یاران دانستند که این جوان
خواجه حضرت است و الا هیچ کس را محل نباشد که بالا دست ابی بکر بنشیند رسالت پناه
علیه السلام روی سوی ابوبکر کردند و گفتند که ای ابوبکر اینمرد آنقدر درود بر من
فرستاده است که هیچکس نفرستاده است ابوبکر گفت یا رسول الله مگر این جوان
طعام و آب نخورده است و بکاری مشغول نشده بجز درود فرمودند که اینهمه میکرد
امّا در روز و شب یکبار این پنج درود میخواند همدر آن محل پنج نفر درویش بیامدند
روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینید آنها نشستند و عرضداشت کردند
ما مسافریم نیت کعبه داریم امّا خرج راه نداریم چیزی عنایت شود شیخ الاسلام شنید
در تفکر شد آنگاه سر در مراقبه کرد و باز سر بر آورد چند خشتهٔ سفال افتاده بود
بر داشت و چیزی بر آن خواند بدرویشان داد درویشان متحیر ماندند چون
شیخ الاسلام بضمیر روشن روی سوی درویشان کرد و گفت که ببینید چون

درویشان بدیدند و دینار زر گشته بود شیخ الاسلام شیخ بدرالدین اسحاق معلوم شد
که ایشان دعا خوانده بر آن سفال دمیده اند از برکت دعا دینار زر گشته
انگاه سخن در فضیلت آیة الکرسی افتاد بلفظ مبارک راندند که آن روز که این آیه منزل شد
هفتاد هزار فرشته مقرب گرداگرد کرسی بودند برابر جبرئیل فرود آمدند بحضرت
رسالت پناه علیه السلام گفتند که با اعزاز و اکرام بگیرید حضرت گرفتند و بر سر و دیده
نهادند انگاه جبرئیل علیه السلام گفت که یا محمد فرمان می شنو که هر آن بنده از امتان تو که
بنده من باشد آیة الکرسی بخواند بعدد هر حرفی که درین آیه است ثواب هزار سال عبادت
وی را نبشته شود و ثواب هزار فرشته که گرد کرسی اند بر خواننده این آیه خواهند بخشید
و او را در مقربان درگاه جمع خواهم گردانید بعد از آن شیخ الاسلام هم درین محل فرمود که
در فتاوی ظهیری نوشته دیدم از رسالت پناه آمده است هر که آیة الکرسی بخواند از خانه
بیرون بیاید فرمان حضرت در رسد که هفتاد هزار فرشته تا که بیرون است او را نگاه
دارند و برای او امرزش بخواهند و فرمود که از زبان خواجه قطب الدین شنیده ام هر که
آیة الکرسی بخواند و در درون خانه در آید حضرت عزت از آن بنده درویشی دفع کند



دفع فقر و اضطرار بعد از آن فرمود که در جامع الحکایات دیدم که وقتی در بغداد
درویشی بود شبی از شبها دزدان در خانه او در آمدند آن درویش آیة الکرسی
خوانده در خانه دمیده بود و همین که دزدان در آمدند بفرمان رب العزت کور شدند
درویش بیدار گشته بدزدان پرسید که شما کیانید آنها گفتند که ما دزدانیم در خانه
شما بدزدی آمدیم کور گشتیم ای بزرگوار دعا کنی تا چشمهای ما روشن گردد و ما
ازین کار توبه کنیم و بر دست شما مسلمان شویم آن بزرگوار تبسم کرد و فرمود که چشمها
باز کنید چون چشم باز کردند بینا گشتند همه توبه کردند و مسلمان شدند و مرید گشتند الحمد لله علی ذلک

**مجلس نود و دوم** بتاریخ بیست و هفتم ماه ذی الحجه سنه خمس و عشرین و سبعمائه دولت قدمبوس
نصیب شد سخن در دعا افتاده بود بلفظ مبارک راندند که در روضة امام محمد شیبانی
رحمة الله علیه دیدم بروایت حضرت امام جعفر الصادق رضی الله عنه آمده است که
هر کرا غمی و یا مهمی پیش آید و کاری عظیم که قابل اصلاح نباشد چون نماز بامداد
بگذارد صد بار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا قدیم
یا قیوم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد فان لم یصلح و لم یصلح

جل رواتی بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که وقتی بخدمت خواجه قطب الدین بختیار
اوشی قدس سره حاضر بودم در فضایل دعاها نقل کرد که هر کرا تنگی معاش شود بعد
این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا دایم العز والملک والبقاء و یا دایم
الجلال والجود والفضل والعطاء یا ودود یا ذو العرش المجید یا فعال لما
یرید بعد از آن فرمود که هر که بوقت درماندگی این کلمات یکهزار بار بگوید
بکرم رب العزت آن مهم بکفایت خواهد رسید این است اقوی معاون و
احسن دلیل بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین بعد از آن فرمود که
امام ضحاک نوشته است که هر که خواهد اعمال خود بشرف قبول افتد این آیه بسیار
خواند ربنا تقبل منا انک انت السمیع الدعاء و هر که خواهد که نیکی در دنیا
و آخرت بیابد و از عذاب دوزخ امان یابد این آیه بخواند ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و کسی که خواهد که
در همه احوال صبر یابد و قدم در کار عقبی ثابت باشد و بر دشمنان ظفر یابد این
آیه بخواند ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا فانصرنا علی القوم

الکافرین



الکافرین و چون خواهد که وسواس دل برود و فرحت پذیرد و در رحمت حق قرار
کند این آیه بخواند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعد از آن فرمود که روزی رسول
علیه السلام نشسته بودند و صحابه کرام هم حاضر بودند بر جماعت و عرض کردند یا رسول الله
دلم از ایمان چگونه جمع بوده باشد که من با ایمان خواهم ازین عالم بروم رسالت پناه
علیه السلام در اندیشه شدند جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت که این آیه
آورده ام امر فرمایند هر که این آیه ملازمت نماید از زیان ایمان ایمن گردد و امید
بود که با ایمان برود آنگاه فرمود که نزول این آیه در آن روز بود که آن یار التماس
کرده بود بعد از آن همدرین محل فرمود هر که خواهد که در دوستان حق بفرح جمع شود
این آیه بخواند ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف
المیعاد آنگاه فرمود که هر که خواهد که مهم صعب آسان شود و یا چیزی گم شده باشد
و یا برده گریخته باشد باز آید و یا فرزند صالح حاصل شود این آیه بسیار بخواند رب
هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء بعد از آن فرمود که

مهتر زکریا علیه السلام در مناجات همین آیه خواندند حقتعالی اجابت کرد مثل یحیی پیغمبر فرزند
داد واو در کودکی و جوانی چندان گریه کرد که پوست و گوشت رخسارهٔ ایشان بریخت
مهتر زکریا و قوم او که مادر یحیی با ایشان بگریستند که ای فرزند تو هنوز صغیری که چندین میترسی
چرا میگریی گفت که ای مادر آن زنان که زیر دیگ آتش میکنند و چوبهای خرد بالای آتش
نهند هیزم بزرگ نمیسوزد و مرا ترس می آید که فردای قیامت خرد کافران را اول اندازند
و بزرگ کافران پس دوزخ بر افروختند گویند که نقلیست بعد از آن فرمود که صاحب بوستان
مسافر بودم و اولیا و بزرگان آن شهر را دریافتم چنانچه روزی بخدمت شیخ محمد بوستانی
حاضر بودم پیری بس بزرگ بود و صاحب ولایت حکایت سلوک میرفت درویشان
در بحث بودند شخصی پیامد روی بر زمین آورد و بنشست خدمت خواجه محمد بوستانی ضمیر روشن
داشت روی سوی او کرد و گفت که برای حاجت آمده فی الفور روی بر زمین آورد و گفت
کار آری فرمود که این آیه را ملازمت کن حق تعالی ترا فرزندی سالیسته روزی خواهد کرد
و آن آیه این است رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ
الدُّعَاءِ چون آن مرد خدمت شیخ را بوسیده برفت بعد از مدتی استماع رفت که حق تعالی

اورا فرزندی



اورا فرزندی سالیسته داد که صاحب سجاده شد و پای پیاده بحج رفت هفتاد
حج گذارد و عزم همین داشتم که در خدمت شیخ مکاشفه حاصل کنم بعد از آن بر لفظ
مبارک راند که در تفسیر کشاف نوشته دیدم که چون کسی بخواهد که در زمرهٔ
نیکمردان برسد و در عرصات قیامت خوبیها به بیند این آیه بسیار بخواند رَبَّنَا وَآتِنَا
مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ
بعد از آن در ملایم آن معنی حکایت فرمود که مردی در فسق و فجور مشهور بود نقل
کرد مسلمانی او را در خواب دید که در میان اولیاء حق تعالی استاده است او را
تعجبی و حیرتی پیدا شد پرسید که این دولت از کجا یافتی گفت در تفسیر کشاف نوشته
دیدم هر که این آیه بسیار بخواند حق تعالی او را در زمرهٔ نیکمردان جمع کند رَبَّنَا
وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ
الآیه من یکبار بصدق دل خوانده بودم خدای تعالی مرا بخشش کرد و فعلهای بد مرا
از من کرداند و در صف نیکان مرا جای داد بعد از آن فرمود که کسی بخواهد که
از صحبت ظالمان نجات یابد این آیه بسیار بار بخواند این است قوله تعالی

ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیاً
واجعل لنا من لدنک نصیراً پس خوانند این آیه را بنیه دوستان خواهد بیابند
و همیشه در فتح و ظفر باشد بعد از آن هم شیخ فرمود که وقتی امیر المومنین علی کرم الله وجهه
رسالت پناه علیه السلام برای جنگ فرستاده بود بعد از آنجا بحضرت مکتوب نوشت که چند
فتوح ها کردم و آنچه شرط جنگ بود بجا آوردم و لشکر غنیم که غول بیابانی است با اینها
مکافات نمیکنم حضرت از جهت دل تنگ شد در حال جبرئیل علیه السلام نازل شد
و گفت که یا رسول الله فرمان باری تعالی چنان است که این آیه بر علی بفرست تا این آیه را
ملازمت نماید ظفر و نصرت بر ظالمان بیابد بعده رسالت پناه علیه السلام بر علی کرم الله وجهه
فرستادند و ایشان بشادی ملازمت نمودند روز دوم در حرب آن غول را زنده
بگرفت و بعد بیامد و باعث فتح جنگ ازین آیه بود آنگاه فرمود که در تفسیر امام مولانا برهان الدین
حاجب علیه نوشته دیدم که هر کس بخواند که برکت در خانه بر خود نازل شود روزی بر وی فراخ گردد
و هیچ کس محتاج نشود پس این آیه بسیار بخوانند ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون
لنا عیداً لاولنا و آخرنا و آیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین فرمود که





این آیه بر قوم عیسی علیه السلام نازل شده بود که ایشان دعا کردند حق تعالی برایشان
مائده فرستاد چون بخوردند همه کافر مسلمان شدند و چند نفر از قوم که مائده بخورده بودند
حق تعالی آنرا خوک گردانید آنگاه فرمود که کسی خواهد که در امن تعالی جمع شود در دنیا و آخرة
از قوم ظالم و شرور آنها بیزار بود بسیار بخوانند این آیه ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم
الظالمین بعده فرمود که هر که خواهد که در دنیا از کافران بیزار بود و مونس در اسلام
روزی کرده اینه آیه بسیار بخوانند ربنا افرغ علینا صبراً وثبت اقدامنا وانصرنا
علی القوم الکافرین بعد از آن فرمود که هر که در دست ظالم و یا فتنه گرفتار شود این آیه
بسیار بخوانند ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین ونجنا برحمتک من القوم
الکافرین و چون خواهد که در سلامت مسلمانی بمیرانند و در صف صالحان بخیزانند این آیه
بسیار بخوانند فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی
مسلماً والحقنی بالصالحین بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که بعد از رحلت که مهتر
یعقوب و یوسف که یکجا شدند یوسف علیه السلام در سجاده پادشاهی این آیه بسیار
خوانند که رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر

السموات والارض انت وليي في الدنيا والاخرة توفني مسلما والحقني
بالصالحين الي اخرة ميخوانند و زار زار میگریست و میگفت الهی مرا بادشاه کردانیده
اکنون درین خواست من نبود و خواست تو بود و مرا فرود آورد میان بادشاهان بر زمانه نگیری
مرا در میان صلحا و اولیا و انبیا برانگیز من بیچاره مسکین و ضعیف و بی طاقتم که میان
بادشاهان و ملوک حشر می کنیم بعد از آن فرمود که چون خواهد که از شر ظالمان ایمن باشد
داود و اولاد او در بت پرستی مبتلا نشوند این آیه بسیار بخوانند رب اجعل هذا
البلد امنا واجنبني وبني ان نعبد الاصنام بعد از آن شیخ الاسلام فرمود
که نزول این آیه همین بود که روزی رسول علیه السلام با صحابه نشسته بودند صحابه خبری
از شنید و نصیحت و احادیث از حضرت می شنیدند رسول علیه السلام فرمودند مجمل
یکی اعرابی بیامد و روی بر زمین آورد و عرضداشت کرد که یا رسول الله خبری با من که
من و اولاد من از بتان و بت پرستان ایمن شویم رسول خدا در اندیشه بودند
کرده بیاموزم در حال جبرئیل این آیه آورد و گفت که یا رسول الله این آیه با عرابی دهی
تا یاد کند و بسیار بخواند و او از بتان و بت پرستان و از شر ورانها ایمن گردد بعد از آن





فرمود که اگر خواهد که کافران بر وجود مسلط نشوند این آیه بسیار بخواند ربنا لا تجعلنا
فتنة للذين كفروا واغفر لنا ربنا انك انت العزيز الحكيم و چون
خواهد که نور ایمان در دل او کامل گردد این آیه بسیار بخوانند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انك على كل شيء قدير بعد از آن شیخ الاسلام این فواید تمام کرد و روی سوی دعاگو
کرد و فرمود که اینهمه ترغیب برای کمالیه حال شما میکنم زیرا که بر مسلمان و مرید است زمانی که
بر مرید از عهد دلایل شریعة و طریقة و بجانب حق تعالی سلوک کردن ترغیب نماید سبحان
که او را از ضلالة اندازند که هرگز بیرون نتواند آمد بعد از آن فرمود که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است
هر که این دعا هر روزی یکبار بخواند اگر در آن روز بمیرد اهل بهشت باشد و اگر در شب بخواند
بمیرد هم در بهشت بعد دعا و این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله
الا انت خلقتني وانا على عهدك ووعدك ما استطعت
واعوذ بك من شر ما صنعت وابوء لك بنعمتك وابوء لك بذنبي
فاغفر لي ذنوبي فانه لا يغفر الذنوب الا انت برحمتك يا ارحم
الراحمين عباس رضي الله عنه گفت که از زبان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام

فضیلت این دعا و بعد هر فریضه نماز ورد خود ساختم و ترک نکردم انگاه فرمود خوابی
نقل کرده است او را در خواب دیده پرسید که حق تعالی با تو چه کرد گفت که حق تعالی هر روز
شش هزار بلا نازل بر هر یکی میکند و هر که در نماز و تسبیح مشغول باشد آن روز آن دفع بلیات
میشود در خبر است که چون بلا از آسمان نازل میشود و آنکس دعا میخواند و آن دعا بالا میرود
و دعا و بلا با یکدیگر ملاقات میکنند اگر دعا مزور باشد بلا را باز میگردانند و اگر دعا
بصدق و اخلاص خوانده باشند بلا نتوانند کرد و بلا فرود میآید اما از زبان خواجه قطب الدین
شنیده ام که هرکس را می باید که بهمه حال از دعا کردن و خواندن و تسبیح آوردن خالی
نباشد و در قوت القلوب آورده اند که از حضرت ابو درداست هر که این دعا بخواند در روز
تا شب هیچ بلائی برو کارگر نگردد اللّٰهمّ انت ربّی لا اله الّا انت ربّ العرش العظیم
علیک توکّلت و انت ربّ العرش الکریم لا حول و لا قوّة الّا بالله
العلیّ العظیم ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن اشهد ان لا اله
الّا الله و اعلم انّ الله علی کلّ شیءٍ قدیر و انّ الله قد احاط بکلّ
شیءٍ علماً و احصی کلّ شیءٍ عدداً اللّٰهمّ انّی اعوذ بک من شرّ نفسی

ومن



ومن شرّ کلّ دابّةٍ انت آخذٌ بناصیتها انّ ربّی علی صراطٍ مستقیم بود از آن
فرمود که قاضی امام شعبی رحمة الله علیه در کفایه خود نوشته که زاهدی بود در بنی اسرائیل
از حد بزرگ و او کنیزکی داشت جوان و زاهد پیر از سالها مانده و در نظر آن کنیز نیامدی
و کمتر از آن زاهد بغایت ستوه آمده بود پیش خلق حکه میکردی که چه تدبیر کنم که از شر
آن زاهد برهم در همسایگی زالی بود او گفت که سهل کاریست برای دفع آن زاهد من
ترا زهر هلاهل میدهم در کوزه آب بکن بوقت افطار روزه فی الحال هلاک گردد آن کنیز
آن زهر ستد و همچنان کرد و بزاهد داد چون زاهد نوش کرد هیچ اثر بوی نکرد و کنیز منتظر
بود که زاهد بمیرد چون روز شد کنیز را طاقت نماند پیش زاهد کیفیت حال عرض کرد و گفت
که خواه بخش و خواه بکش من ترا زهر داده ام و بتو اثر نکرد زاهد تبسم کرد و گفت که من
دعائی دارم هرکه این دعا بخواند زهر چه باشد که اثر کند بلکه جمله بلاها دفع شود
و هیچ بلائی برو کارگر نکند اینست بسم الله الرّحمن الرّحیم بسم الله خیر الاسماء
بسم الله ربّ الارض و ربّ السّماء بسم الله الّذی لا یضرّ مع اسمه
شیءٌ فی الارض و لا فی السّماء و هو السّمیع العلیم لا حول و لا قوّة الّا بالله

الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بعد از آن بر لفظ مبارک راندند که شرایط و اسباب دعاها بسیارست اگر
هر یکی را بنویسیم سخن در کتابت دراز خواهد گردید اما یک شرط آن است که آغاز دعا از بسم الله
کند که رسول علیه السلام فرموده که کل امر ذی بال لم یبدأ ببسم الله فهو ابتر
اول بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بعده شروع دعا نماید شرط دوم آن است که اهل
بیت را بو شنیدن خلخان منع کند زیرا که رسول علیه السلام فرموده است ان الله
لا یستجیب دعاء قوم یرضون من نسائهم بلبس الخلخان شرط سیوم آن است
که هر دعائی که بخواند اول و آخر درود بخواند اگر بغیر درود دعا بخواند قبول نگردد شرط
چهارم آن است که در آغاز دعا تصدق بدهد روایت از امام شافعی رحمة الله علیه آن است
که شخصی احتیاج بپادشاه داشت به درویش صدقه بداد و گفت که دعا بکن که حاجت
من برآید چون درویش در زبان خدا تعالی است واجب است که در زبان را چیزی بدهد
تا به پادشاه برسد والحمد لله علی ذلک **مجلس ششم** روز دوشنبه بتاریخ غره ماه محرم
حرمه تا هم بودن مشایخ از صغیر و کبیر غنی و فقیر بمبارکباد شیخ الاسلام آمدند و شیخ در گریه
مصلحت میکردی و هر چه به حجت و طالع او بدست آمدی نقد و جنس باو میدادی

اما از



اما از بزرگان کسی می آمدی پیش آنها شربت انبار میکردی و قدری بدرویشان
هم میدادی که هیچ کس شهری و بیگانه محروم نرفتی و رسم شیخ همین بودی که بر غره
ماه این عمل میکردی بعد از آن شیخ الاسلام عبد الله محمد بن احمد بلخی یکی از واصلان
حق بود با جمع صوفیه بیامد رقعی بر زمین آورد و بنشست شیخ الاسلام در مراقبه
بود هم در آن حال در ذکر شیخ جنید او ذکر گفت که بیهوش شد و بیفتاد بعده
خرقه شیخ قطب الدین بختیار الکعکی قدس سره بر شیخ الاسلام انداختند الغرض دیری
افتاده بود چون بهوش باز آمد همه حاضران سر بر زمین آوردند روی سوی
حاضران کردی سر بروی سوی شیخ عبد الله بلخی کردند و فرمودند که دیدی برادرم
بهاء الدین زکریا بالله تعالی رسید و از عالم فانی بعالم باقی نقل کرد گفت که دیدم فرمود
که چگونه دیدی گفت هزار فرشته جنازه شیخ بهاء الدین می بردند اما شنیدم که جبرائیل حضرت
همین زمان نقل کرده است بیایید تا نماز جنازه بگذاریم آنگاه شیخ الاسلام مع حاضران
نماز جنازه بگذاردند بعد از آن فرمود که در خبر است از رسول علیه السلام جنازه
غایب اگر نماز بگذارند جایز است زیرا که امیر المؤمنین حمزه رضی الله عنه و یاران دیگر

در جنگ کشته شدند رسول الله علیه السلام برای هر یکی نماز علیحده گذاردند بعد از آن در فضیلت
عاشورا فرموده اند که درین ده روز بهیچ وجه دیگر مشغول نباید شد مگر در طاعة و تلاوت و نماز
زیرا که درین روزها قهر میرود و هم رحمت بسیار آنگاه فرمود که بیشتر مشایخ طبقات
درین ده روز عذاب قبول کرده اند بعد از آن فرمود و چشم پر آب کرد که میدانی درین
ده روز بر خاندان سید عالم چها گذشته است و چگونه زار زار در بیابان کشته اند
و بعضی را از تشنگی هلاک کردانیده اند که قطرهٔ آب آن بدبختان بچگان او ندادگان
نداده اند چون شیخ الاسلام بدین حرف رسید نعره بزد و بیفتاد چون بهوش باز
آمد گرمی سنگدلان و کافران و بدعاقبتان و بی سعادتان و بی مهربان
علی الخصوص میدانستند که ایشان با فرزندان پادشاه دنیا و آخرة اند ایشان را
زار زار کشتند و این ندانستند که فردای قیامت چه بعذر بحضرت عالم خواهند نمود
بعد از آن فرمود که هر سال غره ماه محرم است این دعا بخواند دو فرشته او را تمام سال نگاه
دارند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت الله القدیم الابد هذه السنة
الجدیدة اسئالک فیه العصمة من الشیطان الرجیم والامان من الشیطان

ومن



ومن شر کل ذی شر ومن البلاء والآفات واسئالک العون والعافیة
علی هذه النفس الامارة بالسوء والاشتغال ما یقربنی الیک یا برّ
یا رؤف یا ذالجلال والاکرام بعد از آن همدر مجلس فرمود که در اوراد شیخ معین الدین
حسن سنجری رحمة الله علیه نوشته دیدم که در شب اول ماه محرم شش رکعت نماز
بگذارد و بخواند و در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص پانزده بار
و بروایتی صاحبه دو رکعت نماز بگذارد و در رکعة اول بعد فاتحه سورهٔ انعام
یکبار در رکعة دوم بعد از فاتحه سورهٔ یس یکبار خدایتعالی او را بدهد در بهشت
دو هزار کوشک و هر کوشکی هزار در از یاقوت و هر دری یک تخت از زبرجد سبز
و بر آن تخت حوری نشسته و گذارندهٔ این نماز از جمیع بلیات ایمن باشد و بدل
هر رکعتی هزار نیکی در نامهٔ اعمال ایشان بنویسند و دیگر فرمود که در کتابة امام شعبی رحمة الله
نوشته دیدم که هر روز در ماه محرم صد بار آنکه بگوید خدایتعالی وی را از آتش دوزخ
آزاد کرداند کلمه این است لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت

وهو حی لا یموت ابداً ابداً ذو الجلال والاکرام بیدک الخیر وهو
علی کل شیء قدیر و یکبار اینها بخواند اللهم لا مانع لما اعطیت ولا
معطی لما منعت ولا راد لما قضیت ولا ینفع ذا الجد منک الجد
بعد ازان بر دست بدمد و بر روی خود بمالد حق سبحانه او را از گناهان پاک گرداند که
گویا از شکم مادر بیرون آمده باشد شیخ الاسلام درین فواید بود که بانگ نماز شد
شیخ الاسلام مشغول شد بنماز خلق و دعاگو باز گشتند والحمد لله علی ذلک

**مجلس بیست و یکم** بتاریخ ماه محرم الحرام سنه خمس و خمسین و ستمائه سعادت قدمبوس حاصل شد
شیخ جمال الدین هانسوی و شمس الدین دبیر و شیخ بدر الدین اسحاق و عزیزان دیگر حاضر بودند
سخن در برکت روز عاشورا افتاده بود بر لفظ مبارک راند که دران روز روزه
باید داشت که در حدیث آمده است من صام یوم عاشوراء فکانما صام الدهر کله
یعنی چنین است که در روز عاشورا روزه دارد دلیل بدین است که تمام سال روزه داشته باشد
انگاه فرمود که در روز عاشورا آهوان بدوستی خاندان رسول الله علیه السلام بچگان خود را
شیر نمیدهند پس آدمی چرا روزه ندارند انگاه فرمود که بزرگی بود در بغداد او را کسی

فقیم



قطعه کشته شدند حضرت امام حسین رضی الله عنه ازان کودکان بزرگ ضعیف ان سر خود را
بر زمین زد که خون چون جوی روان شد یکبار آبی برآمد که بر زمین افتاد چون
دیدند که جان بحق تسلیم کرد همان شب آن بزرگ را در خواب دیدند که
پیش امام حسین استاده است پرسیدند که حق سبحانه با تو چه کرد گفت که بیامرزید
و فرمان آمد که تو دوستدار خاندان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودی آنزمان
فرمان است که با امام حسین باشی همدرین محل فرمود که روزی رسول الله با صحابه
نشسته بودند معاویه یزید لعین را بر کتف خود نشانده آورد رسول علیه السلام
دیده تبسم کردند و فرمودند که سبحان الله دوزخی بر کتف بهشتی سوار است
این سخن امیر المومنین علی کرم الله وجهه شنیدند و پرسیدند که یا رسول الله این پسر معاویه
از کی دوزخی شد فرمودند که ای علی این یزید است بدبخت که فرزندم حسین و آل
تمامی مارا بکشد که آنها شهید شوند چون رسول علیه السلام این بگفت حضرت علی را
غضب شد بخواستند که او را بکشند حضرت رسالت پناه فرمودند که یا علی این عمل
مکن که تقدیر حضرت رب العزت بر نوع است علی بگریست و گفت یا رسول الله تو

نیز باشی که آن رخهای ایشانرا بکشند گفت خیر گفت از یاران کسی باشند یا من و فاطمه باشند
گفتند نه پس رسول الله و علی مرتضی هر دو شاهزاده را در کنار گرفته نعره بزدند و گفتند
که ای غریبان ما نمیدانیم که در آن دشت حال شما چه خواهد شد بعد از آن شیخ الاسلام
بلفظ مبارک راند که در آن روزی حضرت امام حسین رضی الله عنه شهادت یافت آن شب
حضرت فاطمه را در خواب دید که با جملگی زنان انبیا در دشت کربلا در آمده است و
دامن مبارک خود را بکمر بسته جائی که سر امام حسین خواهد افتاد آنجا جاروب میدهد و با آستین
مبارک خود پاک میکند پرسیدند که ای خاتون جنت و ای شفاعت کننده روز قیامت
این چه مقام است گفت که حسین غریب ما اینجا شهادت خواهد یافت و سر مبارک او اینجا
خواهد افتاد بعد از آن فرمود که چون رسول علیه السلام از جبرئیل علیه السلام پرسید که
چون از میان ما کسی نباشد تعزیت ایشان که دارد گفت که یا محمد امتان تو بر این فرزند تو چنان
تعزیتها خواهند کرد که چه نباشند و چنان ماتم دارند که صفات آن در زبان در نیاید
بعد از آن شیخ الاسلام گفت که در شب عاشورا چهار رکعت نماز آمده است در هر رکعت بعد از فاتحه
آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند بعد از فراغ اخلاص صد بار بخواند بعد از آن فرمود





که در اوراد شیخ عثمان هارونی قدس سره نوشته دیدم بروایت ابوهریره رضی الله عنه
که در روز عاشوره وقت برآمدن آفتاب ده رکعت نماز بگذارد در هر چه داند بخواند
ثواب بسیار است بعده این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا اول الاولین و یا
آخر الآخرین لا اله الا انت خلقت اول ما خلقت فی هذه الیوم
وتخلق آخر ما تخلق فی هذه الیوم اعطنی فیه خیر ما اولیت فیه
انبیائک و اصفیائک من ثواب البلایا و اسهم لنا ما اعطیتهم فیه
من الکرامات بحق محمد علیه السلام بعد از آن فرمود که در اوراد شیخ الاسلام خواجه
قطب الدین اوشی بخط مبارک ایشان نوشته دیدم که در روز عاشورا شش رکعت نماز
بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه والشمس و انا انزلناه و اذا زلزلت و اخلاص
و معوذتین هر یکی یکبار بخواند چون از نماز فارغ شود سر بسجده نهد سوره کافرون
هفت بار بخواند بعده حاجت بخواهد بکرم الله تعالی روا گردد و دیگر در اوراد ایشان
نوشته اند که در روز عاشورا هفتاد بار بگوید حسبی الله نعم الوکیل نعم المولی
و نعم النصیر حق تعالی او را بیامرزد از دو دام او و در زمره اولیا و مشایخ کبار بود

دیگر فرمود که در زمانه بنی اسرائیل مردی بود که هفت کفن از مردگان دزدی کردی و کم و بیش
کفن هزار و دویست آدمی دزدیده بود الغرض از آن عمل تائب شده بود از
دولت خواجه حسن بصری بعد از آن خواجه از احوال مسلمانان مردگان پرسیدند که تو
کفن از مردگان آوردی چگونه یافتی گفت احوال از یکی بگویم سخن و کتابت دراز
خواهد شد اما احوال چند نفری میگویم بشنوید گفت که روزی گوری را کندم در آن
گور مردی بود دیدم که روی او سیاه و در دست و پای او زنجیرهای آتشین
دراز زبانش خون و ریم میرود و شکم چون گنبد ورم گرفته و بوی گندگی ایم
جهان میآید که اگر یکقطره از آن در دنیا باشد تمام عالم تاب گندگی او نتوانند
کشیدن احوال او معاینه کرده گریختم آمد بانگ زد چرا میگریزی از احوال
من خبردار شو که از من چه واقع شده است نزدیک او رفتم دیدم که فرشتگان
سلاسل و اغلال در گردن او کرده استاده اند احوال خود باز گفت که من مسلمان
و مسلمان زاده بودم ولیکن خمر خوردی و زنا میکردم و بمستی بی توبه و بغیر کلمه
مردم در این عذاب گرفتار شده ام بعد از آن از آنجا گذشتم گوری دیگر شکافتم

دیدم



دیدم که مردی استاده و روی او سیاه و پیراهنی از آتش سوزانی او را
میسوزد و زبان او بیرون آمده و زنجیر در گردن کرده و فرشتها استاده
اند فریاد کردی ای خواجه مرا آب ده که از عذاب تشنگی هلاک خواستم که او را
آب دهم فی الفور فرشتگان ندا کردند که زنهار این را آب دهی که فرمان عز و جل است
که آب نباید داد احوال از وی پرسیدم گفت که مسلمان بودم اما طاعت حق تعالی نکردم در این
عذاب گرفتارم بعد از آن گوری دیگر کندم جوان خوب روی دیدم که از صفه بیرون
است بر تخت نشسته و پیراهن او سبزه دمیده و جویها روان نزدیک او استادم
بدبختی که من بود سیداند که این درجه بتو از کجا است گفت که ای خواجه هم چون
تو بودی یا من هم ناکسی بودم ولیکن در ماه محرم روز عاشورا این شش رکعت
نماز مداومت نمودن خدای تعالی این درجه بمن داد بعد از آن فرمود که در خبر است از
رسول علیه السلام هر که در شب یا روز عاشورا برای خشنودی خصمان چهار رکعت نماز
بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه چهار قل الله کان بار بخواند پس حق تعالی نجات دهد او را
از عذاب گور و سوال منکر و نکیر آسان کند و خشنود گرداند خصمان او را والحمد لله

علی ذلک مجلس دویم روز چهارشنبه تاریخ چهارم ماه صفر ختم بالخیر و الظفر سنه ستین و ستمایه دولت
پابوس حاصل شد چون چند روز دعاگوی بخدمت شیخ برهان الدین محمد غریب که او یکی
از یاران اعظم شیخ قطب الدین بود رفته بودیم باز آمدیم چون دولت پابوس میسر شد دعاگوی روی
بر زمین آورد فرمان شد بنشین نشستم مکتوبی که شیخ برهان الدین بخدمت رسول داشته بود
آن حرف مطلع ایشان گردانید فرمودند که دیر ماندی بنده روی بر زمین آورد
و عرض نمود که تن خالی در آنجا بود و دل و جان اینجا و بخدمت بود نزد مقدم شریف مخدومی مخدومی
فرمودند که آری هم چنین است که تو میگوئی یار اشتیاق ما بر تو غالب است و اشتیاق
تو نیز بر ما غالب که اگر باشند بیرم و در خدمت مخدومی برسم و به بودندم بوده روی بخاک
ملق کرد و گفت که مرید و فرزند شیخ چنین می باید که چنانچه مولانا نظام الدین است بعد از آن
فرمودند که مکتوبی که نوشته بودی در آن بیت یاد دارم هر بار که ترا یاد میکردم آن بیت
میخواندم و آن بیت از حسب حال بود و اکنون این بشنوم روی بر زمین آورده استاده
آن بیت را خواندم بیت زان روز که بنده بدانند مرا بر مردمک دیده نشانند مرا
لطف عامه عاتی فرموده ز آلائی کیم و از کجا دانند مرا چون این بیت را خواندم

شیخ الاسلام



شیخ الاسلام را وقتی پیدا شد بر خاست و در رقص شد بعد از آن رقص گرد که نهایتی
نبود از نماز چاشت تا میانه روز در رقص بودند بعد از فراغ رقص خرقه خاص که در بر
داشتند بدعاگوی پوشانیدند و عصا و مصلا و نعلین چوبین نیز عطا فرمودند
دعاگوی را در کنار گرفته گفتند که مولانا نظام الدین اکنون نزدیک است که ترا
روان کنم بدیار تو بعد از آن که به بینم یا نه برو که همین روز ترا وداع است اما چند روز دیگر
باشی تا ترا سیر به بینم که دیدار یکدیگر غنیمت است بعد از آن شیخ الاسلام چشم پر آب کرد های های
بگریست و این بیت بر لفظ مبارک راندند بیت دیدار دوستان غنیمه موافق است
چون یافتیم حیف بود گر رها کنیم بعد از آن مسافران جانب ملتان بیامدند و
روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینید نشستند و طعامی که موجود بود خرج کردند
بعد از حکایت در ماه صفر افتاده بود بر لفظ مبارک راندند که ماه صفر گران و بسیار ماه صعب است
زیرا که چون ماه صفر می آمدی رسول علیه السلام از سبب گرانی ماه صفر بدل تنگ می شدی
و چون بیرون شدی شادمان گشتی چون فرمودی که هر که مرا بشارت کند بگذشتن
ماه صفر دهم من او را بشارت و هم در آمدن بهشت بعد از آن گفت که شیخ سجاده در هم

سال دو لک و هشتاد هزار بلا نازل میکند و در ماه صفر هفت و سه لک و بیست هزار
بلا از آسمان میفرستد پس هر که درین ماه نماز و طاعت بکند ازانها و را از بلا هیچ گزندی
نرسد بعد ازآن فرمود که شنیده ام از بزرگی هر که خواهد درین ماه صفر از بلیات ایمن شود
بری باد این دعا بسیار بخواند بعد از فرایض بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ من
هذا الزمان واستعیذ من شرور الزمان اعوذ بک بجلال وجهک الکریم
وکمال قدرتک ان تجیرنی من هذه الشدة وفنا شر ما قضیت فیها و
اکرمنی بالصفر بأکرم النظر الرحمة بالسلامة والسعادة لی واهلی و
لاولیائی واقربائی ولجمیع امة محمد صلی الله علیه وسلم بعد ازان فرمود که در
ماه صفر اول برای عصمت خود و عصمت جمیع مسلمانان چهار رکعت نماز بگذارد و بعد از فرایض
خفتن در رکعت اول بعد فاتحه الکافرون یازده بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص
یازده بار و در رکعت سوم قل اعوذ برب الفلق یازده بار و در رکعت چهارم بعد فاتحه
قل اعوذ برب الناس یازده بار بخواند و بعد از سلام هفتاد بار صلوات بخواند حق تعالی
جمیع بلاها که از آسمان نازل میکند رفع سازد و بعد ازآن فرمود که در شیخ معین الدین

حسن



حسن سجزی نوشته دیدیم در تمامی ماه صفر سه لک و بیست هزار بلا نازل میشود و در آخر
چهارشنبه دو چندان بلا نازل میشود و ازآن گران تر روز نحسی نیست پس باید که در روز چهارشنبه
آخر چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعت بعد فاتحه انا اعطیناک الکوثر هفده بار
و اخلاص پنج بار بخواند بعد از سلام این دعا بخواند حق تعالی بکرم خویش محفوظ دارد و تا سال
دیگر هیچ بلائی در آن نارد دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا شدید المحال
یا عزیز ذلت بعزتک علی جمیع خلقک یا مجمل یا مفضل یا منعم یا مکرم یا
لا اله الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازآن فرمودند که انبیائی که
در بلا مبتلا گشته بوده اند درین ماه بوده چنانکه آورده اند مهتر آدم صفی علیه الصلوة
والسلام که گندم خورده هم در ماه صفر بود و از جنت بیرون کردند سیصد سال گریست
تا تمام گوشت و پوست او بریخت فرمان آمد که توبه تو قبول شد اما چندین محنت که بر آدم
علیه السلام گذشت در بلایم آن حکایه فرمود وقتی که هابیل و قابیل هر دو برادران
درین ماه صفر شکار میرفتند آدم علیه السلام هرچند منع کردند که درین ماه بیرون مروید
ایشان سخن پدر رد کردند و شکار رفتند چون در بادیه رسیدند میان هر دو برادر گفت

وکوئی واقع شد قابیل در حال تیغ کشید هابیل را کشت و پشیمان شد که من چه بد
کردم و صورت این حال بسمع آدم رسید بغایت غمگین شد در حال جبرئیل فرود آمد و گفت
یا آدم فرمان میشنو که فرزندان هابیل همه مسلمان سُنّی خواهند شد و فرزندان او همه ترسا
و جهود و کافر خواهند شد زیرا که او برادر را بناحق کشت و قوم مهتر نوح علیه السلام
که در آب غرق کردند درین ماه صفر بود و اره که بر سر زکریا نهادند ماه صفر بود و روز آخر
چهارشنبه و کافران که بحلق یحیی علیه السلام راندند در میان ماه صفر بوده است و ابراهیم
خلیل الله را در آتش انداختند در روز اول ماه صفر بود و مهتر ایوب را ابتلا به کرمان
مبتلا کردند هم در ماه صفر بود که دویست سال درین بلا بگریست کوشت و پوست خارجه
مبارک او بریخت آنگاه توبه او قبول شد و جرجیس پیغمبر را که هفت پاره کردند ماه صفر
بود و یونس را که در بطن ماهی کردند در ماه صفر بود بعد از آن شیخ الاسلام هاء هاء
بگریست نعره بزد و بیهوش شد چون از بیهوشی باز آمد گفت که هر بلائی که بر انبیاء
نازل شد هم درین ماه صفر بود این ماه از حد گران است حق تعالی ما را و شما را از گرانی این ماه
در امان عصمت خویش نگاه دارد و الحمد لله علی ذلک مجلس بیست و سیوم بتاریخ دهم ماه مذکور
[illegible]



سنت خمسین و ستمایه سعادت قدمبوس حاصل شد سخن در مجاهده افتاده بود
عزیزان اهل سلوک بودند چنانچه شیخ برهان الدین هانسوی و شیخ جمال الدین هانسوی
و شیخ بدهنی اللاهوری علیهم الرحمة والغفران و چند صوفی دیگر از خانواده چشت
آمده بودند سخن در مجاهده افتاده بود بر لفظ مبارک راندند که خواجه بایزید بسطامی
قدس الله سره هفتاد سال طاعت کرد مر خدای را عز و جل ندانست که امروز کدام روز است
و یا امشب کدام شب است و این ماه کدام ماه است الغرض از آن مجاهده از وی سوال
کردند فرمود که سی سال من در عالم تفکر استاده بودم و هر دو چشم در هوا داشته بودم
و درین سی سال وقتی که جلوس و خواب و خفت یاد ندارم چنانچه از پای من خون
چون جوی روان میشدی و شب پایهای بطرقیدی از بسیاری استادن بعد از آن
دو سال در عالم صحو افتاده بودم درین دو سال نفس را آب سیر ندادم و اگر میدادمی بعد از
هفته یا ماهی دو درم آب میدادم چون کار خود از حد فی الجمله دیدم ده سال نفس را آب
سیر دادم بعد از آن نفس آرزوی انار شیرین کرد هر روز بوعده میکذرانیدم تا بده سال
دیگر نفس فریاد کردی که تا چند از آن خواهی کرد گفتم تا دم آخر بعده معامله با که بر نفس خود

کردم اگر بگویم طاقت شنیدن نباشد القصه هفتاد سال بدین منوال کردم تا حجاب از میان برگرفت
آوازی برآمد که درون بیا درون رفتم فرمان شد آنچه حق مجاهده بود تو کردی و هیچ تقصیر در کار
نکردی اکنون بر ما واجب شد که بر تو تجلی کنیم چون این آواز برآمد خواجه بایزید نعره زد و جان
بحق تسلیم کرد و بعد از آن شیخ الاسلام بلفظ مبارک راندند احوال جان دادن بایزید این بود و
فرمود که آری هر که مجاهده کند مشاهده همان یابد بعده این بیت گفت بیت در کوی تو عاشقان
چنان جان بدهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز بعد از آن هم درین محل فرمود که بزرگی را پرسیدند
که مجاهده چیست گفت که آنکه نفس خود را از رنگ یعنی او را الطلب و خواهش بنشاند
بعده هر طاعتی که کنی نفس بدان موافقت کند هم درین محل فرمود که خواجه یوسف چشتی قدس الله سره
با نفس خود گفت که ای نفس تو را امشب باید موافقت کنی دو رکعت نماز بکنم آن شب نفس با ایشان
موافقت نمود و نماز از ایشان فوت شد و روز دیگر بوقت مناجات عهد کرد تا یک سال
نفس خود را آب ندهم زیرا که در آن شب بسبب نفس واده بود که کاهلی کرد آنگاه فرمود که
شاه شجاع کرمانی رحمة الله چهل سال شب نخفت بعد از چهل سال شبی حضرت عزت را در خواب
دید بعد از آن تا زیست هر جا که رفتی جامه خواب همراه بردی و در خواب میشدی بواسطه

آنکه



آنکه باز آن دولت حاصل کرد آنگاه هاتف آواز داد که ای شجاع کرمانی ثمره بیداری
چهل سال بود که آن دولت مشرف گشتی اکنون بنهج سابق بفعل آری تا باز آن دولت
میسر شود بعد از آن حضرت شاه شجاع تا زنده بودی هرگز خواب نکردی آنگاه شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و بلفظ مبارک راند که چون وقت فوت شاه شجاع رحمة الله نزدیک
رسید مرتبه آنکه در همان روز نقل کند در آن روز هزار رکعت نماز گذارد و ختم قرآن کرد و نماز
شام نیز ادا کرد و سر بر مصلی داشته در خواب شد حضرت سبحانه و تعالی را بار دوم در خواب
دید فرمان شد که ای شاه شجاع کرمانی خواهی آمد یا چند روز دیگر در جهان خواهی ماند
گفت الهی جای ماندن بنده نمانده خواهم آمد هم درین بود که بیدار شد و وضو تجدید کرد
و دو رکعت نماز ادا کرد و خفتن بود که سر بسجده نهاد و جان بحق تسلیم کرد آنگاه شیخ الاسلام
نعره بزد و بیهوش شد و زمانی بهوش باز آمده این مثنوی بگفت بیت در کوی تو عاشقان
چنان جان بدهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز بسطامی رحمة الله علیه را پرسیدند که
وقتی خواجه بایزید بسطامی رحمة الله را پرسیدند که حکایتی از مجاهده بگو گفت که اگر حکایتی
مجاهده خود بگویم طاقت شنیدن نیارید اما معامله که با نفس خود کرده ام میگویم که

شبی نفس خود را برای عبادت طلب کردم نفس کاهلی کرد و باعث کاهلی آن بود که
آن شب دو خرما از وظیفه خود زیاده خورده بودم و نفس با من موافقت نکرد چون روز شد
عهد کردم که مدت پانزده سال خرما بنفس خود ندهم بعده نفس با من عهد کرد که اکنون هر چه
میفرمائی بکنم بعد از آن به نفس خرما دادم آنگاه نفس فرمانبردار من گشت و هر چه باو
فرمودم میکرد بلکه زیاده از اول بعد از آن فرمود که خواجه ذوالنون مصری را پرسیدند
که کار مجاهده خود تا بکجا رسانیدی گفت که تا بآنجا رسانیده که دوگان سالی میگذرد
که نفس خود را طعام سیر نداده ام و مدت ده سال آب سیر نداده ام و هر شبی دو ختم قرآن
بکنم و بکار دیگر مشغول نمیشوم بعد از آن حکایت نقل خواجه ذوالنون مصری نشسته بود
و اصحاب او پیرامون نشسته بودند حکایه از اموات اولیا میگفتند یکبارگی مردی
سبز پوشی خوبروی و خوب سیرت سیبی در دست گرفته آماده روی بر زمین آورد
فرمان داد که بنشین او نشست خواجه ذوالنون هر بار حکایه که میگفت در روی سوی آن مرد
سبز پوش کرد که خوش آمدی و صفا آوردی زبانی بر آمد که آن مرد سیبی در دست
داشت بخواجه ذوالنون داد خواجه ذوالنون بدو دولت آن سیب را گرفت تبسم کرد و

فرمود



فرمود که شما باز گردید چون آن مرد باز گشت خواجه بخلق معذرت خواست و باز گردانید
همین که زبانی بر آمد مستقبل قبله نشست قرآن خواندن آغاز کرد چون که تمام شد
آن سیب بوی کرد و جان بحق تسلیم نمود خواجه را بر جنازه کردند و بر نشد در مسجد داشتند
جنازه تا نماز گذاردن بانگ نماز بر آمد چون اینجا رسید که اشهد ان لا اله الا الله خواجه
دست از کفن بیرون آورد و انگشت شهادت استاده کرد و گفت که اشهد ان
محمد رسول الله انگشت شهادت خواجه استاده ماند هر چند مردم میخواستند
که انگشت شهادت فرو کنند نتوانستند آواز بر آمد که ای سلطانان انگشتی که
ذوالنون بنام محمد بر خاسته است تا دولت او نگیرید انگشت فرو نشود بعد از آن
شیخ الاسلام این مثنوی گفت ❊ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ❊ کانجا
ملک الموت نگنجد هرگز ❊ بعد از آن بر لفظ مبارک راند که چون خواجه سهیل عبد الله تستری
رحمه الله نقل کرد جنازه خواجه بیرون آوردند جهودی نزدیک جنازه استاده بود روی
سوی خواجه کرد و گفت که مرا تلقین کن تا مسلمان شوم و جهود با قوم خود هزار کس
آمده بود و شیخ دست از کفن بر آورد و چشم بگشاد و گفت که اشهد ان لا اله الا الله

وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله همین که
این بگفت و دست در کفن کرد و چشم بر بست جهود مسلمان شد بعضی جهودان
سؤال کردند که تعجب بر هان دیدی که مسلمان شدی آن جهود گفت که شما جنازهٔ
خواجه بیرون آوردید من نظر سوی آسمان کردم بانگی عجب شنیدم در دل گفتم که چه بانگ است
بار دیگر نظر سوی آسمان کردم جمیع ملایک از آسمان طبقهای پر نور در دست گرفته فوج
فوج می آیند بر جنازهٔ خواجه عبد الله تستری می ریزند از این سبب من مسلمان شدم زیرا که
در دین محمد صلی الله علیه وسلم این چنین مردانند آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این
فواید میفرمود در عالم تفکر بود و این مثنوی میگفت بیت در کوی تو عاشقان چنان جان
بدهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز آنگاه در اثنای همین حکایه گفت وقتی شیخ الاسلام
شیخ علی بکی رحمة الله علیه دید که گوئی عرش را گرفته می برند چون روز شد اندیشه
کردم که بگویم در خاطر گذشت که درین شهر خواجه بایزید کسی است که تعبیر کند چون
بیرون آمدیم شوری در بسطام افتاده و خلق در گریه و ناله هستند پرسید که چه حالت است
گفتند که جنازه خواجه بایزید میبرند شیخ علی بکی بر زمین افتاد و نعره بزد سوی خانه

بایزید



بایزید روان گشت دید که جنازهٔ بایزید بیرون آورده اند آدمی بار آی ندالله
که جنازهٔ او را دست رسانند شیخ علی بکی بهزار دشوار دست بجنازه رسانید خواجه
بایزید گفت که ای شیخ علی بکی تو که در خواب دیده بودی که عرش را بر داشته می برند
پس عرش همین جنازه بایزید است که برگرفته می بری بعد از آن شیخ الاسلام فرمود
که سی سال است که دعاگوئی که در عالم شهادت بود در روز رسیده هستم نه شب روز در
تلاوه گذرانیدم و شب در قیام بعد از آن بیست سال در عالم تفکر بودم ایستاده
بوقت نماز نماز را ادا کردم و باز در کار خود مشغول گشتم بعده همدرین محل فرمود که
روزی که خواجه قطب الدین بختیار قدس الله سره نقل خواهند کرد دعاگوی در خدمت
خواجه نشسته بودم در روز وجود مبارک ایشان نا کشیده بود و خود بطریق
منتظران نشسته ام مردی کاغذ حریر سبز گرفته بیامد و سلام کرد و کاغذ بدست خواجه
داد ایشان مطالعه فرمودند و در آن کاغذ اسم الله بود خواجه نظر بر آن اسم نهاد
جان بحق تسلیم کرد غوغا در عالم افتاد که جان خواجه قطب الدین رفت القرض غسل داده
بر جنازه کردند مجال هیچ کس نشد که دست بجنازه رسانند و بردارد خلق متحیرا ایستادند

زمانی گذشت که آواز صوت بحالت خلق دور شد مردم از غیب آمده نماز جنازه
ادا کرده جنازه را در هوا بردند خلق بدنبال جنازه بشش میل رفتند چون
در آن دیار مغ و گبر بودند احوال جنازهٔ خواجه معاینه کرده مسلمان شدند
از ایشان پرسیدند که شما چه برهان دیده مسلمان شدید آن جماعت در جواب گفتند که
فرشتگان جنازهٔ خواجه را برداشته میبردند چون شیخ الاسلام این حکایت تمام
کرد نعره بزد و بیفتاد و این بیت هم در آن حال بر زبان مبارک راندند
بیت در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند • کانجا ملک الموت نگنجد هرگز
آنگاه وقت بانگ نماز در آمد شیخ الاسلام بحق مشغول شد و خلق دعاگوی
باز گشتند والحمد لله علی ذلک مجلس بیست و چهارم بتاریخ دوم ماه ربیع الاول
سنه ست و خمسین و ستمایه دولت قدمبوس حاصل و نصیب شد این بنده را بخلعهٔ
خاص مشرف گردانیدند و عزیزان اهل صوفیه حاضر بودند بلفظ مبارک راندند که مولانا
نظام الدین را ولایت هندوستان دادیم و صاحب سجاده گردانیدیم همین که این سخن از
زبان مبارک راندند بنده بار دوم سر بر زمین نهادیم فرمان شد که سر بردار ای جوانمرد عالم

بنده



بنده سر برداشت و دستار خواجه قطب الدین اوشی بر سر وا نهادند بدعاگوی عطا فرمودند
و عصا بدستم داد و خرقه از دست خود بر او پوشانیدند فرمودند که برو و کار از پیش گذار چون
مستقبل قبله شدم دست بکار رفتند روی سوی آسمان کردند و فرمودند که برو ترا بخدای
عز و جل رسانیدم بعد از آن فرمودند که این نیز ترا بواسطهٔ آن میدهیم که در وقت نقل من
تو نخواهی بود احوال از نظر تو نیز معلوم خواهد یافت زیرا که من نیز در نقل خواجه قطب الدین
حاضر نبودم در هانسی بودم بعده حضرت پیر دستگیر شیخ بدر الدین اسحاق امر فرمودند
که فرمان نوشته بدهید چون فرمان بدستم دادند و سر ما را بکنار گرفته فرمودند که ترا بحق تعالی
رسانیدم آنگاه فرمودند که شیخ جمال الدین هانسوی را طلب بکنید و امروز بحرمت رسالت پناه
علیه السلام بیت نیابتی فردا روانه شو بعد از آن فرمودند که امام شعبی در کفایهٔ خود نوشته است
که روایت صحیح از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چنان است که بتاریخ دوم ماه ربیع الاول
رسول الله علیه السلام ازین عالم سوار شدند و در روز دیگر برای حجره نگاه داشته بودند
و در روز سیوم در زمین سپردند تا مانا که روز به بدن مبارک ایشان خوشبوی چنان
می آمد گویا جمیع عطریات در وجود مسعود ایشان موجود داشته اند چنانچه در حجرات

بود ذره‌ای از آن تفاوت نکرد معجزهٔ دیگر آن است که روزی که در قبر مبارک کذاشتند
بمعاینه معجزات چندین هزار جهود در اسلام آمدند روایت دیگر رسالت پناه علیه السلام
نه حجره داشت در یک حجره هر روز طعام میکردند هم چنان در هر نه حجره طعام میکردند
روز دهم از ابابکر صدیق طعام میکرد و بنابرین خلق مدینه را رسید که روز دهم
عرس است و حضرت سید بنه مزید عبادت یافتند آنکه وصال حضرت تحقیق روز دوم است نکاه
فرمود که چون رسالت پناه علیه السلام را رنجه واقع شد بعد روز نتوانست که در مسجد بیاید
بعد از روز سیوم بلال بر در آمد و اذان کرد الصلوة یا رسول الله رسول علیه السلام حرکت
ونشست و گفت که بلال را بگو که ابابکر صدیق و عمر خطاب را طلبیده بیارید که بمسجد
برویم بعده ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین بیامدند حضرت
دست بر کتف ایشان داشته بمسجد رفتند خواستند که امامت کنند نتوانستند دست ابی بکر گرفته
با امامت پیش کردند نعره از سجاده برآمد نزدیک بود که زهره ایشان بطرقید و آب شود
و الغرض رسول علیه السلام بازگشت و در حجره آمده بغلطید گلیم سیاه بود بالا انداختند
زمانی گذشت که اعرابی بیامد دستک زد و بشنیدن آواز دستک فاطمه رضی الله عنها

بر در آمد



بر در آمد و گفت که یا اعرابی رسول الله رنجه دارد این زمان محل نیست
تو باز گرد هر چند که فاطمه معذرت میکرد و او جوابها باواز بلند میگفت تا آواز
سخن در گوش رسول رسید فاطمه را طلبید و گفت ای جان پدر آن اعرابی نیست
آن کس است که اگر در را به بندند بر دیوار در آید و اگر دیوار را مستحکم کنند از سوراخ در آید
و فرزندان را یتیم کند و این حرمت پدر تو نکاه میدارد اجازت میطلبد بگو تا در آید
و فرمان خدای تعالی برساند بگفتن این سخن نعرها از حجرها برآمد بعده ملک الموت
درآمد روی بر زمین نهاد فرمان شد بنشین بنشست فرمودند که کجا آمدی ملک الموت
گفت که بزیارت تو یا رسول الله اما بمن فرمان است که بی اذن و از روی تو نکاه که
بطلبد بروی و این سخن بگوی که یا محمد اگر بخواهی جان پاک تو قبض کنم والا باز
گردم رسول گفت یا ملک الموت زود مشغول در کار خود زمانی صبر کن تا برادرم جبرئیل
بیاید بعد از زمانی جبرئیل آمد رسول گفت یا اخی جبرئیل کیف حالک جبرئیل گفت یا محمد
جمیع ملائک طبقهای نور بر دست گرفته منتظر ملاقات جان پاک تواند و درهای آسمان
گشاده اند و جمله ارواح مومنان منتظر آمدن تو و حوران آراسته اند و رضوان بهشت را

آراسته کرده است که روح پاک تو نزول خواهد کرد رسول فرمود یا جبرئیل این نمی پرسیم
اما بعد من احوال امت من بگو که چه خواهد شد جبرئیل گفت یا رسول الله فرمان عزت
چنین است که امت خود را بمن سپاری تا فردای قیامة چنانچه در حیات تو بودند بجان
ترا بسپارم آنگاه رسول گفت مقصود همین بود بعد از آن ملک الموت را فرمان شد که
بیا در کار خود مشغول باش همین که ملک الموت در کف پای مبارک دست نهاد پای مبارک
پاره شد دست درون کرد جان مبارک علیه السلام قبض کردن گرفت کاسه پر آب نزد
رسول بود هر بار دست در آن آب تر کرده بر سینه مبارک خود میمالید و این کلمه میگفت
اللهم هون علی سکرات الموت یعنی ای بار خدا تلخی جان کندن بر من آسان کن
چون روح مبارک بنا بزره حلق رسید لب مبارک بجنبانید فاطمه گوش نهاده بودند
که بسمع مبارک ایشان رسید همین گفت الهی بحرمت جان دادن محمد که بر امت من رحم
فرمای غرض تا دم آخر همین سخن بود چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد و نعره
بزد جمیع حاضران نیز نعره زدند و بیهوش در آمد روی سوی دعا گو کرد و فرمود که
از برای گنج همه عالم بیافرید و جلال و کبریای خود برای او نگاه داشت و از میان برفت

بس



بس من و تو کیستند که دم حیوت زنند ما همه رفتگانیم آخر از دور واصله را تدبیر
کنیم و درین غفلة گفت و گوی بر داریم تا از شرمندگی فردای قیامة خلاص
باشیم چون شیخ الاسلام سخن تمام کرد شمس دبیر در خدمت بود گفت که نظم گفتار
حضرت نظامی یاد آمده است اگر فرمان شود بخوانم فرمان شد که بخوان چون شمس دبیر
نظم نظامی خواند شیخ الاسلام را وقت چنان بید است که یکپاس روز افتاده بود
بعد از راحت و بهوش خلوت خاص شمس دبیر عطا کرد و بعده شیخ الاسلام بتلاوت
مشغول شد از مردمان آنیده چنان استماع افتاده که تا روز نقل هیچ کسی مشغول
نگشت مگر مشغول با حق تعالی الحمد لله علی ذلک نظم این است که شمس دبیر خواند نظم
جهان چیست بگذر ز نیرنگ او * رهائی نیابی ز خرچنگ او * بعقبی فیه بیقی درین باغ
کس * تماشا کند هر یکی یک نفس * در و هر دم از تو بری میرسد * یکی میرود دیگری
میرسد * جهان گرچه آرام گاهی خوش است * ستانیده را نقل در آتش است *
دو در دارد این باغ آراسته * در و بند ازین هر دو برخاسته * در آئی درین باغ
بنگر تمام * ز دیگر درین باغ دیگر خرام * اگر زیرکی با گلی خو مگیر * که بنشنیکا ماند و نباید بر

درین دم که داری بشادی بسیچ ۞ که آینده و رفته هیچ است هیچ ۞ نه بیم آمده از
پی چاره جو کشتی ۞ مگر از پی رنج و محنت گشتی ۞ چنین است رسم گذرگاه را ۞ که دارد آباد شد
این راه را ۞ یکی پای در آرد بهنگامه نیز ۞ دگر از هنگامه گوید که خیز ۞ نظامی سبک باش
شدند ۞ تو مانده بیغم غمگساران شدند ۞ جوان را کسی در عروسی نخواند ۞ مگر وقت
از کاب بهزم نماند ۞ تمت تمام شد ۞ ملفوظ شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله سره العزیز

سید غلام بهاء الدین بن غلام علی شاه چشتی

عارف بالله قدس سره

ساکن دار السلطنه اکبر

صانها الله تعالی عن الآفات

١٠٥

والغفور ربکس بانزدهم

روز جمعه ماه جمادی الاول

١٢٠١ هجری

٢٢٢

